



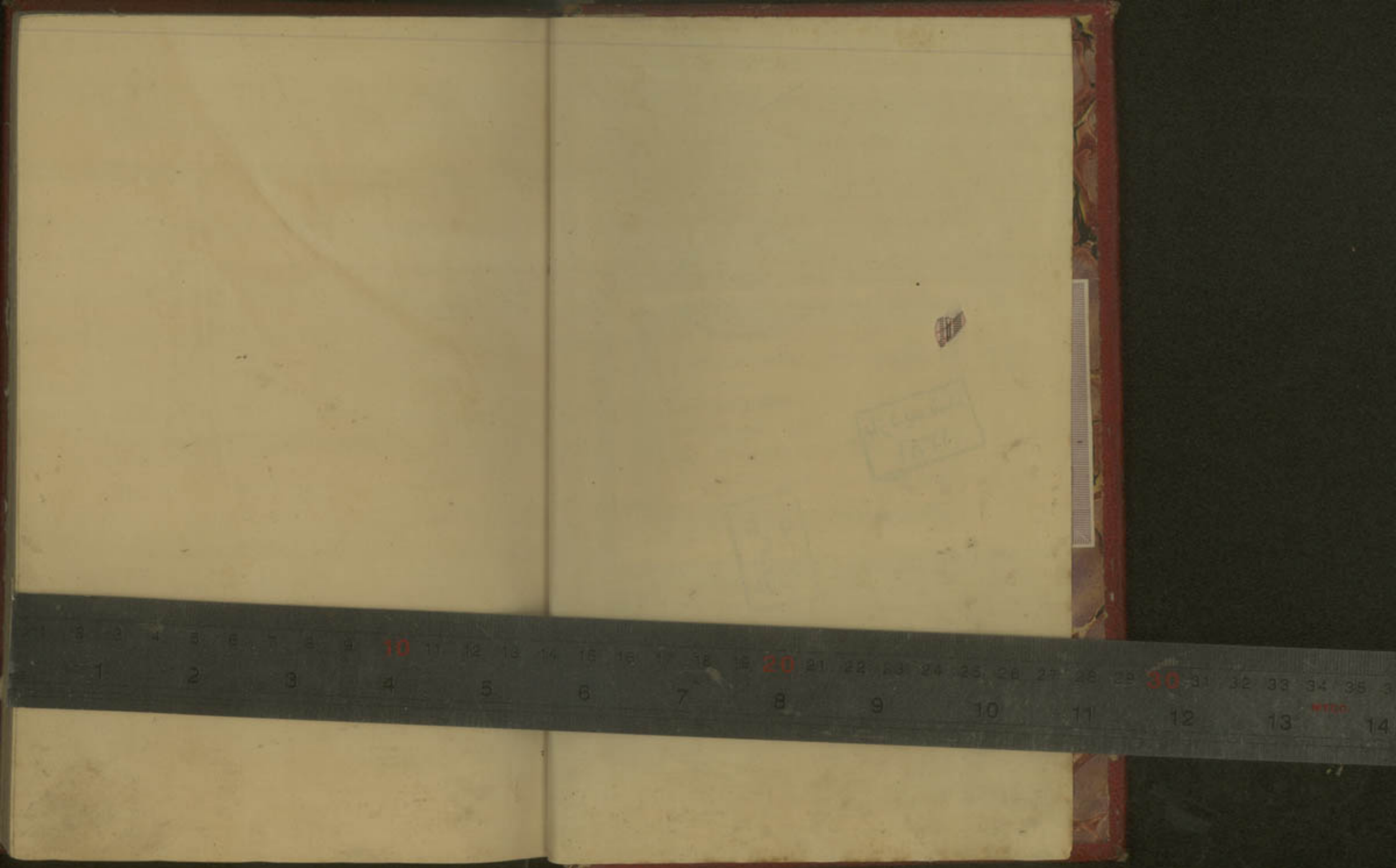
پازدید شد
۱۳۸۱

کتابخانه
پازرسی شد
۳۷ - ۳۸

۱۱۷۸

کتابخانه مجلس شورای ملی		مؤسسه	مؤسسه ۱۳۰۲
اسم کتاب مجموعه شریف سوره ایلی		مؤلف	۱۳۰۲
موضوع تألیف		شماره دفتر	۱۳۷۴۷
زیرا و اولی و ثانی و			
دره المصطفیٰ خفاری در سوره			

۱۴۰۴

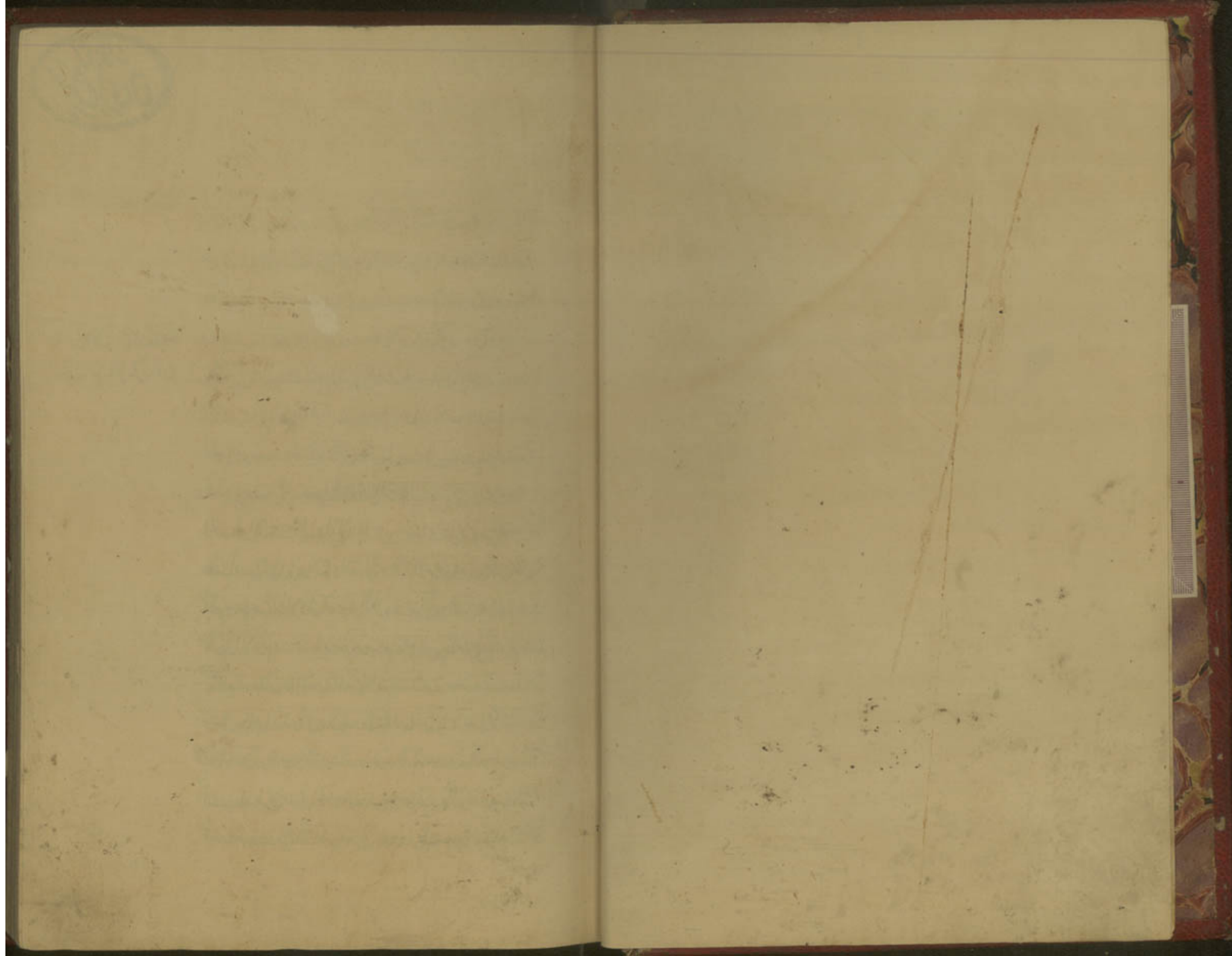


Faint rectangular stamp with illegible text, possibly a library or archival mark.



Vertical text on the right edge of the book, possibly a page number or binding label.

1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20 21 22 23 24 25 26 27 28 29 30 31 32 33 34 35 36



رسالة توفيق السالكين من تصديقات افقه
الفتهاء الكاملين واعلم العلماء الراشدین

رئيس الموحدين وخبه السالكين والعارفين جناب فاخوند ملا محمد تقی

بجلی وحمد بسم الله الرحمن الرحيم الله عليه

الحمد لله الذي فضل اوليائه على جميع الخلايق والامم وخصه سر

بخصا بص الحقايق والحكم والصابرة والسلام على محمد مفر العرب

النجيم وعلى سيدنا لا ولى الله وعلو الله وانبا عه الهادي

طريق الاقوام اما بعد برضا برصافه ارباب دانش وپيش پوشيد

نمانا دکه علت غائبه ايجاد جن وانس شناخت حضرت باريست عز

وجل چنانچه آيه وافي هدايه وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون

اي بغيرون بدان نااطق است واقرب طرف بمعرفت الهی طريق نصرت

است که طريق بصوت وحققتش نيز خوانند وآن عبارست از تحصيل

قرب معرفت رب العالمين بطريق زهد ورياضت وانقطاع از خلق

مواظبت بر طاعت وعبادت اکنون جمعی پیدا شده اند که ایشانرا از شعری

خبری واز طریقت اثری نه وانکارا بن طریق حق مینمایند بنا بر عهد

وقوف وقتند تبرکه از انرحمد و عناد و تعصب است اگر چه مشهور

شب پره کروصل آفتاب نخواهد رونق بازار آفتاب نکاهد

کجمله کائنات کافر کردند

برو من کبر باش نشیند کرد

اما چون انکار ایشان سبب محرومی بعضی از عوام بود ازین نعمت

لهذا از احتیاج این فقیر الفاس نمودند که رساله مختصری در حقیقت

طریقه نوشته شود تا شیعیان امیر المؤمنین ازین سعادت بی نصیب

نباشند پس اینجا با استوالله با آنکه کتاب مبسوطی موسوم بمسند

السالكين درین باب نوشته شده مجملی از هر باب درین رساله

مذکور میگردد وباللہ التوفیق اما زبده و خلاصه برا یاکه انبیاء اند

همه این طریقا داشتند چنانکه کتب سیر و اخبار و قرآن مجید و احادیث

اُمّة من جمیع الامور و الاغصان بان نااطق است از انجمله حدیث

مسعود است که در کتاب مکارم الاخلاق وغیره از کتب شیعه و سنی

مذکور است که سید عالم صلی الله علیه و آله موعظه فرمود این

که ای پسر مسعود بد رستی که بر کز بد خدای تعالی موسی را بمناجات و

مکالمات وقتی که دید که سبزی تو را بر شکش از لاغری بسته و سوز

نیکرد موسی در مداین در حین که درآمد در ساقه دیوار بکه طعام

بخورد ای بن مسعود اگر خواهی خبر دهم نوزاد از حال نوح نبی الله که در زندگان
هزار سال بجاها سال که چون صبح میکرد میگفت شام بخوام کرد
لباس و از بستم بود و طعام او جورا اگر خواهی خبر دهم نوزاد از حال عجی
لباسش از ریشته خرما بود و طعامش از بروت درخت و اگر خواهی خبر
دهم نوزاد از حال عیسی بن مریم او عجیب حالی داشت همیشه میگفت تا
و خورش من کوسنگی است و شعار من خوف الهی است و لباس من از
پشم و اسب من هر دو پای من و چراغ من در شب ماه است و پوش
من در زمستان افتاب و میوه من و در بهار من سبزه های بهار است
و آنچه چهار پایان بخورند و در شب داخل می شود و چیزی نیست در
روی زمین از من دارنده تری ای بن مسعود آتش جهنم برای کسی است
که مرتکب حرام گردد و بهشت کسی است که ترک حرام کند پس برنوب
که ترک حرام کنی و زهد پیشه کنی در دنیا بزهد تو میاهات کند خدا
تعالی با ملائکه و اقبال میکند بسوی تو بذات مقدس خود و رحمت میکند
بر تو چنان عالم و این طریقت در همه باب زهد و ترک دنیا که این مختصر
کجا بش ذکر آنها را تمام ندارد و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه
و آله که غر موجود است جوع و زهد و ریاضت و خلوت نشینی و
انزوی آنحضرت قبل از بعثت در غار حرا و غیره و سنت در شکر

بستن و پشت پای آنحضرت و دم کردن از کثرت قیام شب و باقی ربا^{ضایق}
آنحضرت و دم کردن از کثرت شهرت محتاج به بیان نیست و همین
حضرت میرالمومنین ریاضات شاقه ایشان اظهر من الشمس است
چنانچه علامه حلی قدس سره در کتاب شرح تجرید در بحث امانت
میفرماید که نعلین آن حضرت از پوست و کلاه از پوست خرما داشت
و نان بانا نخورش که میخورد و اگر چنانچه نخورش میل داشتند با نان
سره که میل میفرمود و اگر نکلف میکرد سبزی یا شیر میخورد و گوشت
میخورد و میفرمود مگر دانید شکمهای خود را قور حیوانات و دنیا را
طلاق داده بودند و در کتاب طعمه از کافی منقول است از حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام میفرمود حضرت عمر شبیه تر بن مردم
بود حضرت رسول مگر در چیز خوردن و این صفت داشت و خود را
میخورد و سرکه و زینون میخورد و بمردم نان و گوشت میداد و همین
در کتاب مذکور نقل است از عجلان که یکی از راویان حضرت صا^{دق}
علیه السلام است گفت شبی بعد از خفتن در خدمت با سعادت
حضرت بودم سفره آوردند و در آن سرکه و زینون و گوشت بود
کوشترا بر میداشت و به پیش من میگذاشت و خود سرکه و زینون
میخورد و گوشت میل نمیفرمود و میفرمودا بر است طعام من و

همه انبیاء و اوصیاء و هم چنین هر یک از ائمه این طریق را داشته اند
احوال سهرایشان در کتب اخبار مذکور است و هم چنین اصحاب صفه
که فرقه اول از درویشانند این مسلك داشته اند مثل سلمان و ابان
و عمار و غیرهم چنانکه در بعضی از تفاسیر مذکور است که اکابر قبله
مضر محمدت حضرت رسالت مشرف شدند و اصحاب صفه را
با خرفهای زنده در نهایت تقرب دهند از عالم تکبر برایشان بسپارند
دشوار آمده هم نشین ایشان بنا بر آن روحیه حضرت کردند که
ما بزرگانیم و اینجاعت نادرانند که ما را از این نشین ایشان نماند
که ما و فقیه در مجلس تو باشیم اینجاعت نباشند آنحضرت بنا بر آن که
انقبیله عظیم بودند که در عرب بکثرت ضربا مثلند و ایمان ایشان با
قوت اسلامت بجهت جلب قلوب ایشان رد مسئول ایشان است
در جواب توقف نمود این آیه نازل شد واصبر نفسك مع الذین یَدْعُونَ
ربهم بالغداة والعشیٰ یریدون وجهه ولا تعد عینک عنهم فیریدوا
الوجه الذی ینها ولا تطع من اغفلنا قلبه من ذکرنا واتبع هواه وکان امره
فرطاً قل الحق من ربتك من شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر انا اعدنا
للقالمین نارا یعنی صبر فرما با محمد نفس خود را با آنها که میخواهند پروردگار
خود را در صبح و شام و میجویند رضای او را و بر مدار چشمهای خود را

از روی ایشان مگر میخواهی زینت و زندگانی دنیا را و فرمان برداری
مگر کسی را که غافل کرده ایم ما دل او را از ذکر خود پنهانی میکنند هوا
نفس را و کار او ضایع و تباه شده بگو با محمد که حق پروردگار است
پس هر که خواهد ایمان آورد و هر کس خواهد کار کرد در رستگاری
ما مهتاب ساخته ایم بجهت ظالمان جهنم را و هم چنین در کتاب کافی
منقولست از صادق که فرمود چیزی بخدمت حضرت رسول آوردند
و جناب حضرت آنرا بجای حق از نضرا و مساکین اهل صفه داد لکن چند
نبود که همه اهل صفه برسد ملا حظه فرمود که مبادا دیگران را بخانه
غباری رسد به پیش ایشان رفت و فرمود معذرت میخواهم در پیش
و پیش شما چندان نبود که ای اهل صفه از آن که چیزی داده برای ما
میخواستیم قسمت کنیم میان شما چندان نبود که همه برسد بعضی از شما
مخصوص ساختیم که میر رسیدیم از خراج و بیتابی ایشان و بالجمله فضیله
اصحاب صفه محتاج بیان نیست و هر یک از ایشان را صوفی میگویند
یعنی منسوب بصفه تا بکثرت استعمال صادق با شیاع کرده و فارا
ساخته اند صوفی شد چنانکه شیخ ابوسعید سمرقندی و غیره در
تسمیه اینجاعت بصوفی گفته اند ایشان بیشتر پیغمبر پوش بودند
ایشان را صوفی میگویند و مؤید این قول است کلام حضرت امیر که

در میان این طایفه مشهور است شیخ ابن جمهور که از اکابر علمای
شیعه است در کتاب عوالمی روایت کرده که آنحضرت فرموده اند
تصوف را از صوف گرفته اند و این سه حرفست صاد از صبر و واو
از وفا و فاء از فقر و فاء و هم چنین اکابر علمای شیعه از متقدمین و متأخرین
جمعی که واقف تر بوده اند بر طریقه اهل بیت و تدبیر ایشان بیشتر بوده
از علمای این زمان همه این مسلك را داشته اند و در این فن تصنیفات
نموده اند چنانچه استاد البشرو قدوة المحققین نصر المله و الله بن که در
میان علمای شیعه بلکه در بنی آدم بعد از انبیاء و اوصیاء مثل او
مجموعه بر جمیع علوم بهم نرسید و در این علم چند تصنیف دارد و در
فصول عربی که در علم کلام نوشته بعد از اثبات ذات صفات الهی
میفرماید که از دلایل عقلی و برهانی آنچه من در این رساله در بیان
ذات و صفات الهی نقل نمودم کافیست زیرا که پیش از این توان دانست
و در علم کلام زبانه از بن کسی را میسر نه بین اگر کسی را میسر بین اگر کسی
ترقی کند از این مقام باید ریاضات شاقه بکشد و نفس قماره را محسوس
کرد اند تا از فحشایات و اهلوسینه خلد در رحمت بروی او بکشد و در
اوزا بنور هدایت متورک گرداند تا از مجامده نفس مشاهده نماید آنرا و با
واسطه رجیم و تنیه را و مکشوف کرد در بر دل او حقایق غیبیه و دقائق
فصیحه

۸ اما این قبا نیست ندوخته اند بر قدر و قامت هر صاحب قدری بلکه
افضال خدای تم میده بهر کسی که میخواهد بعد از آن میگوید بگردند
خدای تعالی ما را و شما را از سالکین طریق و طالبان وجه مطلق کند
و از این باب گفتگوهای بسیار دارد و هم چنین دوام کندی از اکابر
علمای شیعه است کتابی نالیف نموده تمام در بیان مجامده نفس
و زهد است و ریاضت و بیان خصال حمیده و صفات رذیله و در
علاج آن اوصاف احادیثی که در هر باب وارد است و نحو بصیرت
او زهد و ریاضت محتاج بیان نیست و هم چنین نقیب نقیب ال
طالب سید رضی علی بن طاووس قدس سره که از اکابر علمای است و در
و مناقب و در کتاب رجال مذکور است مسلك زهد و ریاضت
داشته چنانکه شیخ شهید مکی رحمه الله در کتاب ربیع حدیث
اوزای شما دارد و میگوید از زهد زمان خود بود و صاحب کرامات
بود و اقوال و افعال او از ریاضات و خارق عادات و توجیهاتی که حضرت
صاحب الامر علیه السلام در باره او کرده از کثرت شهرت محتاج به
بیان نیست و هم چنین سید محمد املی صاحب نقایس الفنون که معاصر
علامه حلی قدس سره و از افضل علمای شیعه بود در کتاب مذکور
استقصای تمام کرده در بیان اصطلاحات صوفیه و اذاب سلوک

واقسام مکاشفات و اطوار مقامات و هم چنین سید جید را ^{ساجب} املی صا
تفسیر مجرای البحار کتابی بصری هفتاد هزار بیت از دلایل و احادیث ^{اهل}
بیت تصنیف نموده در بیان آنکه شیعه که صوفی نباشد شیعه ^{نیست}
و صوفی که شیعه نباشد صوفی نیست و در سبب تصنیف کتاب
گفته که چون دهم منازعه در میان جهال طالبان علم شیعه و ^{فصلان} فنا
صوفیه هست این کتاب را نوشتم تا ببلانند که تصوف ^{ست} طریقه مرصوفی است
و تصوف و تشیع یک معنی دارد و این مخالفت از عین نادانی و نقصان عقل
طرفین است و هم چنین از فتنه المحدثین و جمال السالکین شیخ ابو محمد
احلی علیه الرحمه در ریاضت و عزلت و انقطاع از خلق مثل ^{وعدت} محضین و عده
الداعی و غیرها مشهور است و شیخ ابن جمهور محسائی که از افاضل
علمای شیعه است بیان حقیقت تصوف و علویان این طبقه ^{عظمت} را
و تحقیقات و تدقیقات آنرا بقدر آنکه در ^{در این} کتاب مجلی المرآت
که در علم کلام نوشته نموده و در آنجا بیان نسبت خرقه و سلسله خود
با باقی مشایخ صوفیه حضرت ابی ائمه هدی علیهم السلام نمود و هم ^{چنین}
در عوالی اللؤلؤی و غیره از تصنیفات خود سخنان و احادیث معتبره و ^{بصر}
نصوف نقل کرده و هم چنین شیخ شهید مکی از رؤسای سلوک مشهور ^{ست}
و هم چنین رئیس المحدثین و افاضل المجتهدین زین المسئله و الدین العالمی

که سند حدیث علمای عصر اکثر بلکه همه با و می رسد و همه بقول او
عمل میکنند و در کتاب منیه الملمز به پیغمبر ما بد عالم را بعد از آنکه ^{فرا} گرفت ^{فرا}
شریعت و استعمال کرد آنچه علمای فدا ما در کتابهای خود ندوین کرده ^{اند}
از نماز و روزه و دعا و تلاوت قرآن و غیر آن در عبادت چیزهای دیگر
هست که معرفت آن واجب و لازم است زیرا احوالی که لازم است
بر مکلف از افعال غیر واجب محض نیست در آنچه ندوین کرده اند
بلکه خارج از آن چیزها است که معرفت آن واجب تر و مطالب آن
عظیم تر است و آن تطهیر نفس است از زنا بل خلفیه از کبر و ریا و
حسد و کینه و غیر آن از صفاتی که مبین شده است در علومی که ^{مخصوص}
است بآن و این تکلیفا نیست که یافت نمیشود در کتب شرع و اخلاقیات
و غیر آن از فقه بلکه ^{بنا} چنانچه است مکلف را از رجوع کردن در آن ^{مجتهد}
علمای حقیقه و کتب ایشان که درین باب نوشته شده و میفرمایند
عجب است عالم فریفته شود بعلوم رسمی و ماضی شود بآن و غافل
شود از اصلاح نفس خود و ماضی کردن پروردگار خود و نیز در کتاب
مذکور میفرمایند که طالب علم باید اول باطن خود پاک کند از کدورت
و هوا جس نفسانی و صفات و مهملکات شیطانی تا از روی نیت
خالص و اخلاصی تمام مشغول بطلب علم تواند شد و این ^{بمجاهد}

مشیه

نفس صورت فی بندد و در طریق مجاهده بر نوباد که رجوع کنی بخودت
صاحبان دل و اگر ایشان را نیایی گوشه گیری و عزلت اختیار کنی و ^{نیز}
در کتاب مذکور مبرها بد که عالم بعد از علوم رسمیه مبرها بد که مشغول
شود بتحصیل علوم حقیقت که نفی جمیع علوم است و مقصد اصلی از
مرجه معلوم گردد و شرح و غریب شیخ علیه الرحمه بر تصوف ^{لایه}
بر آنست که در این مختصر نتواند بگوید و هم چنین امیر نورالله که از افاضل
علمای شیعه است و در اثبات مذهب شیعه تصنیفات او مشهور ^{است}
صوفی و از سلسله علمیه نور بخشیده است و در کتاب مجالس المؤمنین ^{لایه}
توبه اثبات میکند که جمیع مشایخ مشهور شیعه بوده اند و طرفه ایشان
طریقه اهل بیت علیهم السلام است و در کتاب مصائب التواصب که
رد بر کتاب فوایح الرافضی مبر محمد و شرحی نوشته و در جواب آنکه
طعن نمیند بر شیعیان و میگوید دلیل بطلان شیعه همین است
که اولیا را منکرند و هیچ کس از علمای ایشان صوفی و صاحب دل نبوده
و از معارف کتبی و حالی خبر نداشته امیر نورالله علیه الرحمه مبرها ^{بد}
که آنچه نمیکوی عین کذب است و افزایست زیرا که تصوف طریقه
شیعه است بلکه عین تشیع است و اسناد لال میکند و بتفصیل بیان
میکند که از علمای شیعه هیچ کس منکر این طریقه نبوده اند بلکه همه ^{صوفی}

بوده اند یا معتقد بصوفیان و اکثرین من تصنیفات معتبره دارند و شیخ
بهاء الدین محمد ^{و الله} عاملی علیه الرحمه سخنان او را در تصوف کسی نداند و ^{کو}
نیست که نشنیده باشد و بخاطر نداشتن باشد و مبالغه او در تصوف
بجدتی است که در رساله نان و حلوا که در بحر مثنوی منظوم ساخته
میکوید مثنوی علم رسمی سر بر قبل است و قال: نه از و کبتهای ^{صل} حاشا
نه حال: طبع را افسردگی بخشد مدام: مولوی باور ندارد این کلام:
رساله شیر و شگری که برای پیش خوانی نظم کرده میگوید شعر علمی
همه جهلان است: در عشق او بز که علم است: آن علم ز نرفته برهاند
آن علم نوزان تو بستاند: آن علم نوزا کند آزاده: از قید جهان عدم زاد
آن علم نوزا برد برمی: کز شریک خوی و جلی برمی: آن علم ز چون و چرا
خالی است: سر چشمه آن علی غالب است: و غزلیات و تصنیفات او
در نزد اهل تصوف مشهور است و در اکثر تصنیفات که در بابی علوم
کرده مثل حاشیه تفسیر فاضل واریعین و غیرهما بقریب در تصوف ^{های} گفتگو
عالی دارد و با بیاطیفه علمیه همگی نسبت خرقه خود را بحضرت امیر ^{میر}المؤمنین
مهرسانند و لهذا این طریقه را طریقه مر نضوی میگویند چنانکه قدس
الجهنم بن جمال المله و الدین علامه حلی علیه الرحمه در کتاب شرح
تجربید در حیث امامت مبرها بد که از آنحضرت ^{صل} بنواتر منقول است

۱۲
که آنحضرت سید و سرور بلال بوده اند از همه اطراف عالم مجد مت آن
حضرت می آمدند بجهت آموختن آداب سلوک و ریاضات و طریقه
و تربیت احوال و ذکر مقامات غار فین و در کتاب مذکور مسطور است
در بیان فضیلت ائمه علیهم السلام که منتشر و فراوان کرده ائمه از علم
و زهد و فضل و انقطاع و ترک دنیا را تا غایب که فضلاء و مشایخ غیر
میکرده اند مجد مت و بندگی ایشان چنانکه شیخ ابو زید بسطامی ^{مفسر}
بآنکه سقا بود در خانه حضرت صادق و شیخ معروف کرخی قدس سره
الغریب شیعته خالص در آن حضرت رضا بودند از دنیا رحلت کردند
علامه حلی علیه الرحمه در کتاب منبع الکرامة در جاتی که مفاخرت
حضرت امیر را می شمارد میگوید که علم طریقت منسوب است بحضرت
امیر المؤمنین و صوفیه کلام نسبت خرقه خود را آنحضرت میدهند
تفصیل این سخن آنست که شیخ ابن جهور ^{کاتب} محساری علیه الرحمه که از
علمای شیعه است در کتاب مجلی مرآت فی ربایه میکند آنحضرت
رسالت پناه که آنحضرت فرمود که مرا بعراج بردند داخل شدم بهشت
دیدم در وسط بهشت قضی از یکدانه یا قوت سرخ بکشود جبرئیل بنا
و داخل شدم در آن قصر و دیدم خانه آن یکدانه سرخ را بر پد سفید ^{داخل}
شدم در خانه دیدم در میان آن خانه صندوقی از نور مقلی بغلی از نور ^{گفته}

۱۳
باجبرئیل چه چیز است این صندوق و چه در آنست پس گفت جبرئیل ^{گفت}
الله در آن سراسر ^{خطا} عظام میکند از امکر بکسیکه دوست میدارد پس
باز کن از برای من پس گفت جبرئیل من عبدی مأمورم از خدا بخوانه تا آنکه
از من دهد مرا در کشودن پس استوال کردم خدا آمد از جانب خدای تعالی
که ای جبرئیل بکش در آنرا پس در آن کشودم پس دیدم در آن فقر را و خرقه
پس گفتم ای سید و مولای من چیست این مرتفع و فقر خدا آمد از جانب ^ش
که ای محمد این دو چیز را اختیار کرده ام از برای تو و امت تو و قبیله
خلق کرده ام آنرا و عهدم این دو چیز را الا کسی که دوست میدارد
او را و خلق نکرده ام چیزها که دوست تر دارم از این دو چیز پس حضرت
رسول فرمود که بر کز بد خدای تعالی فقر و خرقه را از برای من ^{انها}
دوست ترین چیزهاست نزد او پس پوشید این خرقه را آنحضرت
و متوجه مقام او ادنی با آمد و شد پس چون از معراج باز گشت ^{شانند}
این فقر و خرقه را با مرا آنگی در حضرت امیر المؤمنین و آنحضرت ^{صله}
بر آن خرقه میدوخت تا گفت وصله بر آن دوخته ام چند نکه از ^{ند}
آن شمر دارم و حضرت امیر المؤمنین پوشانید محسن سپر خود پس
پوشانید آنرا با نام حسین پس هر یک از ائمه در یکد بگری پوشانیدند
تا بحضرت صاحب الامر علیه السلام خانه الحتم الحلال آن خرقه

۱۵
با میرافشای نبیا در نزد حضرت صاحب الامر است از ذوالفقار و
ذراع نبی و سبغه و عصا بنه و زکده و خاتم سلیمان و عصا موسی
و آدم و الطشت و الثابوت و الجفر و الجمعه و مصحف فاطمه که طو
مفناد زراعست و در آشت هر چیزیکه میشود تا روز قیامت ^{جاری} محظ
علی و املاء نبی ^{مصنف} فهو اليوم قطب زمانه و خلیفه عصره بعد از آن
میکوید که بدانکه مراد از بن خرقه که در میان مشایخ صوفیه است
بعینه همان خرقه نیست بلکه مراد شرایط پوشیدن خرقه است
و جمعی که آنحضرت سلام الله علیه پوشید و پوشانید یعنی فراگر
معانی و اسرار بقدر استعداد از صاحب مقام خرقه و پیر کامل و
شدن بصفات و اخلاق او پس خرقه نشان خرقه معنویه و انصاف
است
و مشایخ ^{بعضی} نسبت این طایفه را بعضی بکلیل بن زیاد و بعضی باو پس فرقی
و غیرها از اصحاب امیرالمؤمنین و ایشان با آنحضرت مهربانند و بعضی
با براهیم ادرم و بعضی بیشتر جانی و بعضی سلطان با بزید بسطامی مهربانند
و ایشان محضرت صادق و بیشتری از سلسله هانی که الحال موجود
و مشهورند بشیخ معروف کرخی مهربانند مثل شیخ الاعظم و القمعا
المعظم شیخ صفی الدین اردبیلی و مولانا ی رومی و غیرها و ایشان
محضرت رضا علیه السلام نیست سلسله در میان این طایفه که ^{بعضی}

۱۶
از ائمه هدی سلام الله علیهم بد بگری منتهی شود پس این طریقه نیست
الاطریقه خاصه ایشان که خود در آن سلوک میبوده اند و مجاصات
خود آموخته اند چنانچه در میان خاصه و عامه شهرت دارد و شیخ ^{کور}
در کتاب عوالی اللالی روایت کرده از حضرت رسول که الشریعه
افوالی و الطریقه افعالی و الحقیقه احوالی و المعرفة راسمالی و العقل
اصل دینی و الحجت اساسی و الشوق مرکبی و الخوف رفیقی و العلم سلوی
و الحلم صاحبی و التوکل زاری و القناعة کنزی و الصدق منزلی و ^{الیقین}
ما وائی و القفر فخری و به افتخار علی سایر الانبیاء و المرسلین و هم چنین
شایخ شرح کبیر در باب حاد بعشر در صحبت امامت در بیان فضیلت
ائمه علیه السلام میفرماید که اکابر علما مشرف شده بخدمت ائمه حتی
آنکه سلطان با بزید سقانی خانه آنحضرت که امام صادق باستاند ^{میکرد}
و شیخ معروف کرخی در بیان حضرت امام رضا و هم چنین شایخ نجف
المسترشدین در آنجا میفرماید که علم تصفیه باطن که از اسرار و ^{بهای}
علوم است بدرستی که مشایخ طریقت فرا گرفته اند این علم را از آنحضرت
باز اولاد و با از شاگردان اولاد او و هم چنین ابن طاووس قدس سره
در کتاب طریق ذکر کرده انساب خرقه مشایخ صوفیه را با ائمه هدی
علیهم السلام مهربانند سقانی سلطان با بزید را در خانه حضرت ^{صادق}

و شیخ معروف کرمی را بنام حضرت رضا علیه السلام و در بابی آن
 حضرت را ناوقت وفات بر غرض از این همه نطوبت است که معلوم
 شد که اکابر علمای شیعه در هر عصری معتقد این طایفه بوده اند با وجود
 کمال و بیخبری که در علم اصول و فروع اسلام داشته اند و با کمال نقد
 ذات پس اگر جمعی از نادانان که در میان عوام خود را بطالب علم شهرت
 داده اند مذمت این طریقه مینمایند معلوم است که از کمال نادانی با محض
 حسد و اغراض فاسده نضانی خواهد بود و عاقل باید که فریب این شیاطین
 انس را نخورد و ازین سعادت عظمی که مقصد اقصی و طریقه انبیاء و ائمه
 هدی و شیوه اولیاء و مردان زاهد خداست محروم نماند هر چند این کار
 دشوار و شریف است بر اکثر طبایع ناگوار و جهل اکبر و میدان ترک است
 و موقوف بر همتی عالی است و تا بنیاد ازلی کار هر کس نیست رفتن همچو
 بر فلک : کارهای این چنین همت بلند ان میکنند : اما اگر همت نداشته
 باشی که بمقام کاملان برسی در میان این قوم درنا و تقلید ایشان را نمود
 تشبه با ایشان نما که در حدیث وارد است که من تشبه بقوم فهو منهم
 هر که مشابَهت بقومی داشته باشد پس و از ایشان است و اگر دخل
 ایشان نتوانی بود محبت ایشان باش که در حدیث وارد است که المرء مع
 احبه یعنی هر کس محشور خواهد شد با آنکس که دوستش میدارد و حا

سخن آنکه بلایی که اصل تصوف صافی نمودن باطن است از زناک ماسو
 و متعلق شدن با خلاق الله و تحصیل کالات روحانی و رسیدن بمقام
 قرب و معرفت عبادی نه چنانکه نادانان گمان مینمایند که تصوف محض لهو
 و لعب است بهوده یادگاریست در بازار هوا بزرق و دریاچه و طر
 مخالفت شریعت مصطفوی و مبایین طریقت مرتضوی که کلام تمام بود
 همچو یون بلکه از مشایخ این طایفه بوده اند که از علوم ظاهری نیز
 هر یک سرآمد زمان خود بودند چنانکه از نصاب ایشان معلوم است
 مثل مولانای رومی و شیخ علاء الدوله سمنانی و شیخ شهاب الدین
 سهروردی صاحب حکمت اشراق و شیخ عجب الدین عربی صاحب
 فتوحات و شیخ عبدالرزاق کاشغری صاحب نایلات و شیخ ابوالخامد
 غزالی و شیخ روزبهان صاحب تفسیر عراس و شیخ عطار و غیره
 همه اتفاق دارند که علم شریعت بقدر واجب شرط اول راه است
 و کمال در علم شریعت شرط کاملان این راه است چون تواند بود که
 کاملان این طریقه که در علم ظاهر و باطن یکجا نه بوده اند با آنکه مکروه
 و بلکه بعضی از مبایحان را بر خود حرام داشته اند احترام مینمایند را
 بخلاف شریعت مظهره شده مرتکب حرام شوند پس آنچه بعضی از
 جهال بعضی از افعال جزئی و فرعیه این جماعت را احترام میکنند این

خطا خواهد بود چنانچه از جمله اعتراض ایشان یکی آنست که این جماعت
 در خانقاه می نشینند و این بدعتست و آنچه باطل است زیرا که
 بدعت آنست که حرام یا واجب یا سنت یا مکروه یا مباح کردانی چیزی
 که حکم شارع در آن چیز مجاز است باشد چنانچه عمر تمتع منعه را حرام
 کرد و عثمان خطبه عیدین با انجام عید مقدم داشت که اگر ائمه هدی
 در آن بوده بدعت باشد پس اگر کسی در خانقاه نشیند اگر بدعت است
 کسی نیست که در عالم بدعت نگردد باشد زیرا که وضع مدرسه و نماز
 و جامه ها و طعامها که در این زمان شایع است حتی بعضی از علوم متعارف
 نیز در زمان ائمه هدی نبوده و حال فرق میان مسجد و خانقاه نیست
 الا بتسمیه و آنکه خلوتی چند بر اطراف آن ساخته اند بجهت آنکه
 عبادت در خلوت بیشتر است و احادیث بسیار است از جمله مرحوم
 از حضرت رسالت پناه که فرمود ای بازر هر کس یک نماز در مسجد
 بگذارد زیرا است با هزار نماز که در غیر آن بکند و فاضل بر همه نماز
 که در خانه اش و در جائی که بنشیند و از کسی بغیر از خدا و احادیث دانسته
 در فضیلت خانقاه که جامع است میان عبادت در خلوت و مسجد و
 جماعت و کلام علی ای شیعیه در این باب است در کتاب مستند السالكين
 مذکور است و یکی دیگر از اعتراضات ایشان آنست که عبادت را بعین بسیار است

و از جمله بدعتست و این باطل است زیرا که بدعت آنست که مذکور شد
 و احادیث داله بر فضیلت عبادت را بعین بسیار است از جمله حدیث مشهور
 که این فرمود رحمه الله در عده الداعی از حضرت رسول نقل میکند که آنحضرت
 فرمود که کسی عبادت کند خدای را با خلوص چهل صباح ظاهر شود
 های حکمت از دلش برزانش و در عیون اخبار الرضا مثل این مذکور است
 باندک تفاوتی در عبارات مثل این مذکور است در کتاب کفر و ایمان از
 کافی بنفصیل آن در مستند السالكين مذکور است و یکی دیگر از اعتراضات
 ایشان آنست که این بظایفه ذکر بلند میکنند و از خوش میشنوند و آن
 غناست و حرام است و آنچه باطل است زیرا که اگر عرض از بلند کردن آن
 از مراتب خلق نباشد این عین عبادت است چنانچه در کتاب فواید الاعمال
 منقول است که هر چند آواز را بکش در ذکر بعد از آن از کناهان پاک میشود
 و در کتاب من لا یحضره الفقیه منقول است که شخصی بخدمت حضرت امام
 زین العابدین آمد سؤال کرد از خریدن کنیزک خوش آواز که چایز است
 خریدن او بجهت آوازش آنحضرت فرمود که ما علیک لو اشتربها تذکره
 الحجه یعنی باکی نیست بر تو اگر بخوای و را پس بهشت را بخاطرت آوردی
 این بابویه میگوید معنی سخن آن حضرت آن است که اگر میاد می آورد آخرت را
 بخواندن قرآن و فصاحت و سخن آنگاه باعث ترغیب برهد و فضا بل شود

با و از خوش بلائی نیست هر گاه مطلوب در آن لهُو و طرب نفسانی نباشد
و در کتاب کافی منقول است که خدا بتعالی دوست میدارد و از خوشتر
که در کلو بگرداند و احادیث داله بر فضیلت او از خوش بسیار است و
در کتاب مستند است لکن نقل کرده ایم و یکی دیگر از اعتراضات ایشان
آنست که وجد کردن خلاف شرع است این اعتراض هم باطل است زیرا
که وجد بخاریست از غشیت و بینایی که دست میدهد سالک را از ^{سفل}
قبض الهی بردل و در حالت وجد گاه کره بر او غلبه کند چنانکه در قرآن
مجید میفرماید و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری عنهم تفيض من الذم
ثم اعرفوا من الحق یعنی میشوند آنچه بر پیغمبر نازل شد می بینی چشمهای
ایشان را اشکبار از جهت معرفتی که دارند بحق و گاه بحیث در می آید چنانکه
در کتاب کافی از حضرت امیر المؤمنین منقول است که صفات مؤمن را
بیان فرموده گفت از صفات ایشان آنست که چون ذکر کنند خدای تعالی
پیش ایشان بحیث آید چنانکه درخت بحیث در می آید از باد از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله مراد است که کسی که او با حشر زد در نیاید و
نام دوستش را شنید او کرم نیست و گاه باشد که بیفند چنانکه از حضرت
امیر منقول است در کتاب مانی شیخ ابن بابویه که ابو دردا آنحضرت فراد
خرابه دید بر روی در افتاده چنان دانست که آنحضرت از دنیا رحلت فرود

لین کرم من کم
بجنت بد کرا الحبيب

آمده و اهل خانه آنحضرت ترا خبر کرد فاطمه فرمود که ای ابو دردا او شبانه
روزی چندین مرتبه چنین از هوش میبرد و غشیت آنحضرت زبانه
آن است که محتاج به بیان باشد و مراد است که حضرت صادق علیه
در اثنای تلاوت قرآن بهوش میشدند و حضرت فاطمه چنانچه در
لا آنحضره الفقیه مذکور است در محل شنیدن قول محمد رسول الله
و اذان بلال صحبه زد و افتاد بهوش شد و حضرت امام حسن علیه
در وقتیکه اعمال را در قیامت بنظر زوال مجاهد میفرمایند بر روی
در می افتاد و بهوش میشد و حضرت امام زین العابدین در محل بلند
در راه حج بهوش میشدند چنانکه از شتر می افتادند و گاه باشند از بسا
قبض زنده نمائند همچنانکه در نقل هم امام مذکور است در قرآن مجید
قوله خرمومی صغفا واحادیث در این باب بیشتر است و العباد
اگر کسی را کند و اظهار غشیت نماید و حال نداشته باشد با اتفاق
صوفیه فاسق و مذموم است و نهایت مبالغه در منع آن میکردند
و در کتاب کافی که بیان میکند مذموم بودن غشیت از برای ریاضت
شیطان است پس معلوم شد که اصل این طریقه مستحسن است و اضا
و اعمال موافق قوانین شریعت است اگر کسی از بعضی صوفیان بدی
دلیل بدی همه صوفیان نمیشود چنانکه یکی از علما بد باشد جمله علما

انکار نتوان کرد چه در میان همه طوائف ناقص و کاملان میباشد
چنانکه خواجبه حافظ علیه الرحمہ میفرماید: نقد صوفی نه همه صاف
بیش باشد: ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد: بلکه ناقصاً
و بدان را آب روی نیکان عزت باید داشت گفته اند که صد خازن
برای کلی آب میدهند مولوی میفرماید مقنونی: از هزاران تن یکی
صوفیست: دیگران از دولت او می زنند: و السلام علی من اتبع الهدی

واجب عن الضلالة والنعوى

در نشانه رساله عقب توفیق السالکین مرحوم مجلسی بدست آمد در حضور
مستطاب طبیب الموحدين و سند السالکین مولانا الاظم و سیدنا الامجد الا
افای مجید الاشراف المدعو مجید الدین محمد متولی باشی حضرت سید مهر احمد
بشاخ بموجب سخت میان من معمول که در ذیل رساله مرقوم عین سخت را
و هی هذه

هو

بر جمیع سلاک سلسله الذهب فالانح و منقح است که این رساله مبارک
برای سند طریق حق استنساخ و با خود دارند و همیشه بخوانند که مودت
بین است و نشو و نسب بسبوح الی الله رحمة الله علی صاحبها و ج

وفارها و کتابها جمعاً الی یوم القیامه

حسب الخواص جناب حاجی سید ابراهیم طبیب علی بد الخا جمالی تحریر پذیرفته
فی شهر ذیحجه سنه ۱۳۱۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي جعل لعباده مشغلا من الشهوات وداظما لهم ومبصرا فوره
فهذا هم بعن الغفلات ولعمركم من شراب حبه فسكروا في غيبه وناهوا
في الغلوات ونقابره فاغناهم ووكلوا عليه فكفاهم وصرعهم المحذورا
وعسل ظاهرهم من ذنوبات الدنيا وحلا بواطنهم باسرار المكائفتا
والصلوة على اشرف المخلوقات الجامع لاشنات الكمالات محمد واله
الايممة الهداة وعترته السادات وبعد فهذا كتاب مضمون العزلة
والخمول بالاسانيد المتسقة عن الارسول عليهم الصلوة والسلام
سميته بكتاب التحصين وصفات العارفين ومداره على ثلاث تافلا
تصورها فتقول العزلة وهي الانقطاع الى الله تعالى في كهف جبل او

ظل مسجدا وزاوية نبت وقد يقال لغزلة الفزار من الناس والوحشة
من الخلق والاسيناس بالحق وهو علم من الاول ولا يتقيا ذلك الا لمن
قويت نفسه على هجر فضول الدنيا ومشتهاها وكانت نفسه هواه
من وراء عقلها هو معلوم من اوصاف العارفين قال بعضهم لبعض
الامرآء وقد قال له سكتة حاجتك اولى تقول هذا ولى عبدان هما
سيدك قال ومن هما قال المحرص والفقير فقد غلبتها وغلباك وملكتها
وملكك وقبل لذي النون المصري متى يتبع الى العزلة عن الخلق قال
اذ قويت على عزلة نفسك قال فمتى يتبع لي طلب اتره قال اذا كنت هاديا
في نفسك هاربا من جميع ما يشغلك عن الله اقول ولما كانت العزلة
هي الفزارح من الخلق والاقبال على الحق فاذا لم يفرغ القلب عن شهوات
الدنيا ولم يقطع عن علائق المتعلقات به لم يقبل على الحق لشدة ما به من
الكدر ذات ويحجب عن الوصول بل سلب لذة المناجات والعبادات و
لهذا ترى الصباغ يباليغ في تنقية الثوب من الوسخ وقلع الاثر الحاصل
عليه من الدسم وغيره قبل صبغة ليصير قابلا لاشراق انوار الصبغ
فالخلق بالفضايل مسبوق بالخلقى عن الوبل وكذا الطبيب يدا بالاسهات
لاخراج العفونات وازالة الاخلاط المضره ثم يبادر بعباده بما يكون موقفا
لصلاح البدن وتوق الاعضاء فمما جعل البدن من العفونات لا يتفعله

٢٧
اصلاح الغذاء وما لم يبق الثوب من الوسخ والدم لا يشرق عليه نور
الصنع وكذلك القلب عالم ببق من الحرص وسورة الغضب تقاضى الثوب
لم يكن محلا لاشراق الانوار الالهية بل يصلح لخدمة الربوبية فقد روي
فيما اوحى الله تعالى الى موسى انما قبل صلوة من تواضع لعظمي ولم
يتعظم على خلقي وقطع نهاره بفكرى والزمن نفسه خوفاً وكهف نفسه
عن الشهوات من اجل بل لا يجد الانسان مع هذه الزدابل من تقابلها
على الحق فضلاً عن اقبال الحق عليه بل يفر عن وظائف الخدمة و
يستكبرها بل يعمى مع قاربا وادعيا فاستوخده واجب سكونه كاستوخو
العين الرمد ضو الشمس والغم السقيم طعام العذب الماء قال عيسى عليه
السلام بحق اقول لكم كما ينظر المريض الى الطعام فلا يلتذ به من شدة الوجع
كذلك صاحب الدنيا لا يلتذ بالعبادة ولا يجيد حلاوتها مع ما يجيد
من حلاوة الدنيا بحق اقول لكم ان الدابة اذا لم تتمهن ولم تتركض
وتعتبر خلقها كذلك القلوب اذا لم تفرق بذكر الموت وينصب العبادة
نقسو وتغلظ وبحق اقول لكم ان الزق اذا لم يخرق يوشك ان يكون
وعاء للعسل كذلك القلوب ما لم تحرقها الشهوات او يدنسها الطمع
او يبقها النعم فسوف تكون اوعية للحكمة وروي فيما اوحى الى
عليه السلام يا اذود حدذر واند اصحابك من كل الشهوات فان القلوب

المعلقة

٢٨
المعلقة شهوات الدنيا عقوقها محجوبة عنى وفي الحديث من اكل
طعاما شهوت حرم الله على قلبه الحكمة ويحتاج صاحبها الى ثلثة اشياء
قطع الطمع عن الخلق ان يفس من كل شئ وياض بالله سبحانه كما سيجى
في صفاتهم حتى قال فابلهم عوى الذئب فاستأذنت بالذئب اذ عوى
وصوت انسان فكذلك تاطير الهيبه بحيث لا تخشى الراجب في الدنيا ان
يذكر بين يديه شيئا منها فترطارت نفسيه وانبعثت زادت وتبعثت
شهوته فيحتاج الى قسرها وتاديبها ومجاهدتها وفي ذلك شغل غلظا
له ولقد كان رسول الله حين يدخل الى احد ذواته فيجد على بابيه
الستر وفيه التضاوير فيقول غيبه عنى فاني اذا نظرت اليه ذكر الدنيا
الدنيا ونحار فيها في الاداب فيها والاضار في ذلك لا تحصى فلتذكر
ما يحصر ما روى عبد الله بن ابي عمير عن ابراهيم بن عبد الحميد عن الوليد
صبيح قال سمعت ابا عبد الله يقول لولا الموضع الذي وضع الله فيه
لشرن ان اكون على راس جبل لا اعرف الناس ولا يعرفونى حتى ياتي اللوت
روى ابن بكير عن فضل بن يسار عن عبد الواحد بن المختار الاضاري
قال قال ابو جعفر عليه السلام يا عبد الواحد ما بترك او ما بضر رجلا اذا
كان على الحق ما قال له الناس ولو قالوا محنون وما بضره ولو كان على
جبل يعبد الله حتى يحجبته الموت روى فضل بن يسار عن ابي عبد الله

قال ما يضر المؤمن ان يكون منفرط عن الناس ولو على قلة جيل فاذا هما
ثلاث مرات عنه عن ابي جعفر عليه السلام ما يضر من عرف الله الحق ان يكون
على قلة جيل باكل من نبات الارض حتى يخبثه الموت روى ابن فضال
عن دافع بن موسى عن عبد الله بن ابي يعفور قال سمعت ابا عبد الله
عليه السلام يقول ما يضر من كان على هذا الامر ان لا يكون له ما يستظلم به
الا الثمر ولا ياكل الا من ورقه روى ابن عباس عن النبي انه قال الا
اخبركم بخير الناس منزلة قالوا بلى يا رسول الله قال رجل يمسك بعنقه
فرسه في سبيل الله حتى يموت ويقبل الاخبركم بالذي يليه قالوا بلى
يا رسول الله قال رجل يقيم الصلوة ويؤتي الزكوة ويعتزل شرور الناس
الاخبركم باشر الناس منزلة قالوا بلى يا رسول الله قال الذي يسئل
بالله فلا يعطى به الحسن بن محبوب عن عبد الله بن سنان عن ابي عبد الله
عليه السلام طوي لعبد فوته عرف الناس فصاحبهم بيده ولم يصلح عليهم
ضرفوه في الظاهر وعرفهم في الباطن روى ابو عبد الله عن محمد بن سنان
عن اسمعيل بن جابر واسحق بن عمار عن عبد الحميد بن ابي الديلم قال قال
لي ابو عبد الله لا عليك الا يعرفك الناس ثلاثا يا عبد الحميد ان الله
رسلا مستعلمين ورسلا مستخفين فاذا سالتهم بحق المستعلمين قال
بحق المستخفين روى ابو عبد الله عن بكر بن محمد الازدي عن ابي

عبد الله قال قال الله تبارك وتعالى ان من اعبد اوليائي عبدا مؤمنا
ذلت من صلوة احسن عبادة ربه وعبد الله في السر والعلانية وكان غامضا
في الناس فلم يشر اليه بالاصبع وكان رزقه كفا فافضبه عليه فجلت به
المنية فقلت وراثته وقلت بوأكبه ابو عبد الله عن النضر بن سويد
عن عاصم بن حميد عن محمد بن مسلم عن ابي جعفر عليه السلام قال قال رسول
الله قال الله تبارك وتعالى ان اغبطا اوليائي عندي جعل خفيف ذو
حظ من صلوة احسن عبادة ربه في الغيب كان غامضا في الناس جعل
رزقه كفا فافضبه عليه ومات فقلت وراثته وقلت بوأكبه روى عكرمة
بن عبد الله بن عمر قال بينا نحن حول رسول الله صلى الله عليه واله اذ
ذكرت الفتنة او ذكرت عنه الفتنة قال فقال فاذا رابت الناس منحت
عهودهم وحضرت اماناتهم وكانوا هكذا وشيك بين اصابعه قال فهمت
اليه فقلت كيف فعل عند ذلك جعلني الله فداك قال الزم بيتك وامسك
عليه لسانك وخذ ما تعرف وذر ما تنكر وعلبك بامر خاصة نفسك و
ذر عنك امر العامة عن النبي ما احب الناس الى منزلة رجل يؤمن بالله
ورسوله ويطيع الصلوة ويؤتي الزكوة ويعتزل ماله ويحفظ دينه ويعتزل
الناس روى ابو يوسف بن يعقوب بن يزيد عن جعفر بن الزبير
عن ذكره عن ابي عبد الله قال ان ما يحب الله تبارك وتعالى به على عبده

يوم القيمة ان يقول الم اهل ذكرك روى عن الصادق انه قال يجفص بن
غياث في وصيته له مطولة يا حضرن ذنبا ولا تكن راسعا للعل
بن خنيس في كلام له من جلسته يا معلم ان الله يحب ان يعبد في السر كما
يحب ان يعبد في العلانية عنه انه قال له معروف الكرخي ^ص
يا ابن رسول الله قال اقل معارفك قال زدني قال انكر من عرفت منهم
قال زدني قال حسبك عن النبي كفى بالرجل ان يشار اليه بالانما
في دنيا ودينها في فوايدها وهي امور اتها من حقايق الايمان
روى عن النبي انه قال لا يستكمل حقيقة الايمان حتى يكون الا
يعرف حاجته اليه من ان يعرف وحتى يكون قلة الشيء احب اليه من
كثرة السلامة من الزنا فقد قيل من استوحش في الوحدة واستنا
بالناس لم يستلم من الريا قال ابو عبد الله وابن فضال عن علي بن النعمان
عن يزيد بن خليفة قال قال ابو عبد الله ما يقتر احدكم ان يكون على
قلة جيل حتى ينهي اليه اجله يريدون الناس ان يعمل للناس كما
ثواب على الناس ومن علم الله كان ثوابه على الله ان كل رياء شرك
السلامة من الخلق وحفظ الدين بالهرب روى عن ابن مسعود
رحم الله قال قال رسول الله صلى الله عليه واله لسا بن علي الناس
زمان لا يعلم الذي بينه الامن بقر من شاهق الى شاهق ومن عجز

المحرم كالتعلب قالوا ومع ذلك الزمان قال ذالم نسل المعيشة
الابعية لله تعالى فعند ذلك حلت العزوبة قالوا يا رسول الله
امرنا بالتزويج قال بلى ولكن اذا كان ذلك الزمان فهلاك الرجل
على يديه فان لم يكن له ابوان فعلى يدي زوجته وولده فان لم يكن له
زوجة ولا ولد فعلى يدي قرابته ويجزأه قالوا وكيف ذلك يا رسول
الله قال يعزونه بضيقة المعيشة ويكلفونه ما لا يطيق حتى يوردونه
موارد الهلكة اثم يوقر العرض العسر وتستر الفاقة وتضع ثقل المكافاة
مراويس القرية يراه فقال يا راهب لم تخليت من الدنيا ولزمت ^{الهدى}
فقال يا فني لو زفت حلوة الوحدة لالست بها عن نفسك يا فني الوحدة
راس العباد ما ذهبا الفكرة قال يا راهب ما يجد العبد في الوحدة قال
الراحة من مداواة الناس والسلامة من شرهم وقال جريرت الناس
منذ خمسين سنة فما وجدت لي اخصا من عورة ولا عقر في دنيا
فيما بيني وبينه ولا وصلني اذا طاعته ولا امنته اذا غبت لا استغاث
به ولا اذحق كثير السلامة من اثم الخلق والوقوع فيهم والخلاص
من تبعاتهم ولهذا قيل ان كانتا الفضيلة في الجماعة فان السلامة
في العزلة قبل الراهب في صومعته الا نزل فقال من مشى على وجه
الارض عشر وقيل لراهب من رهبان الصين يا راهب قال استبرأ

٢٢
أما الراهب من رهب الله في سمائه وحده على نعائه وصبر على بلائه
فلا يزال فارا إلى ربه من غضب الدينه وأما أنا كلب عمور جبت
نفسى في هذه الصومعة لئلا اغفر الناس أيتها القريب إلى السلامة
ودليل قوة العقل قال الصادق عليه السلام خفت السلامة حتى لقد
خفى مظنها فان تكن في شئ فهو شك ان تكون في الخول فان طلبت
في الخول فلم توجد فهو شك ان تكون في الصمت فان طلبت في الصمت
فلم توجد فهو شك ان تكون في الخلق فان طلبت في الخلق فلم توجد
فهو شك ان تكون في كلام السلف الصالح والسعيد من وجد في
نفسه خلوة يشغل بها ذكره وفي كشف الغم عن سفیان الثوري
وعنهم عليهم السلام الصبر على الوحدة دليل قوة العقل أيتها زينة العمر
ومخرجه عن الصباغ ويقصر على مصالح الآخرة ورضى الربيب
النظر والاعتبار والذكر قبل لراهب ما أصبرك على الوحدة قال
أنا جليس ربي إذا سئلت أن ينأجني فزات كنيه وإذا سئلت أن
أناجيه صليت له وقال بعضهم أبت منقطعاً وكأني رابت به قبض
فقلت له كأنك تكبره ان توتى قال اجل قلت فما استوحش قال كيف
استوحش هو عز وجل يقول أنا جليس من ذكرني وقال بعضهم
مررت بصديق له وهو خائف ساوية وحده فبئت فسلمت فجلست

٢٣
فقال ما اجلسك إلى قلت رابتك وحدك فاعتمت وحدتك فقال
أما أنك لو لم تجلس إلى لكان خير لي وخير لك فأخبرنا ما ان قوم عند
فهو والله خير لك ولي وأما أن قوم عتي فقلت بل قوم عندك فأوصيني
بوصية ينفعني الله بها فقال يا عبد الله اخف مكانك واخفظ لسانك
واسعقر الله لذنبك وللمؤمنين والمؤمنات كما امرك وكتب حكيم
إلى اخ له يا اخي أباك والاخوان الذين بكر موتك بالزيادة ليعصبوك
يومك فإذا ذهب يومك فقد خسرنا الدنيا والآخرة وخرج قوم
إلى السفر فجازوا عن الطريق فأنهوا إلى صومعة راهب فقالوا يا راهب
إين الطريق فأومأ برأسه إلى السماء فعلم القوم ما أراد فقالوا يا راهب
أنا سائلوك فهل أنت مجيب فقال سلوا ولا تكثروا فإن أيتها لا يرجع
والعمر لا يعود والطالب جثث فقالوا ما على الخلق عندنا عند مليككم
فقال على بنائهم فحجب القوم من كلامهم قالوا اوصينا فقال تزودوا
على قدر سفركم فإن خير الزاد ما بلغ البعثة ثم ارشدهم الطريق وادخل
رأسه في صومعته وقبل لراهب رأى عليه مد رعه شعر سودا ما ألد
حملك على لیس السود فقال هو لباس المحزونين وأنا أكبرهم فقيل له ومن
أتى شئ أنت محزون قال لا أتى أصبت في نفسي ذلك أتى قتلها في معركة
الذنوب فأخبرين عليها ثم أسبل دمعته فقيل له ما الذي أبكك لأن

قال ذكرت يوماً مضى من اجلي لم احسن فيه على فبكى لقلة الرادو
بعد المفازة وعقبه لا بد لي من صعودها ثم لا ادري ان مهبطها الى
الجنة ام الى النار ثم انشد يقول يا ابا بلاتقوى المسافر عمر بالله
هل تدري مكان نزولك انتم وكم من قبل خطك في القرى في حفرة
تبلى بطول حلولك وقال امير المؤمنين عليه السلام في كلام له طويل في
ذم الدنيا انما الدنيا ثلثة ايام يوم مضى بما فيه فليس بجايد ويوم
انت فيه يحق عليك اغناؤه ويوم لا تدري من اهله ولعلك راكع
فيه فاما امس فحكيم مؤدب واما اليوم فصدوق مودع واما غداً فاما
في يدك منه الا الامل فان يكن امس سبقك بنفسه فقد ابقى
في يدك حكمته وان يكن يومك هذا انك بقدره فقد ابقى
طوبى الغيبة عنك وهو سريع الرحلة عنك فترود منه واحسن
وذا عخذ بالثقة في العمل واباك والاعترار بالامل ولا تدخل
عليك اليوم هم غداً يكفي اليوم همه وعدا اذا حل يشغله انك اذا حملت
على اليوم هم غداً ردت في حزنك وتعبك وتكلفت ان تجمع في يومك
ما يهينك اياها فاعظم الحزن وذاذا الشغل واشد التعب وضعف العمل
لالمل ولو اخلت قلبك من الامل تجد ذلك العمل والامل منك في اليوم
فقد حزنك في وجهين سوفت به في العمل وزدت به في الهم والحزن اولا

٢٤ ترى ان الدنيا ساعة من ساعتين ساعة مصت وساعة بقيت وعشا
انتهى بها فاما الماضية والباقية فلكست تجده لرحمتها الذرة ولا شك
الما فاتزل الساعة الماضية والساعة التي انت فيها بمنزلة الضيفين
نزل بك فظعن الراحل عنك بدمع اياك وحل النازل بك بالتحير ترك
فاحسانك الى الشاوي يحو اسائك الى الماضي فادرك ما اضعفت
باغتنامك فيما استقبلت واحذر ان يجتمع اليك شهادة ما فيو بقالك
ولوان مقبور من الاموات قبل له هذه الدنيا اولها الى اخرها تجعلها
لولدك الذين لم يكن لك هم غدهم او يوم نوره اليك ففعل فيه لنفسك
لاختار يوماً ما يتغيث فيه من شيء ما اسلف على جميع الدنيا بورثها
لولده ومن خلفه فما يمنعك بها الفرض المسوفان تعمل على مهل قبل حلو
الاجل وما يجعل المقبور اشد تعظيماً لما في يدك منك الاستعج
في تحرير قبلك وفكالك رفق ووقاء بنفسك انما عبادة بانقرها
روى ابو بصير قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول الغزاة عبادة
وان اقل الغيب على الرجل فعوده في منزله ومر عيسى عليه السلام على رجل
نائم فقال له قم فقال الرجل قد تركت الدنيا لاهلها فقال له قم في حكا
اذن وقيل حكيم الدنيا لمن هي قال لمن تركها فقال له الاخرة لمن هي قال
لمن طلبها وقال حكيم الدنيا اذا حراب ولخرب منها قلب من يعمرها وقبل

لعا بدخذ حظك من الدنيا فانك فان عنها قال الان وجب ان لا اخذ
حظي منها انها عاقبة على بن اسباط عن بعض رجاله رفته قال قال
امير المؤمنين عليه السلام باقى على الناس زمان يكون العاقبة فيه عشرة
اجزاء تسعة منها فى اغترال الناس وواحدة فى الصمت وقيل لبعض العلماء
لو تحركت فتلك كما ذكر غيرك قال لما رايت معالى الامور مشفوحة
بالمنايا اقصررت على الخمول ظننا منى بالعاقبة ان المتصف بها اجيز
الناس خالادوى محمد بن على عن ذكره عن ابي حمزة عن ابي جعفر عليه السلام
قال كان امير المؤمنين عليه السلام يقول باقى على الناس زمان يكون
فيه احسنهم حالامن كان جالساً فى بيته ان المتصف بها انما قال
امير المؤمنين عليه السلام وذلك زمان لا يسلم فيه الاكل مؤمن نومه
ان شهده لم يعرف وان غاب لم يفقدوا تلك من سايع الدجى واعلام
الشر يفتح الله عليهم ابواب الرحمة ويدفع عنهم ضرر النفة ليسوا
بلسايع ولا بالمذابيح البند المتصف بها من الاقبياء المحبوبين الى
الله تعالى قال النبى ان احب العباد الى الله تعالى الاقبياء الذين اذا
حضروا لم يعرفوا واذا غابوا لم يفقدوا واذا خطبوا لم يترجوا ان
المتصف بها من اهل الجنة قال النبى لا اخبركم باهل الجنة قالوا بلى يا
رسول الله قال كل اشعث اعرج ذى طمرين لا يعجبوه لو اقم على الله

لا يتر

لا يترجمه انها اية الرضوان والمرن من الله تعالى محمد بن على عن
موسى بن سعدان عن معاوية بن عمار عن ابي عبد الله عليه السلام قال لا
يزال المؤمن راغباً فى الدنيا ونعيم اهلها حتى يرضى الله عليه فاذا امن
الله عليه كانت الدنيا واهلها حاضرة عنك كالجيفة بغاها من يراها
بعض اصحابنا عن سعدان بن مسلم قال لا يزال العبد يرزقه الله
الدنيا ولو هجرها حتى يرتفع عند الشك فيما عند ربه فاذا ارتفع عنه
الشك كانت الدنيا عنده كالطوف فى الجوف يشتمى كل اخر لاجه
ان المتصف بها يرفع الله قدره ويجلاد ذكره حفص بن غياث
قال قال ابو عبد الله عليه السلام من احب ان يذكر خذ من احب ان يخذ
ذكر انها تقطع طريق الحق وتوصل الى روى الشيخ ابو محمد جعفر
بن احمد بن على القمي عن ابي الرى فى كتابه المسمى عن زهد النبى صلى الله
عليه واله قال حدثنا احمد بن على بن بلال قال حدثنا عبد الرحمن بن
حمدان قال حدثنا الحسن بن محمد قال حدثنا ابو الحسن يسير بن ابي بشر
البرى قال حدثنى الوليد بن عبد الواحد قال حدثنا حنان المصعب
عن اسحق بن نوح عن محمد بن على عن سعيد بن زيد بن عمرو بن نفيل
قال سمعت النبى صلى الله عليه واله يقول وا قبل على اسامة بن زيد
فقال يا اسامة عليك بطريق الحق واياك ان تخالج دونه بزهره

٢٩
رغبات الدنيا وغضارة نعيمها ونابد سرورها وزابل عيشها
فقال اسامة يا رسول الله ما ايسر ما ينقطع به ذلك الطريق فقال
السهم والدم والظاء في الهواجز وكف النفس عن الشهوات وترك
اتباع الهوى اجتناب ابنة الدنيا يا اسامة عليك بالصوم فانها قريبة
الى الله وليس بشي اطيب عند الله من يرحم صائم ترك الطعام والشكر
لله رب العالمين وانزل الله على ما سواه واتباع اخرته بدنياه فان استطعت
ان ياتيك الموت وانت جامع وبك ذلك ظمان فافعل فانك تنال بذلك
اشرف المنازل وتحل مع الابرار والمتهمات والصالحين يا اسامة عليك
بالسجود فانه اقرب ما يكون العبد من ربه اذا كان ساجدا وما من عبد
يحمد الله سجدة الا كتبت الله له بها حسنة ومحا عنه بها سيئة ورضع له
بها درجة واقبل الله عليه بوجهه وباهى به ملائكة يا اسامة عليك
بالصلوة فانها من افضل العبادات لان الصلوة راس الدين وعموده و
ذروة سنامه وحذر يا اسامة دعاء عبادة الله الذين انهكوا الابدان و
صاحبوا الاخران واهزلوا القوم واذا بوا الشحوم وظنوا الكبر والحقوا
الجلود بالارياح والسمائم حتى غشيت منهام الاجناسوا قال الواحد
القهار فان الله اذا نظر اليهم باهى لهم الملائكة وعشاهم بالرحمة بهم
يدفع الله الزلازل والفتن ثم بكى رسول الله صلى الله عليه واله حتى

٣٠
صا لكباثة واشتد نجيبه وزفيره وشبهقه وهاب القوم ان يكلوه و
ظنوا انه لامر قد حدث من السماء ثم انه رفع راسه فنفس صعدا ثم
قال ان اق بؤسا لهذه الامة ما ذابلق منهم من طاع الله كيف يطردون
ويضربون ويكذبون من اجل انهم اطاعوا الله فادلوهم بطاعة الله الا ولا
تقوم الساعة حتى تبغض الناس من طاع الله ويحبون من عصى الله فقال
عمر يا رسول الله والناس يومئذ على الاسلام قال واين الاسلام يومئذ
يا عمر السلم يومئذ كالغريب الشريد ذلك الزمان يذهب فيه الاسلام ولا
يبقى الا اسمه ويدرس فيه القرآن فلا تبقى الارسمه فقال عمر يا رسول
الله فبئس ما يكذبون من اطاع الله ويطردونهم ويعذبونهم فقال يا عمر
ترك القوم الطريق وركوا الى الدنيا ورفضوا الاخرة واكلوا الطيبات
ولبثوا الثياب المزينة وخدمهم بنساء فارس والروم فهم يعبدون في
طيب الطعام ولذ بذو الشرايب ذكي الريح ومشيد البنيان وغر خرب البتوت
ومجد الجالس يتبرج الرجل كاتبرج المرأة لزوجها وتبرج النساء بالحل
والمخلل المرتبة زيقهم يومئذ في الملوك الجبابرة يتباهون بالجاه و
اللباس واولياء الله عليهم العباءة تخنه الوانهم من السهاد منغينه اصلا
من القيام قد لصقت بطونهم بظهورهم من طول القيام قد اذهلو انفسهم
وذبحوها بالعطش طلبا لرضاء الله وشوقا الى جزيل ثوابه وخوفا من اليه

عقابه فاذا تكلم منهم متكلم بحق وبقوه بصدق قبل له اسكت فانت حين
الشیطان وراس الضلال يتاولون كتاب الله على غير ما وبقوله ويقولون
من حرم نية الله التي اخرج لعباده والطيبات من الرزق واعلم يا ابا
ان اكثر الناس عند الله منزلة يوم القيمة ولجزهم نوابا واكرمهم ما با
من طالع الدنيا خزنة وكثر فيها هم ودام فيها غم وكثر فيها جوعه و
عطشه وملك الابرا والاقبياء الاخيار ان شهدهم لم يعرفوا وان غابوا
لم يفقدوا يا اسامة وملك تعرفهم بقاع الارض وتبكي عليهم اذا فقدتهم
تخاربهما فاتخذهم لنفسك كثر واذجر العلك تجوبهم من زلازل الدنيا
واحوال يوم القيمة ويا لكان تدع ما هم فيه وعليه فترل قد ملك و
تهوى في النار فتكون من الخاسرين واحذر يا اسامة ان تكون من الذين
قالوا سمعنا وهم لا يسمعون وللحاجة الى بعض هذه الوصية كتبها
كرهت ان احذف منها شيئا ولرسول الله صلى الله عليه واله كلاك
في مثل هذا في صفة اولياء الله سبحانه حيث يراده هيهات من الكتاب
المذكور مرفوعا الى النبي ص انه قال اندرون ما غي وفي اي شيء تنكرى
والى اي شيء اشتبقتي قال اصحابي يا رسول الله ما علمنا به من شيء
اخبرنا بهك وتفكر لك وتشوقك قال النبي ص اخبركم ان شاء الله ثم تنفخ
الصعدا وقال لهاه شوقا الى اخواني من بعدى فقال ابو ذر يا رسول الله

اولنا الخوانك قال لا اتم اصحابي واخواني يجيبون من بعدى شانهم
شان الابدناء قوم يفترون من الالباء والامهات ومن الاخوة والاخوات
ومن القرابات كلهم ابتغاء مرضات الله يتركون المال لله وبدلون
انفسهم بالتواضع لله لا يرغبون في الشهوات وفضول الدنيا يجتمعون
في بيت من بيوت الله كأنهم غرباء تراهم مخوفين لخوف النار وحب الجنة
من يعلم قدرهم عند الله ليس بينهم قرابة ولا مال يعطون بها بعضهم لبعض
اشفق من الابن على الوالد والوالد على الولد ومن الاخ على الاخ فما شوقا
اليهم يفرعون انفسهم من كيدى الدنيا ونعيمها ليخاف انفسهم من عند
الايدي ودخول الجنة لمرضات الله فاعلم يا ابا ذر ان للواحد منهم اجر
بدرية يا ابا ذر ان الواحد منهم اكرم عند الله من كل شيء خلق الله على
وجه الارض يا ابا ذر فلو فهم الى الله وعلمهم الله لو مرض احدهم له فضل عبا
الفسنة صام نهارها وقام ليلها وان شئت حتى ازيدك يا ابا ذر قال نعم
يا رسول الله زدنا قال وان احدا منهم اذا مات فكما ماتت في سماء الدنيا
من فضله على الله وان شئت ازيدك قلت نعم يا رسول الله زدني قال يا ابا
لوان احدا منهم تود به فللك في ثيابه فله عند الله اجر يعين حجة واربعين
عمره واربعين عزوه وحقق اربعين سنة من ولد اسمعيل ويدخل واحد
منهم ابي عسر الغافي شفاعة فقلت سبحان الله وقالوا مثل قول سبحان

الله ما رحمه بخلقه والطفه واكرمه على خلقه فقال النبي صلى الله
عليه واله يعجبون من قولي وان شئتم حتى ازيدكم قال ابو ذر نعم يا
رسول الله زدنا فقال النبي يا ابا ذر لو ان احد منهم اشتهى شهوة من
شهوات الدنيا فصبر ولا يظلمها كان له من الاجر بذلك بذكر اهله ثم
بغتم وبغتم كتب الله له بكل نفس الف الف حسنة ومحى عنه الف الف
سيئة ورنع له الف الف درجة وان شئت حتى ازيدك يا ابا ذر فلتجيب
يا رسول الله زدني قال احد منهم بصبر مع اصحابه لا يقطعهم ويبصر في
مثل جوعهم وفي مثل غمهم كان له من الاجر كاجر سبعين ممن غرامعي
غزوة تبوك وان شئت حتى ازيدك قلت نعم يا رسول الله زدنا قال لو
ان احد منهم يضع جبينه على الارض ثم يقول آه فبكي ملائكة السماء
السبع لرحمتهم عليه فقال الله يا ملائكتي ما لكم تبكون فيقولون يا الهنا
وسيدنا ومولانا وكيف لا نبكي ووليك على الارض يقول في وجعه
فيقول الله يا ملائكتي اشهدوا انتم راض من عبدى بالذي بصبر في
الشدة ولا يطلب الراحة فيقول الملائكة يا الهنا وسيدنا ومولانا لانصر
الشدة بجهدك ووليك بعد ان تقول هذا القول فيقول الله يا ملائكتي
ان وليي عندى كمثل نبي من بني آقاي ولو دعاني وليي وشفع في خلقي
شفعتي في اكثر من سبعين الفا وعبدى ووليي في جنتي ما بقيت يا

صلى
ملائكتي وعزتي وجلالي انا ارحم بوليتي وانا خير لهم من المال للتاجر
والكسب للكاسب في الآخرة لا يعذب لبي ولا خوف عليهم ثم قال رسول
الله طوبى لهما يا ابا ذر لو ان احد منهم يصلى ركعتين في اصحابه افضل
عند الله من رجل يعبد الله في حبل لبنان عمر نوح وان شئت حتى
حتى ازيدك يا ابا ذر لو ان احد منهم يستنج تسبيحة خيرة من ان يصبر
جبال الدنيا ذهباً وفضة ونظرة الى واحد منهم احب الي من نظرة
الحيث الله الحرام ولو ان احد منهم يموت في شدة بين اصحابه اجر
مقتول بين الركن والمقام وللجر من يموت في حرم الله امنه الله من الفرع
الأكبر وادخل الجنة وان شئت حتى ازيدك يا ابا ذر قلت نعم يا رسول الله
قال يجلس اليهم قوم مقصرون مثقلون من الذنوب فلا يقومون من
عندهم حتى ينظر الله اليهم ويرحمهم ويغفر لهم ذنوبهم لكرامتهم على
الله ثم قال النبي يا المقصر فيهم عند الله افضل من الف مجتهد من غيرهم
يا ابا ذر فحكمهم عبادة وفرحهم تسبيح ونومهم صدقة وانفاسهم جهاد
وينظر الله اليهم في كل يوم ثلاث مرات يا ابا ذر اني اليهم لمتشاق ثم خفض
عينيه وبكى شوقاً ثم قال اللهم احفظهم وانصرهم على من خالف عليهم
ولا تخذلهم واقرب عيني اليهم يوم القيمة الا ان اولياء الله لا خوف عليهم ولا
هم يحزنون وقال رسول الله من عرف الله منع فاه من الكلام وبطنه

من الطعام وعناقته بالصيام والقيام قالوا بنا ولم تأسنا يا رسول الله
هؤلاء اولياء الله قال ان اولياء الله سكتوا فكان سكوهم ذكرا ونظرا
فكان نظره عبرة ونطقوا فكان نطقهم حكمة ومشوا فكان مشيهم
بين الناس بركة لولا الاجال التي كتبت عليهم لم تقاروا حرم في اجسادهم
خوف من العذاب شوقا الى الثواب وقال عليهم احب ولباء الله الى الاقبا
الاخفاء الذين اذا غابوا لم يقيدوا واذا شهدوا لم يعرفوا اولئك ائمة الهدى
ومصابيح العلم وقال عليهم ان المؤمن من قيده القرآن عن كثير من هو
نفسه وشهوته فالصلو كفه والقيام جنة والصدقة فكاهة وسئل
عليهم من اولياء الله قل الذين اذاروا واذكر الله وعنه عليهم قال
قال الله تعالى اذا علمت ان الغالب على عبدى الاشتغال بي تغلب
شهوته في مسلكي ومناجاتي فاذا كان عبدى كذلك فاراد ان يهبوا
احلت بيته وبين ان يهبوا اولئك اولياء في حق اولئك الابطال حقا
اولئك الذين اذا اردت ان اهلك الارض عقوبة زوتهم باغضهم من اجل اولئك
الابطال ولغنتهم كانوا هداة في ذم الدنيا قال رسول الله حب الدنيا والس
كل خطيئة بذكر شئ من خطيئته وقال صلى الله عليه واله ما بعد الله
بشئ مثل الزهد في الدنيا واوحى الله تعالى الى موسى عليهم السلام يا
موسى لا تكن الحبال كدنيا فلن ياتي بكيرة هي اشدها وموسى

رجل وهو يبكي ثم رجع وهو يبكي فقال موسى يا رب عبدك يبكي من
خائفك فقال يا بن عمران لو ترك دماغه مع دموع عينيه وضع يده
حتى تاقط الم اغفر له وهو يحب الدنيا وقال ابن عباس رحمه الله عليه
بوتى يوم القيمة بالدنيا في صورة عجوز سمطاء رزقاء ياد يراينها
مشوهة خلقها ونسرف على الخلاق فيقول تعرفون هذه فيقولون
نعوذ بالله من معرفة هذه فيقول هذه الدنيا التي تساجرتم عليها و
بها تقاطعتم الارحام وبها تحاسدتم وتغاضبتم واغتررتتم ثم قدف
في جهنم فيقول يا رب اتباعي واسباعي فيقول الله عز وجل الحقوا بها
اتباعها واتسابعها قال بعضهم بلغني ان رجلا عرج بوجه فاذا امرأة
على قارعة الطريق عليها من كل زينة الحلى والنياب واذا لم تربها احد الا
جرحته فاذا هي اديرت كانت احسن شئ راها الناس واذا هي اقبلت
كانت اقبح شئ راها الناس عجوزا سمطاء امشاة رزقاء قال قلت لعوذ بالله
منك قالت لا والله لا يعيدك الله متى حتى تبغض الدرهم قال قلت من
انت قالت انا الدنيا روي ان عيسى عليه السلام كوشف بالدنيا فراهها في
صورة عجوزة هيا عليها من كل زينة فقال لها كم تزوجت قالت لا احبهم
قال فكلامهم ما فواعنك او طلقوك قالت بل كلامهم قلت قال عيسى عليه السلام
بؤسا لا ذوا جمل الباقيين كيف لا تعبرون بازواجك الماضين كيف

٤٧
اهلكتهم واحدا واحدا ولا يكونون منك على حذر يا طالب
الدنيا غيرك وجهها ولستد من اذا رابت تقاها وروي عيسى عليه
السلام اشتد به المطر والرعد والبرق يوما فجعل يطلب شيئا يلج اليه فرقت
لجنته من بعيد فانها فاذا فيها امرأة فخادعتها فاذا هو بكهف في
جبل فاناه فاذا فيه اسد فوضع يده عليه فقال الهى جعلت لكل شئ
ماوى ولم تجعل لى ماوى فوحى الله عليه ما والى في مستقر رحى
ولا زوجتك يوم القيمة ما تحو را خلفها بيدي ولا طعن في عرشك
اربعة الف عام كل يوم منها كعبر الدنيا ولا مرت مناديا ينادى ابن الدنيا
في الدنيا هلموا الى عرش الزاهد عيسى بن مريم وقال عيسى عليه السلام
ويل لصاحب الدنيا كيف يموت ويترها وبامنها وتغره وثوقها وتخلها
ويل للمعترين كيف اربتهم ما بكرهون وفارقهم ما يحبون وجاهتهم
ما يبعدون ويل لمن كانت الدنيا همه والخطا با عمله كيف يفرض عدا
عند الله قبل وحي الله تعالى الى موسى عليه السلام يا موسى ما لك لدا
الظالمين لها البت لك بئرا فخرج منها همك وفارقها بعقلك فلبت
الدار هي يا موسى انى من صد للظالم حتى اخذ للظالم منه وعلى النبي
الدنيا موقوف بين السماء والارض منذ خلق الله الدنيا لا ينظر اليها
وتقول يوم القيمة يا ربنا جعلنى لافضل اوليائك نصيبا اليوم

٤٨
فيقول يا لاشئ انى امرضك لهم في الدنيا رضاك لهم اليوم وقال صلى
الله عليه واله ليجب ان افوام يوم القيمة واعمالهم كجبال تقامه في يوم
الى النار قالوا يا رسول الله مصليين قال نعم كانوا يصلون ويصومون
ويأخذون وهما من الليل فاذا عرض لهم شئ من الدنيا وشوا عليه
وتوفى رسول الله صلى الله عليه واله ما وضع لنبه على لنبه ولا
قصبه على قصبه وراى بعض اصحابه يدنى بيدها من جص فقال ما ار
الامر الا اعجل من هذا فانك ذلك والى هذا اشار عيسى عليه السلام حيث
قال الدنيا قنطرة فاعبرها ولا تعمرها وهو مثال واضح فان الحجوة الدنيا
معبرة الاخره فالهد هو المبل الاول على القنطرة والمهد هو المبل الثاني
ويدها مسافة محدودة فمن الناس من قطع نصف القنطرة ومنهم من قطع
ثلثها ومنهم من لم يبق الا حطوة واحدة وهو غافل عنها وكيف كان فلا بد
من العبور ولكن هذا اخر ما غلقه في هذه الاوراق ونسئل الله ان
يفتحنا بما امليناه ويجعلنا من اهل الوصف بما ذكرناه انه الحق مدعو والى
مرحبا للذي ينزل على عبده ايات بيّنات ليخرجكم من الظلمات الى النور
ان الله سرف رحيم وصلى الله على اكرم المرسلين واشراف
الاولين والآخرين محمد واله الطيبين
الظاهرين وسلم تسليما كثيرا

8.

89

هو

رسالة زاد السافرين في سلوك سبيل
رب العالمين وصل الله المشتاقين ^{عليهم} الغا
بها الى كهبة حق البعير

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى محمد وآله اولى الولاية والاصطفاء الذين هم
اهل الله اما بعد اعلم انها الصديق الصديق الشقيق الشقيق سقاك الله من مدام
الرحيق حتى تصل بالرفيق الاعلى وهو نعم الرفيق التسلات في سلوك سبيل رب العالمين
منها جين الاول منهج آفاقى والثاني منهج انفسى والسلوك على المنهج الاول سلو
على عقلى بما تى والسلوك على المنهج الثانى سلوك قلبى شهودى عرفانى والاول
لا يحصل الا بتطهير البدن من الادناس الجسدية وبهذه سبب لتقسر عن الاشغال
الرد باله الشيطانية والتسبيد والبهيمية ونصفية العقل عن الشبهات الوهمية
باتباع التريفة المقدسة المحققة لكل يحصل بالشهود المحقى الايات الظاهرة بالان
العلم العيني والتوحيد العقلى بالوحدة المحققة الاكثية وهذا المنهج سبيل هداية

السطوة به الذى يحتاج الى سلوكه الخواص العوام وهو منهج السالكين والثاني
لا يحصل الا بصقل القلب وتجليه الروح وتجليه الشراسع والله تعالى
بالاعمال القلبية التوحى الطريقة المحقة الرضوية المرتضوية العلووية عليهم الصلوة
السلام لكي يحصل بالكشفة القلبية والمناجزة الروحانية والمعاينة السرية
للابات الباطنية الانفسية العشق الالهي والمعرفة الشهودية الالهية الا
العبارة عنها في الحديث العلووى الكليل عليه السلام بصحوا العلوم الموقوف على محو الموهوم
حتى يبقى النفس وبقوا القلب والروح ببقاء سرمد به وهذه الآيات الباطنية
الجليات السبعة التى يجبر عنها الاطوار السبعة القلبية عند الصفاة الذميمة
رضوان الله عليهم وهذا المنهج سبيل لاية الله المرتضوية التى يوق الخواص
فيه الحضرة فريده وهو سبيل الصديقين المجدوبين الذين حدثتهم سابقه على سلو
والتسلوك في هذا المنهج على الظاهر بقى سلوكا والافى الحقيقة هو طيران الروح
الشوق الهممة من حضيض رض البشرى الى اوج سماء الربوبية كما قال روحى فى
كلماته العبودية جوهره كاهها الربوبية ورسالات المنهج الثانى فى جميع الاعصار
فيلبون مخمبون لانهم المنظورون فى قوله جل وعلا اوليا ونمحت فبان لا يعزيم
غيرى ممن لم يخبر وحياب طبيعة البشرى كيف يعرف من فى قمار العزة والعظمة
رفقا الله تعالى وانما لكم لغايم الكبر وعينهم التسليم فى دار الدنيا ودار النعيم و
التسلوك على هذا المنهج لا يصح الا برسلك على المنهج الاول سلوكا كاملا حتى

يصل الى الذاء القلبي المعبر عنه عند العرفاء الالهيين بالشوق الالهي الذي يهيج من
علم النفس بزجره عن دار الغرور وينبئه الى دار السرور وهو بذو الحجة الالهية
والعشق الخفي وعلامة انجذاب الله تعالى عبده ما نجدته التي توارى عن الثقلين
فاذا وصل الشاك الى نداء الذاء فالسلوك على هذا المنهج يوصله الى الدوام وان
لم يصل فلا كلام معه الا بالمنهج الاول ولا ساوكت له الا فيه واما الاعمال الالهية
المشارة اليها في هذا المنهج الذي هو الطريقة الحقة الذهبية الرضوية عليه السلام
هي الخفية والنجفية اما الاولى هي تجلية القلب عما سوى الله بالاعمال الالهية
وهي الصمت الجموع والتمرد العزلة وتوكل خواص هذه الاربعة لطلال الكلام
والجملة يظهر خواصها للعامل بالعلم بها واما الثانية هي تجلية القلب بذكر
على الدوام لكي يصير على القلب حارة صافية مصفلة معاكسة لانوار جمال الله
يقبل الله فيه حيث شاء وكيف اراد وهذا الذكر الدائم في الايام والليالي
فلا يبدل للسانان يدوم على ذكر اللسان الى ان يصير الذكر قلبيا وعلامة
الذكر قلبيا انما اذا خلى الشاك وطبعه وسكت لسانه عن الذكر ويزان قلبه يشعر
بذكر القلب فصيحاً مع تعطل اللسان وعلامة اخرى انه اذا انقضاء النوم اتم قلبه
من النوم يشعر بذكر القلب بلا مشاركة اللسان فاذا صار الشاك كذلك اتر
ان يراقب لقلب بالذكر الخفي القلبي بعزل اللسان عن الذكر حتى يصير القلب في
الذكر كما ملوا بالاسنغراق في ذكر الله فيغيب عن المحواس الظاهرة بالكلية

بناهد ملكوت الله بالبصيرة القلبية كما حكى الله تعالى عن سيدنا ابراهيم عليه
السلام وكذلك نرى ابراهيم ملكوت السموات والارض ليكون من المؤمنين
فلما جن عليه الليل راى كوكبا الى اخر الاية ويبيع الهام الله تعالى بالسمع القلبي
ويتم رواجح ولا يله الله تعالى بالشم القلبي ويذوق حلاوة طعام الله تعالى
القلبي بصير مصداقا لقوله اذا اراد الله تعالى عبده خيرا فتح عين قلبه ففي هذا
الحال قامت قيامته لانه مات بالموت لا ارادى تبدل ارض نفسه بغير
الارض اى تبدل ظلمة ارض نفسه بنور سماء القلب ويومد بصير يوم نيل
السر اى يظهر سر بنفسه وعقله وقلبه وسر بر عالم الغيب والشهادة
متملا في مرات قلبه بالصورة المناسبة ويجاسب نفسه حسا باي سر
ويظهر له صراط الله المستقيم وحقيقته بالتهود القلبي ظهور الحقيقا عيانا
بعين القلب وهو الولاية العلوية المعبرة عنها عند العرفاء الالهيين بالعشق
الالهي ويعبر عنه الجنة القربى مفعد صدق عند عمليات مفعد رضي هذا
المقام يعرفه الله ويصل الى بلده عليه السلام الذي يعبر عنه بجبالها
وجابرها وصار مستعدا للقائه الكرم والاستغاضة من فيض خدمته
صحبه وبعلم مفعد ذكر الله بالنسبة السابرا لاعمال البدنية وبهم قول
الله اتم الصلوة لذكرى وان الصلوة نهي عن الخشاء والمنكر ولذا ذكر الله الكبر
وان الله اشار في مواضع عديدة من ذكره الكرم الى الذكر القلبي الغير المشار

مع اللسان المورث لهذه الاسرار بتفريغ هذه الاشارات الكلامية من هولها ^{هل}
 لا غير منها قوله تعالى واذكر ربك في نفسك تضرعاً وخيفة دون الجهر من القو ^ل
 ومنها قوله تعالى في الظلمات ان لا اله الا انت سبحانك انى كنت من الظا ^ل
 في قصده بوض عليه السلام ووعدهم المومنين بهذا الطريق وكذلك ^{منين} ^ل
 وقس على هذا ولكن كبقية هذا الذكر القلبي هو خوف على الاذن في فاعين الشيخ ^{هل}
 وهذا الذكر في الاوائل ذكر التهليل وفي الاواسط ذكر آخر يجرى على لسان القلب بلا
 اختيار ولا اعادة وفي الاواخر ايضا ذكر آخر يناسب حال الكاملين ويجرى على ^{هل}
 القلب باتمام الله رب العالمين حتى يصير ذكره شهوذاً وعباداً ووصول الى ما يصل
 اما الشرح الاكبر في هذه التخلية والتجليه في هذه الطريقة الرضوية المرتضوية
 عليهما الصلوة والسلام بالاعمال المذكورة فهو ذلك خدمة الشيخ المبالغ
 الكامل الواصل الفاني في شيخه الذي هو الغاني ايضا كذلك الحضرة سلطان
 العارفين وبرهان الموحدين العوث الاعظم والتمتاز المعظم رئيس سلاسل الاديان ^ل
 السلطان ابو الحسن علي بن موسى الرضا روي روح العارفين فناءه والشرخ ^ل
 ان للانسان توليدين توليد جسماني ملكي اولى وتوليد روحاني ملكوتي اخروي
 كما اشار اليه امير المؤمنين عليه الصلوة والسلام ما فلا عن قول عيسى ابن
 مريم على بيتنا وعليهما السلام بقوله لمن يلع ملكوت السموات والارض من ^ل
 يولد مرتين فالانسان كالاية ان يولد مرة من بطن الام الطبعي ويجوز من

مضيق الرحم الى وسيع فضاء الدنيا حتى يصل الى كمال المدارك المحسنة ^ل
 الملكية للتعيش في هذه النشأة الاولى الدنياوية القانية فكذلك في الارتفاع
 الى المدارك الشهودية والملكوتية الانسانية لا بد ان يولد ثانياً من بطن النفس
 يخرج من الحجاب في ظلمات حجاب النفس الى وسيع عالم انوار القلب الذي هذه
 السموات والارض في جنب وسعته كرشية في هذه السموات والارض حتى
 يتعيش في النشأة الاخرى وبه الباقية مادام بقاء الله حكماً ان في التوليد الاو ^ل
 يحتاج الى ابيوين جسمانيين حتى يقع النطفة المنوية من صلب ايات الى رحم الام
 وينتظر في الاطوار السبعة الحلقية الى طور ابلح النفس الانساني لكي يستعد
 للدخول في هذا العالم المحسني فكذلك في التوليد الثاني ايضا يحتاج الى ابيوين
 روحانيين حتى يقع نطفة الولاية والحجة من توجده الارب الروحاني الى رحم الام
 النفساني وينتظر في الاطوار السبعة الغلبيه الى طور ابلح الروح الامر ^ل
 واستعداده للوصول الى العالم اللاهوتي وهذا المولود الثاني يسمى بالقلب السليم
 لسلامته عن الامراض النفسانية وتقلبه في الاطوار الانسانية الى غاية ان
 كاليه فكل ما يحتاج اليه من التربية والادوية والاعنيد في التوليد الاو ^ل
 المرقي الجسماني الذي يسمى بالطبيب الطبيعي حتى يتسلم المولود عن الآفات ^ل
 الجسمانية للملكية الدنياوية فيصير انساناً بالغاً صورياً كذلك ايضا يحتاج ^ل
 في التوليد الثاني بتربية المرقي الروحاني الذي يعتبر عنه بالشيخ والولي حتى

بسم المولود الغالي عن الآفات والمهالك المكونية الروحانية الاخروية فيصير انسانا
حقيقا الهياضلي هذا البيان ظهر الاحتياج الكامل الى الشيخ الواصل في هذه ^{بصيرة}
بل هو الركن الاعظم فاذا حصل عنا بيا الله تعالى في حوزة عبده بالسلوك على السمع والادب
والوصول الى لقاء الغالب المعبر عنه بالتوق وحصول خدمة الشيخ الكامل وصفه
به لزم له ان يتسلم بيضة نفسه في ظل اجنحة ولا يند التوجه والاية الله تعالى حتى يترقى
بالتوجه الغالي والحارة الحلية فيصير بيضة نفسه فرحا وبصير فرح قلبه طيرا
الهياضلي فطير اذن الله في ملكوت الله سبحانه حتى يصل الى جبل خاف القعدة الذي
هو منزل النقاء والمقصود القصوى فاذا وصل العبد الى هذه الحضرة لمع الله
بلا مزاحمة ما سواه وهو صاحب الوقت الذي اشار اليه رئيس الموحدين عليه
الصلوة والسلام بقوله مع الله وقت لكن ليس كل من سلك هذا المنهج العظيم
المتقيد مستعدا فالوصول الى هذا المقام بل من الالف واحد بعناية الله تعالى
ومعد ذلك لا بد ان يكون نظرا لتسالك في هذه الطريقة الى هذه الحضرة لان الله
الحمدية العلوية الرضوية عليهم الصلوة والسلام الى الخوا لا تفي الحضرة لانه
لا تتم لهم تخميتون الساقون الذين لا يسبقون رتبهم بالقول وهم بامره يعملون
ولم يسبقهم احد في قرب الحضرة الالهية بل لم يمكن من اقتضاهم لاحد من الانبياء
والاصياء في ميدان القرب والكل في فتح لواء ولا يتهم خاضعون خاشعون
ولكن التسعة المستجرون الذين هم من اشعة انوارهم مخلوقون وصلوا بالثناء ^{بعبه}

اللغة

التأفة الى برح من اوصافهم واسرارهم كما نطق به الذكر الكريم على لسان النبي الذي
الرحيم قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني يحبكم الله فانظروا الصديق الصدوق
كيف عنا بيا الله تعالى في حق صفراء امه حبيبة شامل حيث ادرجهم بفضل
مناجاة حبيبه وفي مقام الحبيبية اى دخلهم في فتح لواء الفقر الحمدي الذي هو
صل الله عليه واله بها فخر وانا نقول الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي
لولا ان هدانا الله والصلوة والسلام على الهداة المهديين وعليهم اتباع الهدى

وعليكم ورحمة الله وبركاته
رسالة اذاب المريدين في السلوك

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على محمد صاحب الشريعة القراء وعلى صاحب
الطريقة البيضاء والمحفة العلماء والاهما القبيبين الظاهرين والى الولاية وحق اليقين
اما بعد اى دستور سلوك سبيل رب العالمين اياه اشر له شرايع انبياء عليهم
السلام له درخيفت نظام نشأتين صورت ومعنى برأنت بحسب كمال قوله قد شبه
ومراتب عقول فادسه وارواح كليه ايشان على حسب مراتبهم من قرب الحضرة
الالهية ارحضرت رب العزة ناسق ونازل ممشور وبارين جهة استكده تقا
بسيار فيما بين شرايع ايشان بافت ممشور لهذا بحكم الظاهر عنوان الباطن نوان
بافت كه درجان معنوية ايشان مختلف است كما قال الله تعالى تلك الرسل بشنا

بعضی علی بعض از آن جمله شریعت مقدسه حضرت ختی پناه روحی فدا که اکمل
 شرایع وافضل سبل است و باین جهت ناسخ همه شرایع است ذال بر کمال است
 هستویه آن بزکواری در قرب حضرت الهیه وهم چنین خاصیت آنجناب بیرهان عقلی است
 بر کمال و ختمیت شریعت آن بزکواری فعلی هلا که نشو شرایع از ضعفالی محسب مراتب
 انبیاست چون ذات شریف حضرت ختی پناه علیه الصلوة والسلام جامع جمع
 عوالم ناسوتیه و ملکوتیه و جبروتیه و لاهوتیه که عوا المخصه است مبیا شد
قال علیه الصلوة والسلام او تبت جوامع الکلمه و محن الکلمات التامات نیز وارد است
 کذلک شریعت مقدسه آن بزکواری صاحب بطون و درجات غالبه است باجمله
القلم عنوان الباطن صورت و معنی مطابق آید چنانکه لسان در دربار آنحضرت بن
 معنی ناطق است که التشریعه افعالی و الطریقیه افعالی و التخفیفة احوالی و المعرفه دانی
 مالی مطابق باین مطلب است و از جناب سلطان الموحدين امیر المؤمنین شاهی ن
بناه علیه الصلوة والسلام وارد است که کلام الله علی اربعه العباره و الاشارة
 و اللطایف و الحقایق العباره العوام و الاشارة للخواص اللطایف للأولیاء و الخصای
للانبیاء بنا بر این اقوال آن بزکواری که عبارات زعبارت کتاب وسنت بوده باشد
 شریعت نامند که متعلق است بعبادات و اختصاص دارد بعوام زیرا که مدار
 ایشان وفا بزیاوه از عبادات جسمانیه نمینما یداماً اختصاص داشت بعوام بنده
 که غیر عوام از خواص و اولیاء و انبیاء در آن شرکت ندارند بلکه مردان اختصاص است

باین مقام نه اختصاص باین مقام بعوام وافعال آن بزکواری و اوصیای طاهرین آن
 حضرت علیهم السلام تا که اعم از افعال بدنییه و نفسیه و قلبیه بوده باشد عبارت
 و اشارات کتاب وسنت هر دو ناطق است بآن طریقیت نامند زیرا که طریقیت
 خواص شعبان آن بزکواری است که علاوه بر عبادات بدنییه بر باضات و عبادات
نفسانیه و ترک هوا و هوس طبعیه افتد و اتفاقاً بآن بزکواری آن کرده اند که واقفاً
 مرخلاف مقام رببه و همی النصر عن الهوی فاما المنجیه همی الماوی مثل اصحاب صفه
 رضوان الله علیهم که مبالغ ایشان لا تعد ولا تحصى ازان بزکواری ان اشارت
 شعیبان خالص و عرفا و فقرا ی بر امت مرحومه نامند که در طریقیه ضر حضرت
 علیه الصلوة والسلام طابق المعل بالفضل ان بزکواری سلوک مینما بند بب
 کمال متابعت و حسن مطاوعت و خلوص عقیدت و ولایت و محبت بآن
 از مقام ضر الفخر مخزی و به افخر که مقام جیبیت است بهره ور شده اند که قلا
 کتم تحیون الله فانتعون بجبهه الله فعلی هذه المقدمات بنای طریقیه
 ولایت حضرت محمدی که ضر و عرفای این امت مرحومه مینما بشده بر اعمال خمس
 مینما شده کما قال واحد منهم بالفارسیه صحت و جوع و سهر و عزت و ذکر و امر
 تا تمامان جهانرا که مابین بیج تمام جهارا اعمال ازان را که صحت و جوع و سهر عزت
 بوده باشد باعث تحلیه و ذباعت ظاهر و باطن دانستند که پس از استیقاء
 عبادات و طاعات واجبه و مستحبه اعمال مذکوره را بجهت امانت نفس که موتوا

قبل ان بموتوا و احیای قلب که بموت النفس حیوة القلب ز جمله لوازم دانسته اند
 زیرا که نفس بحسب جبلت خود آماره بالسوء است و ان النفس لا تمارة بالسوء الا
 ما در حق حکایت از حضرت یوسف علی نبینا و علیه السلام وارد شده است
 و ما دام که مخالف هوا و هوس آن نشود بموت ازادی نخواهد مرد بفلاح و نجاة
 ابدی نخواهد رسید که و من یوق شیخ نفسه فاولئک هم المقفون و جای دیگر
 میفرماید قد اطلع من زکاتها و قد خاب من دسیها و اقل هواها ای آن تکم بفضل
 کلام است که لا عن شعور علی الدوام بحسب تمذیبات نفسا نیه بکلامی استغناء
 دارد بنابر آن صاحب طریقه الهیه جناب ولایت مآب مرتضوی علیه السلام
منع از آن فرموده اند که لو کان التکلم فضة لکان السکوت ذمها و در جای دیگر فرموده
من سکت محی هین که شخص سالت لسانا ترا از تکلم فضول باز داشت از بسیاری
از خطرات صورتیه و معنوییه رهائی یابد و از تفرقه حواس خلاصی حاصل مینماید
و با جمعیت حواس مجبور و تکبیل خود می پردازد چنانکه عارفی فرموده صمت عادت
کن که از بت کفنتک میشود و تارت این تحت الحجت و ثانی از اعمال اربعه جمع است
زیرا که اصل اول از اصول هواهای نفسا نیه و صفات ذمیه آن شره طعام است
و این صفات زانها عظیمه الصبر راست در دین الهی زیرا که معده پهنی و شهوات
و منبعث میشود از آن شهوات ماکول و ملبوس و منکوح و شهوات مال و جاه
و این شهوات مذکوره مورت آفات عظیمه و صفات ردیله است چنانکه مکرر

شیخ پیدا شود حاصل میشود از آن میل مباشرت و مجامعت نسوان و هرگاه غایب
 شد شهوت ماکول و منکوح بر میخیزد از آنها خواستن اموال و حاصل میشود از
 شهوت مال حب جاه زیرا که بدون جاه حاصل نمیشود مال و بسبب تحصیل
 این دو حاصل میشود صفات ذمیه نفسا نیه از قبیل کبر و حسد و حقد و عداوت
 و حرص و بغل و غیر اینها که جوهر صفت جهل میباشد و این باعث غلبه جهل میشود
 بر عقل و غلبه نفس بر قلب و باز ماندن این دو سلطان از سلا متی و استیلا
 در مملکت بدن که باعث هلاکت و امانه ایشان و حیات نفسا نیه حیوانیه شیطانیه
 است این جهنم عظیم شمرده است جناب رسالت مآب محمدی صلی الله علیه و آله
امر جوع را که فرموده است ما من عمل احب الی الله تعالی من الجوع و العطش و هم
چنین میفرماید سید الاعمال الجوع و همچنین فرموده اند افضلکم عند الله تعالی
اطولکم جوعا و تفکرا و بعضکم مرا لله کل اول نوم شرب و ایضا میفرماید ان
الشیطان یجری من بوقد عمیری الدم ضیفوا مجار به بالجوع و العطش فعلی هذا
مرتفع میشود بواسطه جوع جمیع شهوات جسمانی و متبدل میشود تمام صفات
ردیله نفسا نیه بصفات حسنه و نفوس مبدیله در سلطان قلب و عقل و غالب
میشوند بر نفس شیطان و به تیغ جوع مجار به میکنند تا هلاکت کنند ایشان را
چون ایشان را و مملکت را مستخر خود گردانند در این حالت غاضب قلب صورتی
که بسبب اکلهای مختلف از حلال و حرام بر سبیل غفلت از حق تعالی پیدا شده

مبدل میشود برقت و شمعهای آن با آتش جوع میگذارد و پاک و صافی میشود و بجهت
قبول تجلیات الهیه و نزول فیوضات قدسیه و متولد میشود از بطن ام نفساً
فردی و صالح روحانی قلب که الا من آتاه الله بقلب سلیم در حق آن وارد شد
و حاصل میشود بجهت قلب سالک بصیرت قلبیه که مشاهده میکند با جمیع
عواله ملکوت الهیه را وی ببیند در آئینه قلب آنچه ز احق تعالی مشهود است
کما قال الله تعالی لروح عیسی بن مریم یا عیسی جوع تری ای راست خواهی
جوع که اصل ثانی از اصول اربعه میباشد اصل سیم از آنها سهر است که عبا
از بیداری بوده باشد چون عظیم ترین صفات نفسانی مهملکه غفلت از حق
تعالی است که باعث جرات بر معاصی و تراکم حجب بین العابد و العبود است
از آنجا است که نفس انسانیه از سنخ مجردات عالم علوی است و جناب قادر
مالک الملک ذو الجلال بحکمت بالغه خود بجهت تکمیل او را محسوس بزدان
فرموده و قصر و حبس آن در این زندان علی الدوام باعث هلاکت اوست
خواه آنکه غیبت از عالم حسی است بر آن گذشته که در شبانه روزی بگذرد
از محسوس بدن فرار کرده از علایق طبیعت و مادیات که مخالف نفاذی عالم
تجرد و صفای آریست خلاصی یابد و پس در دفع کسالت و خسته کرد و
رجوع با این عالم نماید و مشغول تکمیل خود کرد و لهذا هرگاه شخص سالک
بند رجح که کند و مواظبت بر عبادات و از کار الهی نماید بد رجح غفلت سا

از حق مرتفع گردد و حضور او نسبت به عالم قدس زیادت و کامل شود و انفاش
از عالم صورت منقطع میگردد و صاحب مراقبه و حضور قلب میشود که مدار
اعمال و عبادات بدنیه شرعیه بر آن است که لا صلوة الا بحضور القلب و هر
گاه شوق سالک از این مقام شدت و قوت پیدا کند و بالمره راه خواب را از
نفس بپندد و اختیار بند رجح متغیر بر آن خواهد شد که نفس مجرد کنایه بسبب تنفس
از این عالم ظلماتی و شوق در ذلک عالم روحانی از حبس بدن فرار نموده بدن را
خود خلع نماید و بدون مزاحمت طبیعت و حواس طبیعیه مشغول مشاهده عا
ملکوت روحانی شود کما قال الله تعالی جا کما عن خلیلہ ابراهیم علی نبینا و علیه
السلام و کذلک نری ابراهیم ملکوت السموات و الارض لیکون من المؤمنین
این مرحله نیز از خواب سهر طویل است چنانکه در سیر حضرت ابراهیم علیه
اشاره فرموده که فلما جن علیه اللیل رای کوكبا قال هذا ربی این عبارت ک
از آنست که سیر مذکور در شب بجهت جناب خلیل الرحمن علیه السلام رود
و ظاهر است که حضرات انبیاء علیهم السلام تمام شب با غالب آنرا بیدار
و مشغول بباد حق تعالی میشدند کما قال الله فی حق حمیه علیها الصلوة و السلام
ثم اللیل الا فلیلا نصفه و انقص و رد کل عین بالکبه یوم القیمه الا ثلاث عین
عین سهرت و طاعة الله و عین بکیت من خشیه الله و عین غصت عن محارم
اصل چهارم از اصول اربعه تمثلیه عزلت است و آن معنی انزوا یا از خلق است

داین حالت در بهایت حال سالک از لوازم است زیرا که لفظ انسان مشتق
 از انراست و بدون انبیر در عالم صورت نتواند زیستن و چون از ابتدا وظیفه
 تا حال ورود شوق الهی که بهایت سلوک است بوماضوما بالنبی مانوس بوده
 و صور ملکات این دوستان مجازی در این عرض مدت در مدارک باطنیه سالک
 پیدا کرده و چون ملکات مذکوره صور محبوبات مجازیة جسمانیة ظلماتیه است
 آئینه قلب سالکرا نیره و ناز کرده نقوش مذکوره مانع است از قبول صور و حاکم
 و فیوضات الهیه چنانکه لسان العیب رحمة الله میفرماید خاطر کی در قفس
 بند برده هفت مکر از نقش بر آینه ورق سادگی و در جای دیگر فرموده خلوت
 نیست جای صحبت اغیار دیوچه بیرون رود فرشته در آید و هم چنین مولوی
 در این باب فرموده خویش را صافی کن از اوصاف خود تا ببینی ذات پاک صافی
 آینه دل چون شود صافی و پاک نقشها بینی بیرون از آب و خاک لهذا بزرگان
 که مرغان صبر و عرفای این امت مرحومه میباشند در بهایت حال امر بعزلت فرموده
 سالکرا نا آنکه مندرجا آئینه قلب سالکرا از ننگ ظلمات جسمانیة صافی
 که از عقل و غش صور خیالات طبیعیه مهذب و پاک گردد و قابل پذیرائی عکوس
 ظلال و ورور و خانیة ملکوتیه گردد کما قال المولوی علیه الرحمة آن خیالاتی که در
 اولیا است عکس هر دو بان بستان خداست و فایده دیگر آنکه مادام که شخص
 عزت و انزوا حاصل ننماید اغلال ثلاثه و بجهت او حاصلی کامل و فایده معنی

ندارد زیرا که حواس خمسہ ظاهره بمنزله کرباسی چند است بجهت قلب انسان که هر
 صورتی که وارد بر قلب میشود از راه یکی از این حواس خمسہ داخل میشود و بتکرار التماس
 بحسوس ملکه ازان در قلب پیدا میشود و قلب زکرت التفات بحسوسات ظاهریه
 در حال معاشرت با خلق از حضور حق تعالی باز میماند و از با حق غافل میگردد
 در صورت عزت از ان محبوبان محسوسه ظاهره باز میماند و بتدریج انرا
 با حق و با حق حاصل میماند و نزول انوار الهیه در آن میشود و در این حال
 حقایق اشیا را مشاهده کند و صراط مستقیم را از صراط ضلال تمیز دهد در این
 مقام صاحب مرتبه عین القیاس است و چنین دل را بزرگان دین و اولیای الهی
 جهان نما موسوم داشته اند زیرا که حقایق عوالم غیب و شهود بصور مناسبه
 در آئینه قلب سالک در این مقام ظاهر و هویدا میشود و در این باب لسان
 العیب علیه الرحمة فرموده سالها دل طلب جام جم از ما میکرد آنچه خود داشت
 ز سبکانه نمنا میکرد کوهی کز صدف کون و مکان بیرون بود طلب ز کشته کان
 دریا میکرد مشکل خویش بر پیرمغان بدم دوش کوبتا بد نظر حمل مقام میکرد دید
 خرم و خندان قبح باده بدست و اندران آینه صد گونه تماشا میکرد گفتن
 جهان بین بتو کرد حکیم گفت آن روز که این گنبد مینا میکرد و جای دیگر
 جام جهان نماست صمد بر منبر دوست اظهار اشتیاق خود اینجا چه حاجت است
 و نیز فرموده زملک ناما کوش عجب بردارند هر آنکه خدمت جام جهان نما

ودر این باب حادثات از حضرات اهل عصمت و ائمه طاهرين عليهم السلام ^{بسیار} وارد شده است که در کتاب تخصیص این فیهما علی علیه الرحمه شرح است و در باب عزالت در آخر الزمان در بدایت حال بیعت سالک راه خدا تا کبر بسیار وارد است از کوا مشهوره اند که منافق با حدیث لاریهاتیه و الاسلام نیست و مخصوص حدیث بود کتاب مذکور از حضرت صادق آل محمد عليهم السلام نقل می نماید که مضمون آن اینست که اگر بود مقامی که مرا جناب حدیث در آن منصوب فرموده است آینه پناه میبردم بقله جبل و عبادت میگردم خدا پرانا در پاید مرا موت و بعد از آن که شخص سالک با اعمال اربعه مذکوره تخلیه ظاهر باطن خود نمود و بدن را از غلظت جسمانی و نفس را از زایل نفسانی و قلب را از هوا جس فانیه پاک و خری ساخت قلب سالک از نشو و نما عالم کسرت باز میماند و غفلت او مبتدیل ^{می} شبانه میشود در این حالت متذکر بخود و طالب شناسائی خود میگردد که من چیستم و از کجا آمده ام و کجا میروم و این آمد و شد از نیرای چیست و آوزنده و بنده کیست عرف بنفسه و قدر عرف ربه و این همه نمایش و ظهورات و وارذات عیبی از کجا در این حال سوزی و دردی از قلب سالک سر بر میزند که در عرف عرفان آن در طلب کویند و شوق آبی نامند و شوق مذکور شخص سالک را بذكر ^م لعی میبست بمقتضای مراجبت شیعاً اکثر ذکره و ذکر مذکور که بنجین اعمال خمس مذکوره باعث تجلیه قلب تخلیه و آرایش باطن سالک ذاکر است بزبور انوار تجلیات

الهیة بدین جهت حق عظیم در آیات کلام الله و احادیث بر آن وارد شده است که اقم الصلوة لذكری وان الصلوة تسمى الخشاء و المنکر و لذكر الله اکبر و ذکره ایضا اذا نسیت یعنی ذکر کن خدا پران هر وقت که فراموش کنی خود و عا سوا ی حقرا و ذکر ربک فی نفسک نصرت عا و خفیه و دون الجهر من القول و ذکر الله کذا کریم ابا تکلم اشده ذکر او ذکر و بی ذکر که و ذکر الله کثیر العلامه نفلون و ذکر ربک بالغد و لا ^{سال} و سبح بعد ربک قبل طلوع الشمس و قبل غروبها و من اناه اللیل و اطراف النهار و رد فی الاحادیث ذکر الله حسن فی کل حال علیک بذكر لا اله الا الله فی الخلو و قولوا لا اله الا الله فقلوا و هكذا ترغیب بذكر الحق در شریعت مقدسه ختمیه علیه السلام بلکه در جمیع شرایع انبیاء و کتب سماویه از حد و حصر افزون شده است و ذکر الهی را در او اهل حال چندان باید بزبان مداومت نمود که آن ذکر قلبی شود و قلب سالک بدون مزاحمت و مشارکت لسان ذاکر گردد که در جمیع احوال در خواب و بیداری بی اختیار زبان قلب سالک متذکر بود و اگر سالک ذاکر این مقام رسد لازم است که مراقب شود قلب را بذكر حق قلبی و عزالت ^م لسان را از ذکر تا آنکه بگردد قلب و مستغرق در ذکر الحق غالب شود شخص سالک از حواس ظاهریه و مشاهده نماید ملکوت الهیه را بصیرت قلبیه چنانکه ^م بگوید اذا اراد الله بعد خیر افتح عینی قلبه در این حالت زنده میشود قلب سالک بنور ذکر الحق و محبت او جل ذکره زیرا که فرموده اند موت النفس حیات القلب چه در این جا

نفس سالک بموت ازادی اختیار از هواها و خواهشهای خود مرده است که توفیق
 قبلان نمودن و بمضمون مرآت فقد قامت قیامتته بر با میشود بیعت سالک
 صغری او و متبدل میگردد در ارض نفس او بنور سماء قلب که بوم تبدیل الارض
 الارض میگردد روز و بوم نیلی السرائر یعنی ظاهر میشود بر سالک سران نفس
 و عقل و قلب او و سرای عالم غیب و شاهاده تماماً و متقبل میشود در عالم مرآت
 قلب و که جام جهان نما است بصور مناسبه و تجسد اعمال در این حال مشهود
 میشود که من بعلمه مقال ذره خیر بره و من یعمل مثقال ذره شر بره و محاسبه میکند
 نفس خود را بحساب سبلی که حاسب او قبل از آن محاسب او و میزان بمیزان بداند آن توفیق
 میزان عقل کلی الهی که وزن او قبل از آن توفیق او ظاهر میگردد از برای سالک
 المستقیم الهی که حقیقت انسان کامل محدود است بین درجات جنات قلبیه
 درجات جهنم نفسیه و ادراک میکند حقیقت این صراط و آثار حقیقت آن را بشهود
 ذاب و چشم ملکوتی و ظاهر میشود از برای سالک بظهور کشفی تحقیقی که صراط مستقیم
 موعود نیست مکر و لایب حقیقه الهیه علویه محمدیه علیهما الصلوٰه والسلام
 که ادق از شعر است تشخیص آن از ولایت اهل ضلال و اتخاذ سیف است در
 اهلاک جنود شرک و کفر ^{حقیقه} و کفر حقیقی نفسانی شعر شیر خدا سرور مردان علی صیقلی
 شرک خفی و جلی و آنست ولایه الله حقیقه که منالک الولایه الله الحق و بیان
 سبب از آن تعبیر کرده اند عرفاء الصبیحین عشق الهی کا قال العطار العارفین هر چه

کرم عشق از آن بر تر بود عشق امیر المؤمنین جبر بود و عبور مینماید شخص سالک
 از صراط مذکور بسوی جنت قرب الهی فی مقعد صدق عند مایک مقتدر که قلب
 مولای مقتبان و عارفانست کا قال علیه السلام قلب المؤمن عرش الله و ارض
 الحجه الکبری و سفنها عرش الرحمن و ایضا قال علیه السلام مثل هذه السموات
 و الارض فی جنب قلب المؤمن کمثل ریشه فی هذه السموات و الارض و ورد فی
 الاحادیث القدسیه لایسعی ارضی و لایسعی فی بل یسعی قلب عبدی المؤمن
 قلبه بالایمان ای تسعی الله قلبه بولایه علی علیه السلام چنانکه در احادیث
 وارد است و قال العارف البساطی رحمه الله علیه لوان العرش ما حواه ما
 الف مره حضرت فی زاویه من ذوا با قلب العارف ما احسن به و میشناسد در
 حالت بعین بصیرت قلبیه بنور ولایت علویه علیه السلام که عین البعین است
 حجه الله زا علیه الصلوٰه والسلام و میرسد به بلدان بزرگوار که در لسان نبوت
 مقدسه مستی بجای باغها و جابری است و مستغنی میگردد از فیض خدمت آن
 بزرگوار بقدر صفای قلب و وسعت آئینه قلب خود و میشنود الهام الهی
 قلبی که فالتهمها جیورها و تقویها و یسجد طعم و حلاوت طعام الهی را بذوق قلبی
 که ابیت عند ربی بطعمی و یسقینی و استنشام میکند روح و ولایت الهی را بشتم
 قلبی که انی لاشهد نفس الرحمن من قبل الیمن و ان الله فی ایام دهر که نجات الانفس
 لها کا قال المولوی المعنوی رحمه الله علیه کنت یبغی که یغنیها فی حق انداز

آیام می آرد سبق گوش مشرق در دیدن اوقات را در بابش در چنین نجات را
 فهمد آمد مرثیها را دید و رفت هر که را میخواست جان بخشید و رفت ^{نقطه}
 دیگر رسید گاه باش تا از آن هم و آنمانی خواهد تا نش و مشاهده این آیات
 آثار الهیه انفسیه در مرآت قلب سالک منطوی میگردد سها ذات عقل او
 که بوم نظوی السماء کفی السجل للکتاب و در این مقام میدانند مقدار عظمت کسیر
 ذکر الهی را در بندیل مس وجود ناخص خود کما قال المولوی رحمه الله علیه اذ کرد
 شاه ما دستور داد دید در فارم ما را فرود داد گفت اگر چه پاکم از ذکر شما
 نیست لایق مر مرآتصویرها لیک هرگز مست تصور بخیاال در دنیا بدت
 ما را بی مثال و جای دیگر فرموده مشکرا بر من مزن بر جان جمال مفاتح
 نام پاک ذوالجلال نام خویالت است و چون پاک رسید رخت بر بندد برو
 آید باید و جای دیگر فرموده جان من بنشین در خورد فکر کن فکر اگر جامه
 روز کن ذکر آرد فکر را در اهتزاز ذکر را خورشید این افسرده سازد ذکر آن
 باشد که بکشاید روی فکر آن باشد که پیش آید شمی فی قول اندیش فی رد
 ای غلام امر را و نهی را بی ملامت مرغ جذبیه تا کهان برده زهرش ^{نقطه}
 دبدی صبح شمع آنگاه کش اما شرط اعظم در تخلیه و تخلیه مذکوره باعمال
 خمس مسطوره اذ را که خدمت و در یافت فیض صحبت کسیر خاصیت شیخ کا
 فانی و اصلیت که بیاید متصل باشد سلسله ان حایل المقدر حضرتان

اممه معصومین علیهم الصلوٰة والسلام و چنانکه زاویان احادیث دین ^{نقطه}
 احادیث زلسا ناعن لسان مغضنه از یکدیگر تا بمعصوم علیه السلام نقل
 مینمایند هم چنین اولیای الهی که زاویان علوم معنوی و باطن دین بین مینمایند
 انوار و لایات معصوم را که در حقیقت ولایة الله است بقلوب زبک صافیه
 خود نقل مینمایند و قلبا بقلب حکایت میکنند چنانکه آینه در مقابل آینه
 داشته باشند و آینه های متعدد در مقابل آینه اولی بر تریب داشته شو
 در آینه آخرین آنچه در آینه اولی یافته بدون زیاده و نقصان ظاهر کرد
 کما قال المولوی هم چنین تا صد چراغ از نقل شد : دیدن آخر لغای اصل
 خواه از نوزیستین بستان توان : هیچ فرقی نیست خواه از شمع جان خواه
 بین نور از چراغ آخرین : خواه بین نورش ز شمع غایب بین : و چنانکه حق سبحا
 و تعالی در این باب خطاب بحضرت حبیب خود فرموده که الم تر انی ربک کعب
 مدائن قل و لو شاء لجعله ساکنا و جعلنا الشمس علیه دلیلا و عمران صابی
 از جناب سلطان الاولیاء و برهان الانقیاء حضرت سلطان ابوالحسن
 علی بن موسی الرضا علیه الصلوٰة والسلام سؤال مینماید که اهو فی الخلق
 ام الخلق منه قال روحی فده فی جوابه اعنت فی المرآت ام المرآت فیک
 و در این خصوص مولوی رحمه الله فرموده چونکه کل رفت و کلستان شد
 خواب : بوی کلرا از که جوئیم از کلراب : چون خدا مرکز نیاید در عیان : تا

حقند این پیغمبران: فی غلط گفتیم که نایب یا موب: کرد و پنداری هیچ آمد نه خوب
 فی و باشد تا نوی صورت پرست: پیش و بکشت که صورت پرست: صد چرخ
 از خاصو آری در مکان: هر یکی باشد بصورت غیر آن: فرق ننوان کرد نور هر یکی:
 که نورش روی آری بیشکی: اطلب المعنی من العرفان قل: لا تفرق بین آحاد الرسل
 در معانی فصاحت و اعداد نیست: در معانی تجزیه و افراد نیست: صورت کس
 کل زمان کن برنج: تابه بهی زهر آن وحدت چونج: منبسط بودیم یک جوهر همه
 بی سر و بی پایدم آنسهمه: یک کهر بودیم هم چون آفتاب: بی که بودیم صافی همچو آب
 چون بصورت آمد آن نور سه: شد عدد چون سابعهای کنگره: کنگره و بران کنگره
 از منجیق: تار و فرق از میان این فریق: که هزارانند یک تن بیش نیست: جز
 خیالات عدد اندیش نیست: مؤمنان معدود لیک ایمان یکی: جسمشان بسا
 لیکن جان یکی: جان کرکان و سکان از هم جداست: متحد جانهای شیرین خدا
 غیر آن جانی که در کاو و خراست: آدمی را عقل و جانی دیگر است: باز غیر عقل
 و جان آدمی: هست جانی در جوی آن دمی: عقل احمد از کسی پنهان نشد: روح
 و حیث مدک هر جان نشد: روح و جوی را همناسبهاست نیز: در نیاید
 عقل کان آمد عزیز: که چون ببندگی جبران شود: زانکه موقوف است تا او
 شود: تا نکردی و ندانیش تمام: خواه او نوار باشد یا ظلام: این است طریقی
 مخصوص عرفان شهودی قلبی خو سبحانه و تعالی جل شانده و خاصان درگاه او

اما راه احتیاج بقشر عین شرف ملاقات و دریافت فیض خدمت با بركات شیخ
 بزرگوار آنست که بفرمایید اذ اخرج احدکم من بلده بفراسخ فلیطلب لنفسه
دلیلا التمس بطرف السماء اجعل من طرف الارض و دیگر آنکه جناب رسالت
 فرموده اند مرحبا بقوم فضوا الجهاد الا صغر بقی علیهم الجهاد الا کبر زاوی
 کرد که جهاد اکبر چه چیز است فرمودند الجهاد مع النفس زیرا که نفس دشمن است
 باطنی از نظر انسان غایب بلکه فرق میان خود با آن دشمن در اول حال ننوان کرد
 که اعدای عدوک نفسک التی بین جنیتک و در این باب مولوی فرموده است شعر
 قدر جعنا من جهاد الا صغر یر: بانی اندر جهاد اکبریم: دوزخ است این
 نفس و دوزخ ازهاست: گوید رباها نکرده که رکاست: هفت در بار آورد
 هنوز: کم نکرد سوزش آن حلق سوز: جمله عالم نهمه کرد و در کشید: معده اش
 نغمه زنان همل من مزید: حق قدم بروی نهاد زلا مکان: آنکه اوساکن شود از
 کفان: این قدم حفر بود کوز آکشد: غیر حق خود که کان او کشد: نفس را هفصد
 سراسر و هر سری: از فراز عرش تا تحت التری: نفس اگر چه زیر کست و خورد
 فبله اشخ نیاست او را هر ده دان: کا و نفس خویش را ز تو ربکش: تا شود روح
 خفی زنده بهش: چونکه کشته کرد در این نفس کران: زنده کرد درستی اسریدان
 کوی الله اکبر آن شو مرا: سر بهر تا وارهد جان از فنا: مصطفی فرمود که گویم بر
 وصف آن دشمن که در جان شماست: زهرهای بود لای خود بردرد: همچو تیره پیش

دیگر در

کرت از چارود پس مستخص شد جانی که در جهاد اصغر احتیاج بوجود پیران
 جنت دیده بوده باشد که محسن نه بر ایشان نظمی در امر شکر پیدا شود و اضا
 راتی و تجویبات و عزم و حزم ایشان باعث قوت لشکر و غلبه بر خصم و فتح بر اعدا
 در جهاد اکبر بطریق اولی احتیاج است بوجود پیران راه رفته سلوک کرده که سا
 بیجهادی سبیل الله مشغول بوده اند و از مهالک و منجیات طریق الی الله با خبر
 شده اند و عارف به معارف طریقت و حقیقت شده اند بلکه بی وجود ایشان تو
 همت این بزرگواران محال است حرکت و سلوک بجهت سالکین در طریق الی کمال
 لسان الغیب همت بدرقه راه کن ایطایر قدس که ذاتا است ره مقصد و من نوسفر
 وقال العارف الرومی کرفتوسنک محضه و مرمرشوی چون بصاحب دل رسی گوهر
 مهر با یگان در میان جان نشان جان همه الا بهر دل خوشان هیچ نکشد نفس
 جز ظل بیره دا من این نفس کشا سخت کبر چون بگیری سخت آن توفیق هوس
 در تو هر قوت که آید جذب اوست و مشارب طلاّب و مشائخین و اهل
 در شناسائی انسان کامل که بهر ثباتی و طبیعت و وی الی است مختلف است
 او را شرط سلوک در طریق الی مانند که بتوجه همت این بزرگوار قطع طریق
 میشود و بعضی آن را خود سبیل حق تعالی دانند چنانکه مولوی علیه الرحمه در
 جای دیگر فرموده است پیران بگزین و عین راه دان و کما قال الله تم من جاهد
 فینا لنهدنکم سبیلنا و فی الزیارة الجامعة انتم السبیل الاعظم والاصراط الا
 قوی

و بعضی از کاملین غار زمین آن بزرگوار را مقصود و مطلوب طلاّب الهی دانند
 چنانکه در وصف شاه مردان وارد است مطلوب کل طالب علی بن ابیطالب
 علیه السلام و کما قال الله قل انکم تم تجبور الله فاستجوبی بحکم الله فی القیامه
 الحجامه من قصده توجه بکم و من عرفکم فقد عرف الله و من جهلکم فقد جهل
 الله و من احکم فقد احب الله و من بغضکم فقد بغض الله و من اعصم بهم فقد
 اعصم بالله و من غفل منکم فقد غفل من الله و هر یک از مشارب تلاّی نسبت
 به مراتب بدهایت و اواسط و نهایت طلاّب و سلاک صدق و حق است و ستر
 احتیاج با نشان کامل بطریق که کشف قناع و حجاب از وجه مطلوب نماید
 که از برای انسان دو تولید است چنانکه حضرت امیر المؤمنین علیه الصلاه و
 از قول جناب روح الله عیسی ابن مریم صیر ما یدلن الی ملکوت السموات الاله
 من لم یولد مرتین تولید اول تولید از بطن ام طبیی است و مولود آنرا فرزندان
 و انسان صوری نامند و تولید ثانی تولید از بطن ام نفسانی است و مولود آنرا
 روحانی و انسان معنوی نامند و در نشان شریعت مستقی است قلب سلیم که
 من فی الله قلب سلیم پس انسان چنانکه لازم است که زائیده شود بیکر فضا
 شکم مادر جسمانی و بیرون آید از تنگنای رحم و مشاهده نماید فضای وسیع
 عالم دنیا را مشاهده حقیقی تا آنکه او بتدریج قوت یابد بحسب مدارک حسیه
 حیوانیه از برای تعیش زنده گانی در دوردنای فانی هم چنین لازم است آنکه

نایب شود دفعه دیگر از بطین ام نفسانیته و بیرون آید فرزندی قلبی و از حبس
حجب ظلماتیه نفسانیته و داخل شود در عالم وسیع ملکوت باطنیه و مشاهده
کنند انوار ملکوتیه و صور روحانیته باطنیه را تا آنکه بند ریج قوت یابد مدارک
قلبیه ملکوتیه او بجهت تعیش و زنده گانی در دار اخروی باقی مادام بقاء الله
ابد و هرگاه طفل جنین را در رحم مادر کسی بگوید که عالمی است بیرون از عالم تو
که عالم رحم است و ساحت آن عالم بقدر وسیع است که صد هزار برابر عالم
رحم در زاویه از زوایای آن که است و غذاهای لطیف اند بیچند با انواع واقعا
مختلف در اوست که این غذای تو که دم فاسد طبیعت است در جنب هر یک
از بدترین غذاهای دنیا خبیث و مبنی است آن طفل با بسا حال جواب گوید که
عالم مختصر بیالم من است و غذا مختصر بغذای من بهتر ازین دو یافت نخواهد شد
و این انکار از برای طغی نیست مگر بیجهت عدم مدارک حسیه که بواسطه آنها
نواند عالم دنیا را ادراک نماید و از مستلذات آن لذت برد پس از تولد از شکم
مادر که قابلیت دخول در این عالم را یافت و ادراک و سعادت این عالم و لذات آن
نمود از جهل و غمای سابق خود خبردار و از حضور نقصان خود شرمسار میشود
هم چنین هرگاه شخص بسیار کامل با خبری با انسان ناقص نفسانی که هنوز از
عالم نفس و طبیعت بیرون نیامده است گوید که تو را عالمی معنوی وسیع انصاف
است که صد هزار مرتبه این عالم دنیای ظاهری در گوشه از زوایای آن عالم روحانی

کرامت و ناچیز و لذات روحانی چند است که این لذات جسمانیته دنیویته و در
آن لذات نیست بلکه آلام و اسقام است که اگر لذات ترک لذات بدانی: درگذشت
نفس لذت فحشانی جواب گوید که این خیالات و اوهام باطله است عالمی
اوسع از دنیا و غذائی الذی و الطقت از غذای دنیا یافت نمیشود و این انکار نیست
مگر بسبب فقدان مدارک که تواند با آنها عالم ملکوت قلبی را ادراک نماید و از
مستلذات آن لذت یابد پس از آنکه عنایت حق تعالی شامل احوال او گردد و ^{مذات} ^{مذات}
نفسانیته فرزندی قلبی و از بطین ام نفسانیته او متولد شود و استعداد ادراک
روحانی ملکوتی را حاصل نماید و وسعت آن عالم را بقدر صفای آئینه دل
قوت بصیرت قلبی ادراک کند و به بیند که آسمانهاست در عوالم خان کا
فرمای آسمان جهان: در ره روح پست و بالاهاست: کوههای بلند و دریا
و از مستلذات روحانیته او لذت از قلبی روحانی برد که ابیت عند ربی بطعمی در
بستقی از جهل و عدم بصیرت سابقه خود خبردار گردد و بنای مرتبه خود را در
مقام سابق خود مشاهده نماید مست و حیران بی اختیار در مشاهده آیات
ندای الهی قومی معلوم از دل او سرزند و از انکار اهل دل و سرزنش و ملامت
ایشان منغفل و مشرور گردد و باین جهت است انکار متکبرین و معاندت معاندین
با فقراتی سبیل الله که نامیده شده اند بآب قلوب و اهل دل و چنانکه در تو
او که انسان محتاج است به پر و معاد جسمانی تا آنکه با ندر واج این دو واقع

کردد نطفه منویت از صلب پدر در رحم مادر و منظور گردد در مراتب هفت گانه
 خلفیه که مراتب نطفه و علقه و مضغه و عظم و لحم و کسوت صورت انسانیه و
 ابلاج روح انسانی میباشد که طور هفتم خلقت است و خلقت انسان صورت
 آن تمام میشود و قابل گردد در دخول عالم دنیوی حتی با هم چنین در تولید ثانوی
 احتیاج دارد شخص سالک بپدر روحانی که باز در واج مادر نفسانی او واقع
 شود نطفه ولایت و محبت از توجه قلبی آن بزرگوار در رحم مادر نفسانی سالک
 و بتدریج نطفه ولایت مذکور مرتفعی شود در مدارک هفتگانه روحانیه که
 آنها را عرفا اطوار سبعة قلبیه خوانند تا طور هفتم از قلب که طور ابلاج روح
 امری الهی است و انسان حقیقی کامل بآن تمامیت و کمال حاصل میباشد و حاصل
 شود بجهت اوسیر در ملکوت علیا بمذاجها بر حسب مرتبه سالک و این ^{جهت}
 حضرت رسالت پناه محمدی که ابوالارواح القدسیه و خاتم الاشباح ^{عالمه} الکلیه
 الانسیه است روحی فدا میفرماید انا و علی ابوا هذه الامه کفنا
 بصورت رجه زاولاد آدم از وی عبرتت همه حال برتریم : ارواح قد
 چیست نمودار معنیم : اشباح انس چیست تکه ذر سپهریم : بحر ظهور و بحر ^{ظهور}
 فم بمم : درمن بین که مجمع بحرین اکبرم : چون سبک در آینه عکس حال ^{نشان}
 کرده همه جهان بجهت مصورم : خورشید آسمان ظهورم عجب مدارک ذرات
 کایان اگر گشت مظهرم : بحر محیط رشتی از فیض فایضم : نور بسط لعه از نور ^{از هر}

روشن شود ز روشنی ذات من جهان : از روی لطف کریم جهان باز بیکرم
 عالم بیوزن از سبحات جلال من : کریمه صفات خود از هم فرودم
 آبی که زنده گشت از آن خضر جاودان : آن آب چیست نطره از حوض کثر
 آنم که ز مسیح می مرده زنده کرد : بک نطفه است از نفس روح پرورد
 فی الجمله مظهر همه اسماست ذات من : بل اسم اعظم بجهت جو سبکرم
 علیه و آله سلام الله روی روح العارفين فداه پس بنا بر این آنچه محتاج ^{است} الله
 در تولید جسمانی اول از ادویه و اغذیه و تربیت مرتب جسمانی که مستی بطیب ^{است}
 تا آنکه ساله نماید مولود جسمانی از آفات و مهالک جسمانیه دنیویه و بگرد
 انسان بالغ کامل الصوره هم چنین لازم است نظیر آن در تولید ثانوی قلبی از ^{تلقیه}
 ریاضات و مجاهدات و ادویه طاعات و عبادات جسمانیه و اغذیه از کار قلبیه
 و او را در وجیهه تربیت مرتب روحانی و دلالت دلیل الهی که فرموده است بطرف
 السماء اجعل من الارض فلا یتدان نطق لیل که مستی است در لسان عرفاء ^{مترقی}
 امت بالقلبیه الروحانی و الشیخ الواصل الانسان الكامل والولی الالهی تا آنکه
 ساله نماید مولود قلبی و حلال آفات و مهالک ملکوتیه روحانیه
 اخرویه پس بگردان انسان کامل حقیقی الهی عارف شود حقا حقیقت عظمیه بکمال
 معرفت شهودی پس بنا بر این ظاهر شد کمال احتیاج در سلوک مدارج ^{بوقت} طر
 و وصول بمعارج حقیقت بصحبت و خدمت انسان کامل و شیخ واصلی که متصل ^{شد} با

ظاهرًا و باطنًا باهل عصمت عليهم السلام بلکه این معنی یکی است در سلوک
 اعظم از ارکان خمسه مسطوره زیرا که تمام آنها موخوف بر این دکن است و وجود
 چنین کاملی عزیر الوجود است کما قال عطار العارفين: زاه رو بسیار دیدم در جهان
لیک بک نه رو ندیدم زاه دان و پس از وصول باو میباید بصدق دل تسلیم تمام
 بیضه نفس خود را در ظل احضه و لایبت آن بزرگوار تا آنکه تربیت کند او را توجه
 صوری و معنوی بیرون آید از بیضه نفس و فرخ و جوجه قلب و دیگر در دید
 مرغ آبی طیران نماید در ملکوت حق سبحانه جست شام و کیف ازاد الرحمه
 نشود این سیر بطریق کمال مکرز برای نادری از الوف الوف الوف از سلوک
 ولیکن این است مجلی از طریق سلوک در طریق رضویه رضویه رضویه علیهم الصلو
 و السلام که بطن اول از بطن شریعت مقدسه حضرت ختمیه است علیه

السلام الی یوم القیام مخبر السلام

و انا العبد الجانی ابن یوسف

هذه رسالة الكبريت الأحمر في معنى احتمال الولاية العلوية عليه الصلوة
 والسلام **التهيؤ لولاية** بسم الله الرحمن الرحيم **الله الملك العلي الأكبر**
 الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى محمد وآله اولى الولاية والأصطفاء
 الذين هم اهل الله **اما بعد** فقد سال اخانا في الدين صاحب اليقين الطاهر المظهر
 روحه ببركته ولايته اهل بيت العصمة والطهارة ال يسر عليهم الصلوة والسلام
 في العالم الاول الروحاني فرجاني الواثق بالله العلي ان يطهره الله ربه الو
 في هذا العالم الثاني الجسماني من العلابيق النفسانية والعوابيق الطبيعية
 الجسمانية ويبقيه من حمر ظهور الولاية الالهية الذي وعد لا وليا له ^{يقين}
 وكانت مسئلة عن معنى احتمال الولاية سبعا لاولين والاخرين امير المؤمنين
 عليه الصلوة والسلام في قوله للذين الكاشف لنوره المبين اقامته ولا يبق
 صعب مستصعب لا يحفلها الا مملك مقربا وتبى مرسل او مؤمن ^{الله} اصح

قلبه لايمان لهذه الاصناف الجليلة الثلثة والفرق بين الاحتمال والعلم
 اعلم ايها الاخ الاعز الاكرم ان بين مقام العلم ومقام الاحتمال فارقا عظيما
 سديدا وان بينهما يونا بعيدا لان العلم والقيم والعين والكشف والاشرا
 والاحتمال والتحقق مقامات اليقين فاليقين مع كثرة مراتبها انواعه محصورة
 في الثلثة الاول علم اليقين والثاني عين اليقين والثالث حق اليقين ^{يقين} فالعلم
 هو علم يحصل من الآيات والادلة والبراهين اليقينية للعقل الزكي بل هو نور
 يستنير به العقل التذات الانساني بعد مطالعته الآيات اليقينية ولكن المؤ
 المشيق من شهود هذا النور العقل مستور ومحجوب ويحصل من ^{شاهد} هذا
 النور العقل الفاضل من الله تعالى اليقين الكامل في المطلوب اى شئ يكون
 والعين اليقيني هو بصره عين القلب بعد الاستبصار بالنور الالهي وشهو
 عين قلبه صورة المطلوب كما هي بالكشف القلبي كعين العيان وهذا اليقين
 اكمل واعلى من اليقين العلي الاولي لقيام الثاني بشهود المطلوب ون ^{الاول}
 وشهود المطلوب اقوى في اليقين من العلم بالمطلوب بالآيات والبراهين ^{هي}
 والحق اليقين هو دخول الطالب في المطلوب بعد مشاهدته له واستغرا ^{فه}
 واستمهاله كذية تبصل الى مقام الفناء في المطلوب والبقاء فيه حتى يصير ^{هو}
 هو في الحقيقة بل هو هو في الصفات والافعال والآثار كما الحد بل المحر في التنا ^{العلم}
 ومثال مراتب الثلثة لليقين كالعلم اليقيني بالنار بمشاهدة الدخان من ^{رواه}

منه

المجدار والمشاهدة العيانة لعين التاروا الاختراق والاستصانة بالدخول
 في آثاره من القدمات مراتب اليقين في الولاية الكلية ^{الثانية} الالهية المحمدية
 العلوية عليهم الصلوة والسلام التي اشار اليها الله تعالى في كتابه الفرقانية ^{الثالثة}
 بقوله هنالك الولاية لله الحق بالنسبة الى الطلاب الالهية مختلفات بحسب
 الطلاب في الكمال والتفرض في الاستعدادات واختلاف القابليات فاليقين
 العلي في الولاية للعلماء المحققين المتقين واليقين العيني في العرفاء الالهيين
 وحق اليقين فيهما الاولياء الربانيين فالعلماء المحقق هم الذين يتجوا في كتاب
 الله الملك العلام وتخصصوا في الاخبار وتاويلات اهل العصمة عليهم الصلوة
 والسلام وعلوا بالعلم اليقيني من شرح نوار الكلام على عقولهم ان الولا
 والساطنة الالهية الازلية الابدية تجلي على الكمال في اربعة عشر مظهر
 كاملا انساني جعلهم الله على خلقه قواما وهم الذين نطق بهم نص الكتاب الكبر
 ولقد بينا لك سبعا من المثاني والقرآن العظيم وسماهم الله بالخاتمة ^{الصلوة}
 عليهم السلام الى يوم القيام دون ساير الانبياء والمرسلين والاصياء
 الصديقين عليهم السلام لانه ختم بهذا السبع المثاني ظهور الصفات الالهية
 الكلية في جميع ادوار العوالم الكونية الالهية فتم بهم كمال الحقيقة دون
 ضاروا خاتمة سلسلة الوجود كما كانوا في الارزق مبدأ الفيض والوجود والحيا
 في هذه الاية المباركة العقل الكلي المحمدي العلوي عليهم الصلوة والسلام

لانه هو مظهر غايات الملك العلام والسبع المثاني هي النفوس الكلية والاشباح
 الشخصية الخمسة التي هي مظاهر العقل الكلي المذكور بدلالة قوله والقرآن
 العظيم لان القرآن العظيم الاصح هو العلوم الكلية والحكم الالهية الجامعة
 المحفوظة في عقل الكلي بوجود حسي وحذاق اجمالي المستقى بالروح المحفوظة في
 الطائفة يعملون بالعلم اليقيني اتم الايات اليقينية الالهية ويحجج الواضحات
 الربانية وشهداء دار الفناء وشهداء دار البقاء وسماء الله الحنيفة وامثال الله
 العلياء وساير الانبياء والمرسلين والاصياء الصديقين يستضيئون بانوار
 ولايتهم ويتكلمون بحيل عجمهم وينو سلون بهم في انجاح مقاصدهم ويستشفعون
 بهم عند الله تعالى وعلى هذا العلم يبنيون بنيان دينهم الذي ارضى عنهم لهم فيهم
 العلماء بعلم الولاية المتعلمون هذا العلم من حضرات اهل العصمة والهداية عليهم
 الصلوة والسلام بل اتم سلاطين اهل العلوم في الدين والسرارج المضيئة لمن
 استضاء منهم من الناس بنور اليقين والعرفاء الالهيين هم الذين لا يقنعون
 بهذا العلم اليقيني ولا يسكن عطشهم السلوك العلي والعلوي بل يغلب على قلوبهم
 شوق رباني وعلى اراسهم حذبة موهوبية وبهذه الحذبة الروحانية الالهية
 يسلكون في سبيل ولايتهم بالسلوك الغلبي والمتابعة التامة مستهدبا
 بانوار ولايتهم عليهم السلام من قلوبها ولبائهم حتى يطهرون ابدانهم ونفوسهم
 من انجاس الكفر الجلي والشرك الخفي ويخرج فوخ قلوبهم من حجب ظلمات بيضه

بيضه نفوسهم الامارة والوامة والملمعة الى عالم نورنا لاطينان في الولاية
 الالهية وينفتح عيون قلوبهم بانوار الولاية الالهية العلوية عليه الصلوة
 والسلام لمشاهدة ملكوت نفوسهم وعقولهم وارواحهم وملكوت هذا العالم
 الحقيقى الملكى بعد رصفائهم وبيرون بعين اليقين و بصيرة القلب لتسلم عن الامراض
 النفسانية بعد الموت الارادية والحيات القلبية علامات القيمة النفسانية
 وتبلى سائرهم بالكشف القلبي في مجال جلوتهم ويشهدون بالشهود القلبي
 الانوار والتجليات السبعة التى تنقى عند العرفاء الالهيين بالاطوار السبعة
 القلبية شهودا عرفانيا كشودا حقيقى والعبان ويطيرون في ملكوت الولاية
 الالهية العلوية عليه الصلوة والسلام حسب قوة جذبهم وولائهم
 فتم العرفاء الالهيون لهم عين اليقين في ولاية الله العلوية عليه الصلوة والسلام
 بعد الرياضات والتجليات الكاملة النفسانية والتجليات القلبية ويقينهم قوى
 واشرف من اليقين العلى للعلماء المتقين بل لا تناسب لهم في اليقين وهذه الاقضية
 يتقون باهل المعرفة وارباب القلوب وهم العرفاء المكاشفون في هذه الامة
 المرحومة بل سلاطين اهل الكشف والمعرفة وهم كالقمر المنير من السلام
 والطلاب بنورهم يتنزهوا اولياء الربانيون هم الذين جذبهم الالهية
 الروحانية سابقه على سلوكهم العلى والعرفانى وهؤلاء لشدة عطشهم وكثرة
 شوقهم وعشقمهم لا يقنعون بالكشف القلبي والشهود العرفانى في الولاية الالهية

العلوية عليه الصلوة والسلام بل انهم بسبب ظهور شمس العشق الالهى والولاية
العلوية عليه الصلوة والسلام في مجال قلوبهم صاروا مشتاقين محزونين
بجذبة الولاية بتجردون من العقول والنفوس الابدان وكما لا تتم البشرية
ويخلعون ارواحهم من علايق العالوم البقيية العقلية والمكاشفات القلبية
ويطيرون بجناح العشق والهمة في هواه قرب جمال الذات الاحدية ونور
طبور ارواحهم بنار ولاية الله العلوية عليه الصلوة والسلام التى هي
نار الله الموقدة التى تطلع على الافئدة المسبية على اللسان الالهى بالتأزير
كما قال الله تعالى في كتابه الكريم اذ قال موسى لاهله امكثوا انى انست نارا
لعلى اتبكم منها نجيا وحذرة فلما اتىها نودى من شاطئ الواد الايمن في
البقعة المباركة من الشجرة ان يا موسى انى انا الله رب العالمين وورد في
الانارات شاطئ الواد الايمن القرات والبقعة المباركة الكريمة وسبح
التارة الموسوية هي التور الحربية العلوية عليهم الصلوة والسلام وفي
هذه التاريفنى ارواحهم فناه روحانياً وروحياً لا يشعرون فيه بصفا
ارواحهم وعلوم عقولهم واخلق نفوسهم وخصا بصراطهم ثم تسلمهم
العناية الازلية من ولاية الله العلوية عليه الصلوة والسلام حتى يسقيهم
ببقا الهية ربانية ويسقيهم ربيهم الذى رضى لهم من الشراب الطهور
الالهى وخمر التوحيد الكافورى كما قال عز من قائل وسقيهم ربيهم شراباً

طهوراً وان لا يزار بشربون من كاس كان مزاجها كافورا عبدنا يشرب بها عبا
الله ويحورنها تغيرا حتى يطهرهم في هذا المشهد الطاهر القدر وسى الا
الزبان من دناس علايق الشرك الجلي والمخى العقل الروحاني ويشهدهم بمال
ذات الله العلياء المتقى بوجه الله الاعظم الباقي كافال عز من قابل كل شئها
الارويجه وكل من عليهما فان ويخرج جبه ربك ذوالجلال والاکرام المشار
اليه ايضا في كتابه الكريم ببقاء الله الموعود المشروط بنى الشرك المعهود
تعالى من يرجوا لقاء ربه فليعمل عملا صالحا ولا يشرك بعبادة ربه احدا فهد
الطابيه حملوا واحتملوا اولايد الله العلوته عليه الصلوة والسلام بسبب
الى الفناء في الله والبقاء بالله بالعناية الازليه حتى صارت ولا يتدو
فداه خليفته ارواحهم وعقولهم ويشهدون جمال ولايد الله العلوته عليه
الصلوة والسلام في مجالى سرايرهم بعين الولايد كافال سيد الساجدين عليه
الصلوة والسلام بكت عرفتك وانت دللتنى عليك ولو لا انت لم ادر ما انت
وقال سيد الشهداء عليه الصلوة والسلام عميت عين لانزلك وخرت صفة
عبد لم يجعل له من حبات نصيبا فالاولياء الزمانيون صاحب حق البقين في الو
الالهية العلوته عليه الصلوة والسلام لدخلهم في مجاز انوار الولايد وفنا
بنار جلالها وبقا تمام بنور جمالها كالتسجد والحد يدحمر في النار المجتمعا
ومن هذه البيانات يظهر لك معنى احتمال الولايد الالهية العلوته عليه

الصلوة والسلام هو التحقق بالولايد بالبقاء فيها والبقاء بها لا العلم البقيني بها
العيان الغائبي لانوارها كنا كانا للظالمين الاوليين فاقامه الولايد التي قال
المولى العلي روى فذاه انها صعب مستصعب هو قيام العارف الولى بنور جلى
ولايد الله العلى بحيث بصير هذا النور لقنانه فيه ويقانه به فاقام مقام روحه
ونفسه وهذا امر عظيم ومقام كريم وصعب مستصعب جدا فالاولياء الزمانيين
روح الله وروحهم اشادوا بقولهم الفناء في الله والبقاء بالله الى هذا المقام
العالى ولم يصل الى هذا المقام الا واحد من الوفاء من العرفاء الالهيين
من وصل الى هذا المقام فدخل ملك العصمة وبيت النبوة والولايد التي
بيت الله المعجور ومدبنة العلم والنور فتمسك الظهور وصار من اقرب السلمان
المهدى رضوان الله عنه الذي ورد في حق السلمان منا اهل البيت وللوصول
المقام سقاء اهل العصمة عليهم الصلوة والسلام السلمان المهدى ودخل اهل
واهل الله لان هذه الطائفة الثالثة تسبون باهل الله واهل الولايد واولياء الله
وهم الاولياء الزمانيون وسلاطين اهل العرفان وهم الشمس الضبيتمل بسبب
كائنا من كان من ائمه واهل العلم والعين والمعرفة ولهذا خص المولى العلى روى
فداه هذا المقام والكمال اى التحقق بالولايد المعبر عنه بالاحتمال بالانصاف
المجملية الثالثة من طوايف الملائكة والانبيا والمؤمنين وهم الملائكة الغيوب
والانبيا المرسلون والمؤمنون المختصون فكر الكلام عليه الصلوة والسلام

بتكوار الفاظ المحصورات الملك اذا لم يكن مقرباً لم يخفها والتبني اذا لم يكن مقرباً
 لم يخفها والمؤمن اذا لم يكن ممتحناً لم يخفها بعقبات النبي و الملك والمؤمن
 اذا لم ينصفوا بصفات الرسالة والتقرب والامتحان لم يستعدوا الخلق والولا
 والتحقق بها والتخول فيها وهذه الاصناف مجلبة بالنسبة الى القلوب
 الثلاثة من الملائكة والانبيا والمؤمنون قليون كما قال الله تعالى وقليل
 من عبادي الشكور لان الملائكة المقربين فيما بين افواج الملائكة الكثرة الغير
 المحصورة اربعة وهم جبرائيل واسرافيل وميكائيل وعزرائيل الذين يحملون العرش
 ويلازمون حضرت المولى العلي رضى فله من قدامه جبرائيل وهو يفيض العلم على
 الانبياء والمرسلين ومن يمينه اسرافيل وهو يفيض الارواح على الابدان
 اجمعين ومن يساره ميكائيل وهو يفيض الارزاق على العباد المترقبين ومن
 خلفه عزرائيل وهو قابض ارواح اهل السموات والارضين ولهذه الملائكة
 له روى فله والعالمه معهم هو لاجلوا العرش العقلي الالهى المستحق العقلي
 الكلى المحمدي العلوي عليهم الصلوة والسلام والعرش الجسماني الذي هو جميع
 العالم الجسماني المستحق بعالم ما سوى الله وهذه الملائكة دالة على ان العرش
 الالهى العقلي معه عليه الصلوة والسلام واقام حاملوا ولايته كما ان
 ادخال الرسول صلى الله عليه وآله جبرائيل عليه السلام في تحت الكساء
 على دخوله في انوار ولايته الله المحمدية العلوية عليهم الصلوة والسلام واحتماله

الولاية والتحقق بها ولهذا جعل من اهل الكساء محسوبا وكذلك الانبياء والمرسلين
 عليهم السلام عددهم فيما بين جميع الانبياء مائة واربعه عشر نبيا وهم الله
 يرون الملائكة بالعيان وينزل عليهم الصحف السماوية والكتب الالهية
 لهم الشريعة والاديان وسائر الانبياء جميعا على شرايهم ونزول الكتب والصحف
 الالهية لبيان الشريعة عليهم وآل على اتمم يحملون الولاية الالهية العلوية
 عليه الصلوة والسلام ويتحققون بها لان الكتاب الكلى المبين الالهى الجامع
 لجميع العلوم الالهية والحكم والعلوم الكونية للشيء بالآلوح المحفوظ الذي
 احصى الله تعالى فيه علم كل شئ وانزل منه الكتب السماوية والشرايع الالهية
 على المرسلين عليهم السلام والقول الكلى المحمدي العلوي عليهم الصلوة والسلام
 الذي ينشعب عنه عقول الانبياء والمرسلين عليهم السلام على حسب مراتب
 نفوسهم كما قال صلى الله عليه وآله اول ما خلق الله عقل وهو ام الكتاب
 كما قال الله وانه في ام الكتاب لهدى على حكم فالنبوة فالانبياء انما هم
 عن الله تعالى والرسالة هي رسالة الله تعالى نوره العقلي على الانبياء والمرسلين
 متجليا بصور الصحف والكتب والشرايع كما قال المولى العلي عليه الصلوة
 والسلام في خطبة للناس ولقد تجلى الله تعالى في كلامه فالمرسلون هم الذين
 تجلى الله تعالى لهم بانوار ولايته العلية العقلية وصارت سرايرهم بهذا
 التجلي محال في انوار ولايته الله العلوية عليه الصلوة والسلام واحتملوا

تتقوا بها فنشر عنهم الكذب والشرايع ولهذا صار وامرسلًا من الحق العلي الى
 الخلق الذي بالكذب والشرايع التورية الالهية المنزلة من العقل الكلي الالهية
 المحدى العلوي عليهم الصاوة والسلام على قلوبهم فهم الحاملون للولاية العلو
 بهذا الطريق والمحققون بها بالفناء والبقاء دون ساير الانبياء جميعا
 لطيفة عرفانية اعلم انك ارجحت من اهل السر والوجدان ظهرت من مشكو
 هذا البيان نور مصباح هذا السرى العرفان وهو ان علوم الانبياء والمرسلين
 وحكمهم جميعا على هذا البيان علومه وحكمه روي فله وان عقولهم والنباهم
 جميعا اشعه شمس عقله الكلي المنين وان جميع كتبهم المنزلة السماوية ابان كما
 المنين وان جميع دعواتهم للام الشاقبة واللاحقه دعوتهم للخلايق اجمعين ان
 ذاته العلية كما قال روي فذلك كماله ظاهره والامنة وباطنه غيب لا يدرك
 وكذلك المؤمنون الذين امتحن الله قلوبهم للايمان ومجتاهون ولا يقا الله العلو
 عليه الصاوة والسلام هم في جميع الاعصار قليلون مثل الغريقين لا يلبس بل
 منهم اقل لان المؤمنة اعز من المؤمن اعز من الكبريت الاحمر من ربه
 الكبريت الاحمر وقال جرير بن اعين لولا ان الصادق عليه الصاوة والسلام
 جعلت فذاك ما اقلنا الواجمعنا على شاة ما افينناها قال عليه السلام
 الا احداثك باعجب من ذلك المهاجرون والانصار ذهبوا الا وأشار بي
 ثلثة قال جرير جعلت فذاك ما حال عمار قال رحم الله عمارا بالغبطان بايع

قتل شهيدا فقلت في نفسي ما شئ افضل من الشهادة فظن اني ضال لعلك ترى انه
 مثل ثلثة ايهات ابهات وعن ابي الحسن عليه السلام ليس كل من قال بولايتنا
 مؤمنا ولكن جعلوا النساء للمؤمنين وعن ابي جعفر عليه الصاوة والسلام يقول كل
 الناس بها ثم ثلثة الا قليل من المؤمنين والمؤمن غريب تلك ممرات ولهذا
 المولى العلي روي فله هذا الصنف ثلثة الجليل الغريب للمؤمنين المحضين
 المحضين للولاية شقيق الصنفين الثابتين من الملائكة المقربين والانبياء المر
 عليهم السلام في احوال الولاية والتحقق بها وهم الشيعة المستجرون الخاشعون
 قلوبهم لذكر الله اى حمل الولاية لان الولاية كبيرة الاعلى الخاشعين والمؤمنين
 جميعا ما مؤرون بالتمسك والاستعانة بالصبر والصلوة اى التوبة والولاية
 كما قال الله تعالى استعينوا بالصبر والصلوة ولكن حمل الولاية والتحقق بها الكبر
 الاعلى الخاشعين وهم المؤمنون المحضون في الولاية والشيعة المستجرون كما
 تعالى واتها الكبيرة الاعلى الخاشعين وقال روي فله ولم يقل وانما الكبريتان
 لان الصبر نبوة محمد والصلوة والابن واقامة ولا يبقى صعب مستصعب فالولاية
 صلواتهم وهم الذين في صلواتهم خاشعون والذين هم لامانا تامم وعهدم راعون
 الذين هم على صلواتهم يحافظون اولئك هم الوارثون الذين يرثون الفردوس فيها
 خالدون وهم الذين يبشهم الله بقوله قد اطلع المؤمنون وبمقصوده تعالى من
 في هذه الآية هؤلاء المؤمنون المحضون في الولاية الخاشعون فيها الحافظون

عن
 الناس كلهم

المؤمنين

عليها

الراعون لعهودها واما فانها الوارثون للفر دوس الاعلى الذى خلق من نورها
 وهو الجنة العالوية الثامنة من طبقات الجنات الثمانية الخالدون فيها بقدر
 الفوصفات التى ذكر الله تعالى لهم في الآية المباركة لان تلك الامانات وعهد
 التى هو لآله المؤمنين المختصون براعونها هي الولاية العلوية والامانة الالهية
 عرضت على السموات والارض والجبال فابى ان يحملنها واشفقن منها وحملاها
 الانسان انه كان ظلوما جهولا اى مظلوما مجهولا لانه لم يقدر بشي من الله بالقدرا
 للطلق الابدى واتى فلاح بمضى اشرف واعلى من العوز يقرب الملك المقصد
 في مقصد صدق في سنى والتحق هذا الصنف من المؤمنين بالولاية واحتمالها
 الولاية الالهية العلوية عليه الصلوة والسلام صلواتهم وذكوتهم وحجهم
 وجهادهم ودينهم القيم كما قال الله في حقرهم وما امروا الا ليعبدوا الله مخلصين له
 الدين خفاء لله ويقوموا الصلوة ويؤتوا الزكوة وذلك دين القيمة وقال وحج
 فداء الصلوة ولا يق من اقام ولا يقى فعدا قام الصلوة ومن استكمل معرفتي وهو
 الدين القيم وقال ايضا الصلوة للمؤمنين وذكوتهم وحجهم وجهادهم ودينهم القيم
 والليالى والايام والشهور والاعوام وهذا العهد الذى بر اعونه الشيعة المسبوقون
 هو ميثاق الولاية الذى اخذ الله منهم وهم ذر كما قال ابو جعفر عليه الصلوة والسلام
 ان الله اخذ ميثاق شيعتنا بالولاية لنا وهم ذر يوم اخذ الميثاق على الذر بالال
 له بالزبونية ومحمد صلى الله عليه بالنبوة وخلق الله اروح شيعتنا قبل ابدانهم

بالحق عام وعرضهم عليه وعرفهم رسول الله صلى الله عليه وآله وعرفهم عليا
 عليه الصلوة والسلام ونحن نعرفهم في سخن القول واذا سمع المسلمان كلام
 المؤمنين عليه الصلوة والسلام لا يحتملها الا ملك مقرب او نبي مرسل او
 امضى الله قلبه للايمان قال جعلت فداك يا امير المؤمنين من المؤمن المحقق
 روحى فداه المؤمن المحقق هو الذى لا يرد عليه من امرنا شئ الا شرح الله صدره
 لقولنا ولم يشك ولم يرتب وهذا الكلام اشارة الى المرتبة الثالثة من اليقين
 في الولاية العلوية عليه الصلوة والسلام وهي حق اليقين لان المؤمن اذا
 عقله بالرباطات العقلية في الايات القرآنية الالهية الخفية وتاويلها
 في الولاية من احاديث اهل العصمة عليهم الصلوة والسلام وحصل له العلم
 اليقيني في الولاية وايضا امضى الله قلبه وانشرح صدره بنور الولاية بالان
 القلبي للايات الانفسية بعين اليقين بعد السلوك ومباشرة الرباطات
 والمجاهدات البدنية والمجلى روحه بانوار تجليات الولاية الالهية العالوية
 عليه الصلوة والسلام بالفناء فيها والبقاء بها كما تقدم صار حاملا لآ
 الولاية متحققا بها ثم لم يزل ولم يغفل قط عن هذا الكمال التوراتى لآله
 الذى هو اشرف من الكمال الروحاني لانه مستغرق في مجار الولاية الله الملك
 السبحاني بل يتشبع من قلبه ولسانه انوار الولاية على الظل والبر السلام
 في سبيل الله ويستضيئ الخلق جميعا بقدر استعدادهم من نوره صلى

لا شئت ولا ريب ولا اوم ولا ظن لمن قد تحقق بالولاية ووصل الى حق اليقين
 فيها دون غيره لان مقامه ارتفع من العقل والنقل والعلم والكشف والشهود و
 هذا الختم للولاية العناء والبقاء والتحقق بها وصدق حقه ما قيل ربي
 الزجاج ورقنا نجر فنشا بها ونشا كل الامر فكانها خمر ولا فحج وكانها قد
 ولا خمر بل مقامه ارفع مما قيل فيها ورد من امر اول الامر عليهم الصلوة والسلام
 على هذا المحقق بالولاية لقد شرح الله صدره وقلبه وروحده بقوله لا اله الا الله
 محمد بن كلثوم قبل ان يرد عليه ما يرد فكما يرد عليه بعرض على الامر لا
 يخرج من حجة الامر الا الهى الذى اذا زاد شبيها ان يقول له ان يكون لان يعلم
 اتم اولو الامر الذين امر الله الخلاق بطاعتهم في قوله اطيعوا الله واطيعوا الرسول
 واولى الامر منكم فما اعطيهم الله عز وجل اعظم واكبر واجل مما يصغه الواصفون
 ويحيط على قلوب العارفين ويحيط به حيز اللسان والبيان لان اولو الامر
 التي هي لآية الله هي النبوة العظيم الذى هم فيه مختلفون عليه بعضهم وعنه
 في يوم يحشرون فمن عرف المولى العلى رضى فله بهذا الامر على هذا المنهج الخليلي فقد
 احسن الله قلبه للايمان وشرح صدره للاسلام والايقان وصار عارفا مستبصر
 وغاص مجرا من العلم وارتقى رجا الفاضل واطلع على ستر من اسرار الله ومكنون
 خزائنه وقد انتهى رشده وبلغ حد الاستبصار وهذه المعرفة معرفة عليه الصلوة
 والسلام بالانوار النبوية التي هي معرفة الله وهو الذين الحاصل الذي قال الله وما

الا ليعبدوا الله مخلصين له الدين خفاء الله وهو الدين المحقق السمع وكل من شئت
 وعند محمد ووقف وتجرار ناب فهو مقصر شاك ناصب مرثاب فانظر ايها
 الصديق الظاهر المطهرين مقام احتمال الولاية والتحقق بها من مقام العلم بالولاية
 الذى هو للطائفة الاولى من الطوائف الثلاثة السابقة فليس من قال بالولاية
 الا الهية العلوية عليه الصلوة والسلام اهل العلم اليقيني بها وليس من هو
 العلم المذكور اهل العين فيها وليس من هو اهل العين اهل حق اليقين واحتمال الولاية
 ولما كان منظور المولى رضى فله اثبات حق اليقين والتحقق بها للاصناف الجليلية
 الثلاثة من الملائكة المقربين والانبياء المرسلين والاولياء المختصين قال لا
 ولم يقل لا يعلمها لان احتمال الولاية وتحقيقها خاص بهذه الاصناف الجليلية
 لا العلم اليقيني بها لان العلم المذكور عام شامل لجميع الانبياء والاصفياء و
 الملائكة والمؤمنين سواء كانوا مقربا ومرسدا ومختصا ام امانتكم ارايت الله اخذ
 عهدا لولاية من جميع الانبياء والمرسلين والملائكة اجمعين وسائر المؤمنين
 والمنافقين والكافرين في عالمه الذي من قبل ذلك العهد فهو مؤمن ومن انكر
 فهو كافر سئل ابو عبد الله عليه الصلوة والسلام عن قول الله تعالى فمن كفر من بعدكم
 كافر فقال عرف الله ايمانهم بولايتنا وكفرهم بديانهم يوم اخذنا عليهم لليثاق في صلوة
 آدم عليه السلام وهم ذر بل عرضت الولاية على جميع موجودات السموات و
 الارضين فمن قبل طاب وسعد ومن انكر خبت وشقي وانا اقول مقصد بايقوله

روحي فلاه ونحن نقول الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا
الله وحقت كلمة العذاب على الكافرين المناقضين المتكبرين الجاحدين ^{مؤمنين} محقرهم ^{داو}
غابهم الصلوة والسلام لقد فرغت من تصنيفها وتسويدها في ظهر يوم ^{الخميس}

السادس والعشرين من شهر ذبعدة الحرام

من شهر سنة ستين ومائتين بعد لائف

من الهجرة النبوية عليه وآله الصلوة و

السلام والتحية وانا ابو القاسم الحسيني

الشرعي الذي هو ابن محمد بن عبد الله

اخرهما خيرا من اوليها بما حرمه

آل طه ويسن عليهم

الصلوة والسلام

اتمام يدبرفت ابن كتاب مستطاب بيد اقل العباد حيا

في چهاردهم شهر رمضان المبارك

١٣١٠ هـ

مَوْلَانَا الْعَلِيُّ سُبْحَانَهُ الْعَزِيزُ
رسالة درة المصطفى في بيان متر

المرضى في السلوك لا الله من تصديقات جناب سيد

المجد والتبلى الامجد مولانا الاعظم الاظم قطب الموحدين والعارفين
جلال الدين محمد المذوق محمد لا شراف متولى باشي حضرت شاه محمد

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى محمد وآله اولى الولاية والاصطفاء
اقام بعد بر حسب خواهش برادر طريق ايمانى ودوست شفيق حقايق و
رفيق جاني عز بر صدوق صمداني بل شفيق في الولاية الحمد لله العلوية الرضوية
عليهم السلام والقبلة الحاج محمد ظاهر المعروف مجازي افا علاقه بنده كه علا
انادت موالينا ازار از درميان جان و دل بسته و از جميع علاقه دتبه د
ابدي به جنت بهت بزرگان سلسله الذهب بالكلية رسته سالهاست حلقه
بندكي صاحب لابت زادركوش وكوشش بيوسته بوار ذات الهية
سروش وديك دلش از آتش محبت محبوبا زل و مزاج كه بول در جوش و طو
دست آموز قلبش در كمال سيرين كلامي در خروش هلال و قمر ولايش از افق
ازادش طالع و شمس نبوت هذايش بركوه طور صداقتش لامع انوار جنتا
خارجيه زاد رجنب نوار قلبيه اش بروزي نه و اجار و رصيه ملكيه زادش

انوار باطنيه ملكوتيه اش ظهوري نه قلبش بحر و است بي كنار و چشمش بهتر
بي كران آثار صدق و محبتش از حر كانش ميلا و آيات مهر و فتونش از وجنانش
هو بلا غيرش در حفظ ناموس دين ذاري بي نظير و عبرتش در برخورد بسلام
نصبت آميز و بيانات شورانگيز دل بهر است زحمت كس فقيران و انبياء و
مندان است حفظه الله تعالى عن الافات و رفته الله لما يحب و يرضى من
آمال العارفين الواصلين بحقيقة الخيرات بنوشتن اين رساله دستور العمل
اجمالي مبادرت و زريد مجول الله العلي المستعان و عنا بانه بدان ابطال حيق
تحقيق و سر مست مدام تدقيق و سر كشته و ادي همچنان بعبد و محو حيرت عميق
وصراط المستقيم دقيق كه طريقت اول بطن شريعت مقدسه و حقيقت بطن
ثاني و معرفت بطن ثالث است در واقع هر سه فشره از نيزاي معرفت كه لقب
انهاست زبدا كه حضرت رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم معرفت را را
مال خود فرموده بقوله الشريعة اقوال و القطر بقاء افعال و الحقيقة حال و المعرفه
راس مالي يعني شريعت قولهاى منست و طريقت فعلهاى منست و حقيقت
حالات منست و معرفت راس المال منست و منظور آنحضرت اين است كه
نهایت ربح و منفعت ابدى سرمدى من از اين مال التجاره صمديه الهية من كه
از عالم اله لطيف باين اسفل ساقين كثيف بجهت اين خلق ضعيف آورده ام
معرفت است كه بهتر از اين متاعى در بازار باقى آخرت بافت نميشود جز آنكه

معرفت خلق بحق میرسد و بس بنا برین حضرتعالی میفرماید ما خلقت الجن والانس
الا ليعبدون یعنی خلق نکردم جن و انس را مگر از برای اینکه عبادت کنند در
تفسیر اهل بیت وارد است که الا ليعبدون معنی الا ليعبرون است یعنی خلقت
خلق را نکردم مگر اینکه معرفت تحصیل کنند و بدانکه تحصیل معرفت موقوف
بترکیه متصل است که حضرتعالی فرموده قل افرح من ركبها یعنی بتفقیق صاحب محبت
شد کسیکه ظاهره پاک کرد نفس خود را و قطعه نفس موقوف به نیچ چیز است
که بزرگان فرموده صمت و جوع و سهر و عزت و ذکر و دوام تا انما امان
کنایه این پنج تمام یعنی اول سکوت و کم گفتن است تا بی جوع و کم خوردن است تا
بی خوابی و شب بیداریست چهارم خلوت از خلق و تنها ناست پنجم ذکر الهی است
این شریط پنج گانه از لوازم ترقی نفس پاک شدن و از خباثت بشریه و وسوسه
شیطانیه است اینها اذاب سلوک الی الله و طریق ریاضت است که بزرگان
و مشایخ سلسله الذهب بدانید تا از حضرت معصوم مفترض الطاعه علیه
السلام دستور العمل گرفته و داده اند و فرموده اند که بدون این شریط پنج
گانه سلوک الی الله و پاک نفس و گذشتن از ممالک دنیویه و اخروییه و رسیدن
از جنات بلیس بر تلبیس محالست محال و اما این دستور العمل را مبیایان شخصی
گرفت و باذن و اجازه او مشغول شد که حجاز از معصوم باشد یعنی سلسله فقر
و ولایتش متصل معصوم باشد و الا پیش خود مشغول شدن فایده چندانی

نخواهد

نخواهد داشت بلکه از شر شیطان و وسوسه شش این نخواهد بود دیگر آنکه در
طریق معنی و آخرت آثار و علامات چند است مثل راههای دنیا که راه رفتن
زحمت کشیده میثناسد و میگذارد اگر خود سر شخص حرکت کند باین علامتها
و میگذرد ولیکن شخص نمیتواند داد بلکه بغلط می افتد و شخص آثار خضر ازین
نخواهد داد مولوی روحی فرموده قدس سره العزیز آنرا می که بارها توفیق
بی قلا و وزان داشته آنرا که ندیدم سق نوبیچ همین مرتبهها ز رهبر بر
میچ و وجهه دیگر ابراست که اگر شخص تنها بدون بهره عشق حرکت کند بسبب
جاهلی و ضرورت راه را با انعام نمیتواند بی سپر کند و از ناک و بومی افتد و اما
اگر در قدم شخص بزرگی باشد همت کامل مکل او همراه است در پیقی و بالا ازین
و مهالات حفظ میکند سالک را چو فرموده اند الرفیق ثم الطریق خواهی لسان
الغیب فصل فرموده مقام امری پیش و رفیق شفیق کرم مذاق مبستر شود
توفیق در بیخ و در در که تا این زمان ندانستم که کبهای سعادت رفیق بود
پس اگر خدمت چنین شخصی بخت باری کند سالک را و مشرف کرد و مبیایان
شهر که در صحبتش آسیر اعظم جان و دل بافت میشود بیک توجه مرزانه شخص را
از حیض عالم طبیعت باوج اعلی علیین عالم روحانیت و انسانیت نسیب
و تربیت میکند تا اقام مسر و جود نافر سالک باین که بپای بهره عشق بر نخورد
ندیل بطلای و اسمر پاک نمیشود که غنیمه باز و زینت بزرگان و نایب پادشاهان

کرد و پس از آن خود کامل و تربیت تمام سالک را زهی مینامند و داخل سلسله
 الذهب میشود این یک وجه سلسله الذهب است که تا سالک را از جمیع عیوب
 نفسانی پاک و مذهب نکند و از داخل در سلسله نمیکند و از خود نمیشمارند
 از این جهت است که از عهد حضرت معصوم علیه السلام الحال هزار سال
 میخا و از این رشته از میان سلسله های معتبره ضرر و ولایت محفوظ مانده است
 و شیعه و سنی مخلوط نشده بخلاف سایر سلاسل از قبیل کبلی و نقشبندی
 و شطاری کلاً از شیعه و سنی مخلوط شده که تشخیص نمیتوان داد و این سلسله
 الذهب از شیعه خالص است اگر چه بعضی در احوال بعضی از ایشان از قبیل
 جناب شیخ جنید بغدادی و جناب شیخ سعدی و جناب سید نور محمد و
 جناب شیخ روزبهان و دیگران از ایشان نسبت تستر داده اند ولیکن محظ
 غلط است چرا که ایشان از شیعیان خالص الولا و صاحبان بصیرت بنوری و
 الهیه هستند و شخص بصیر هرگز بغلط نمیرود و در جاه خیال و طبیعت نمی افتد
 و حقرا از باطل تشخیص میدهد چرا که کور نیستند که کوران را متابعت کنند
 اگر ایشان در تعریف خلفاء ثلاث مخفی سر زده است محض نقیه بوده است که
 جان و مال خود را حفظ کند تا در شریستان خویشوار و وجه دیگر سلسله
 الذهب این است که مأمون الرشید از حضرت مولی الجن والانس علی بن ابی طالب
 الرضا علیه السلام خواست کرد که در رساله بجهت دستور العمل او مرقوم

بکرم در طب و معالجه امراض و دیگری در فقه و آداب شرعیه فرعیه پس از آنما
 یکی را حضرت طب الرضا و دیگری زافعه الرضا نام فرمودند زافعه مطبوع
 مأمون کرد بدین امر که هر چه در باب طلا بنویسند پس از نویساندن بذهبیه
 معرفی کرد بدین سلسله ضمیمه از آن حضرت بود معروف بذهبیه کرد
 وجه دیگر سلسله الذهب این است که عمل اکبر که عبارت از تبدیل اجسادنا
 معدنیه است بذهب و فقه که آنرا حضرت امام ائمه الثبوت فرموده همواره در
 سلسله بوده است مثل جناب شیخ ابوالفاسم جنید و جناب شیخ ذوالنور
 معری و دیگران از مشایخ و بزرگان صاحب این عمل بوده اند و بر و زسیا
 از ایشان کرده است و هر یک از ایشان مثل جناب جابر بن حیان صوفی رحمه
 رساله ها در این عمل دارند و هر یک طریق خاص خود را خد معنای و تربیت حجر
 ذکر کرده اند اگر چه در جمله اختلافی در مشق صغوی دارند ولیکن بالمال واحد
 مثل طریق نبیاء علیهم السلام چه در آداب شرایع آنها وجه قواعد حجرات
 کلاً بر وجهی اصل واحد فافهمه و اغتم و کن من الشیء اکبر بدان ای برادر باهوش
 و تمیزی که خدا یک است لا شریک له و واحد یکنا طریق مستقیم او یک است
 اگر چه الطرق اللطیف بعد انفاست بخلاف بق فرموده اند یعنی راه بسوی خدا بعد
 نفسهای مردم است ولیکن در قرآن خفغالی میفرماید و لیکن وجهه همواره
 یعنی از برای هر یک طریق مخصوصی است خفغالی بر با ذراته آنست معلوم میشود

که جمیع طرف که در میان طوایف بقا دم مقرر و معمول به است بلکه طرفی و راه
 و روش هر یک از افراد ناس شعبه و رشته های چند است که بیک حقیقت راجع
 است چرا که جریان آب در حد و لها و نهرها حتی غدیر و کوه های عالم جمیع
 از بحر اعظم است لا بد در هنگام رجوع کل آنها در بای محیط بر میگردد و باین
 کل شیء به جمع اصله پس چون صدور کل اشیا از حق است بواسطه نوریا
 او جل مجدده که مستحق مثبتیت مطلقه است که فعل او حق تعالی است و صادر
 از نفس ذات است بدون واسطه بخلاف اشیا که صادر از حقیقت بواسطه
 فعلش که نور مثبتیت است قال المعصوم علیه السلام ان الله خلق المشیبه
 بنفسها و خلق الاشیا بالمشیبه یعنی حق تعالی خلق فرمود مثبتیت را بنفس خود
 و خلق کرد اشیا را بسبب مثبتیت پس جمیع اشیا عالم از ذره بیضاء تا ذره
 بیقدر کلا طرا مراتب نور مثبتیت و مخلوق حق تعالی بفعل اوست که مثبتیت
 و هیچ چیز از حیطه نور مثبتیت خارج نیست بل محالست که چیزی در عالم با وجود
 شود که مثبتیت حق تعالی تعلق با او نگرفته باشد پس چنانکه در اشیا و ظهور
 آنها بنور مثبتیت است لا بد رجوع آنها هم بنور مثبتیت الهی است که انرا حقیقت
 محمدیه مبینا مند صلوات الله علیه و آله قال الله تعالی الا الله بصیر الامور
 یعنی آگاه باش که بسوی حق تعالی میگردد و میرسد جمیع امورات پس جمیع انبیا
 و جمیع امتها و مخلوقات تابعه آنها الی القیامه راجع باصل خود اند چنانچه تا شیء

و ظاهر

و ظاهر از ویند مولوی معنوی روحی میفرماید در مثنوی کافر و ترسای یهود
 کبر و مغر سمله زار و سوی آن سلطان الغ در بنیقام اگر کسی بگوید که وجود کل
 از کفره و فتنه و غیرها از مخلوق حتی اشیا خسیسه کونیته چگونه ممکن است
 که بحق تعالی جل مجدده راجع باشد جواب عرض میشود که حق تعالی را اسماء چند است
 که کلیه آنها را اسماء الحفی مینامند و آن بیست و هشت اسم کل است که
 هر یک اسماء جزئیته بسیار بیشمار در تحت آنها موجود است و هر اسمی مرتبه
 یک نوعی از انواع موجودات مکانیه است که آن نوع را مربوط آن اسم میگویند
 که ترتیبش را و است پس جمیع کل انواع را با اب انواع است تحقیقا مثل نبات
 آنها و رجوع ارباب انواع برتبا لا را با است که نور ذات حق تعالی باشد پس کل
 اشیا شریفه و خسیسه حتی حیوانات از برای آنها حشر و نشر و معاد و احکا
 معادیه ثابت است قال الله تعالی کابدا که تعودون و ابضا قال عز من قائل
 و اذا الوحوش حشرت یعنی چنانکه خلق کرد شما را و موجود کرد عود میدهد
 شما را و هم چنین فرموده در وقتیکه و حتیها یعنی حیوانات حشر کرده میشود
 مولوی روحی فرموده ارجو بشنید نور افتاب سوی اصل خویش را مدانشنا
 فی زکلتها برور تکلی بماند فی زکلتها برور تکلی بماند این جواب بنظر اول
 جلیل است اما بنظر ثانی دقیق عرض میشود که از برای حق تعالی در وصف کلیه
 قهر و لطفت است که ناره تعبیر شده است بعلین و سبحین و ناره تعبیر شده است

بید بجز بد بگیری و ناره تعبیر شده است بنار و نور و ناره تعبیر شده است
 بد دنیا و آخرت و ناره تعبیر شده است بهشت و دوزخ قدرت کامله حق
 تعالی تعلق گرفت مخلوق کردن خلقی که مرکب باشند ازین دو وجهه و درین عالم
 مملکت تربیت شوند و در آخر پس از تکمیل و حصول مقصود که معرفت حضرت
 پروردگار است هر یک رجوع باصل خویش نمایند پس رجوع اشیاء لطیفه
 شریفه کلاً باصل نوری خود است و رجوع اشیاء کثیفه و طبیعه هم باصل کل
 ناری خود است کل شئی بر جمع الی اصله و صاحب ولایت کلید چون کارخانه
 الهیه را و تکمیل و خلق را به پروردگار خود تکمیل است باذن حضرتعالی مرتبه
 جهته است و تکمیل کل از دست و رجوع کل با دست در زیارت جامعه فرمود
 و ایاب الخلق الیهم و حسابهم علیهم یعنی رجوع خلق بسوی ایشان است که
 حضرت خاتم و ختمیون علیهم السلام اند و حساب خلایق با ایشانست و
 حضرت مولی الموالی امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید لو ثبت لی الوسایط
 حکمت اهل التوریه بتوراهم و اهل الانجیل بانجیل و اهل القرآن بقرآنهم یعنی
 اگر در ثانی بناخته شود از برای من مسند حکم ذلک هر آینه حکم خواهم کرد اهل
 توریه را بقواعد توریه خودشان و اهل انجیل را بقواعد انجیل خود و اهل قرآن را
 بقواعد قرآن خود این است که کتب مسمویه را تمام در حین تولد در حضور حضرت
 رسول خدا صلی الله علیه و آله آنحضرت خوانده حتی قرآن نازل نشده را سبحان
 الله

ازین شان و منزلت و تبارک الله ازین جلالت که حضرتعالی با ایشان عطا فرمود
 روی نشد از سر علی کس آگاه زیرا که نشد کس که از سر آله بک ممکن و این همه
 صفات واجب لا حول و لا قوة الا بالله پس واضح و محقق کردید که طریق
 کل اشیاء بک است اگر چه غیره قنای باشد پس اختلافات از مراتب است و دخل
 بحقیقت اشیاء ندارد که واحد است من جمیع الجهات و الحقیقات غارقی کوه
 عباراتنا شقی و حسنات واحد و کل الی ذلک الجلال بیشتر یعنی عبارات ما
 و بسیار است و حسن تو واحد است و کل ان عبارات و عنوانات مختلفه بسوی
 این جمال واحد بکنا اشاره میکند و راجع میشود پس ذکران دستور العمل سابق
 عرفانی شده است مگر از برای کسی که در طلبی پیدا کرده بخدا خواهی و مقام خدا
 جویی آمده دلش فی خفیا را از و خدا را بخواد همین قدر که باذن کاملی مشغول
 بعمل و یاد خدا کرد و خورده خورده نور ذکر آلی در باطنش اثر میکند و از مقامات
 معنویه غیبیه علی التدریج مهمت پیر عشق گذر میکند و صاحب معرفت نفس خود
 میگردد که در واقع عین معرفت رب خواهد بود چرا که معنی معرفت رب بر جو
 بجز ذات قلب است یعنی اطوار سجد قلبیه پس از طی از اطوار اربعه نفسانه
 که مستی است با تارة و توامده و ملهمه و مطهره و در بن مقام معرفت کلیه
 تفصیلیه الهیه بجهت سائلک حاصل میشود بدلیل من عرف نفسه فقد
 عرف ربه یعنی کسیکه بشناسد نفس خود را پس بتحقیق که شناخته است رب

خود را زیرا که معرفت نفس با الیهان والیقین عین معرفت ربست چرا که معرفت
 رب نیست مگر بسبب برخورد بنور قدس الوهیت اوجل مجده و این نور الهی
 در مراتب قلب سالک بتدریج جلوه کر میشود در هر طوری و معانی بر تکی^{مخصوص}
 که عارفان دانند اول نور سفید و آخر مرنبه اش نور سیاه است که جناب
 شیخ شبستری رحمه الله از آن مقام خبر داده است بقولش سیاهی کربه یعنی
 نور دانست بیتاریکی در آن آب حیات است چو مبعده با بصیرت زیادت کردد
 بصیرت دیدنش ناریت کردد و این نوار رنگارنگ در حقیقت از باطن نفس
 سالک بروز میکند با مرتب او معلوم میشود که رب زاجای دیگر بغیر از قلب
 مربوط نیست که از آنجا نورش طلوع کند بدلیل لا یسعی ارضی ولا سماوی
بل یسعی قلب عبدی المؤمن پس میباید دانست که انوار تجلیات بحسب کثرت
 و جزئیات لا بدناهی غیر معدود است بکرة و اصیلا بر سالک وارد میگردد
 یعنی هر صیغی بصیغ دیگر و هر شامی غیر شام دیگر ولیکن آنها بر حسب کثرت
 چهار مرتبه دارد که انوارش بچهار صورت بجهت سالک تجلی میکند که آنرا تجلیات
اربعه میخوانند که در نزد اهل معرفت تعبیر بچهار جام و سیاه پرازی شده است
 که هر یک را خاصیتی مخصوص است در باطن سالک اما تجلی اول تجلی ناری است
 که عبارت از جام اول است که از باطن و لایبت بهر عشق سالک میدهند چون
 درین مرتبه سالک خام است و هستی او قوی است لهذا این جام می باطنی مهم

در کمال حدت و نندی و دیشی بل نفی و افراس است از برای آنکه هستی سالک را کرامتا
 و مضحک کند گاهی بصورت قهوه گاهی بصورت نار ترش گاهی بصورت چاق
 گاهی بصورت شراب تلخ و غیرها بجهت سالک ظاهر میشود چنانچه خواج
لسان الغیب فراقه س متره میفرماید شراب تلخ میخواهم که مرد افکن بود زود
در جای دیگر فرموده آن تلخ و شراب که صوفی ام الحیا نشن خواند ایشی نشا و
من قبله العذاری و ما ذام که این جام می قوی اول که تلخت بسالک نرسد
 هستی بشری را که عبارت از کوه بر سکه نفسانی و جبل اتیت است باطناً
 شکسته و منکد نگردد و طمطراق ناثبت او که گفتن انا و لا غیر نیست که آن
 صفات ذمیمه نسبت به شیطانیه است مضحک نشود پس در هر کجا که بزرگان
 حرفی از جام نفوش گفته و سخن از بن مفعولات بر لسان رانده اند مقصود کلیه
 ایشان از خبر دادن از بیفهام اولست که آنرا تجلی جلالی هم خوانده اند که نور
 بسبب حدت ناریت دارد و هستی سالک بحض برخورد با این نور نارسفت
 محرق میگردد و مثل بز بر شدن ز مردم با چشم اضی فوراً فانی میشود بدلیل ان الله
الموقد التي تقطع علی الامته و این تجلی را تجلی ناری خوانده چرا که آنرا جلا
 مطلوب بشراتر جلوه کر میگردد و لازمه آن پیچودی و محو در آثار پروردگارا ست
 که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام محو هو مش در جواب کبیر فرموده که
 پس از آن محو معلوم بجهت سالک روی میدهد محو هو م عبارت از پیچودی

و مستغرق کردن در نور تجلی حقیقتعالی است بخوبی که سالک نه هستی از برای
 خودش دراز کند پس ز بروز تجلی و نه بجهت اشیا بلکه اشیا عالم کون را
 سراسر از ذره ای ذره درین نور تجلی مثل خودش مضطرب و لا شئی بیند و صحو
 عبارت از هشپاری پس از پیچود است که خود و اشیا را بجز نور حق نداند و نه
 بیند چه آنحضرت در جای دیگر میفرماید که ما را بیت شئی الا ورب الله
 ضیه او معدا و قبله هم در احادیث وارد است یعنی ندیدم من چیز بجز او مگر آنکه
 دیدم خدا را با او با قبل از او با بعد از او و در بنیام سالک هر انوری را که از نور
 در هر کجا که سرزند از حق میداند و فانی است بلا اختیار بقول لا مؤثر فی الوجود
الا الله عارفی گوید غیرتش غیر در میان نکند در لا حرم عن جملد اشیا است
 دیگری میفرماید که گزندت رسد ز خلق نریغ که نه راحت رسد ز خلق و نه
 از خدا دان خلاف دشمن و دوست که دل مرد و در نصرت و دست بلاک
 این مقام از منزلت اقدام رجال از اهل حال است چرا که بسبب مستغرق در اثرات
 نور و حدایت حقیقتعالی بسا هست که قوه تمیز و تمیز را از او بر داشته میشود
 با الکلیه زایل میگردد و نرفته اشیا شریفه و خسیسه یاک و نجس جلال و حرا
 نمیتواند کرد و اگر هست برزگان و توحه پیر عشق با او نباشد در این مقام در نیت هد
 نمود و این حالت را کمال خود خواهد فهمید و مباحی مذهب میگردد و از واقعین
 خواهد بود و اهل هلاکت است بلکه حال و مفضل هر دو خواهد بود متابعت او را

نشانید کرد مثل سید عبدالغفور جمهری که مردی حکیم و دانشور بود از نایب
 مرحوم ارحم الراحمین حکیم الحی حاجی ملا نادری سبزیاری بود و در معقولات
 با ضعیف هم صحبت بود و سمیت لغت داشت پس از آنکه بارقه از باطن استاد
 بوی رسید چنان زهر و با لاشد که از هستی او چیزی باقی نماند با اختیار میگفت
 خدا و بس باقی هوس چون از عالم نرفته به عالم جمع رفته بود و مستغرق گشته
 نمیتوانست نرفته خوب و بد را بدهد مدتها با امر مرحوم سیدی روحی فدا
 چه در حضور ایشان وجه در غیاب ضعیف با او در محاده و گفتگو بوده که غیاب
 مقام مقامی دیگر و غیاب زین نشاء نشاء دیگر و غیاب زین عفا بد عفا بد بیکر
 است که در نوب در بیجا مورث هلاکت است جواب میداد که کمال همین است
 و بس بالآخره خود را سوخت آتش و هلاکت شد و اما اگر توجه کامل میکنی
 همراه سالک باشد نمیکند که از واقفین گردد مثل ضعیفان با دکنات سخت
 او را ادب میکند و از صراط مستقیم نمیکند در محرف گردد و او در عاقبت مقصد
 اصلی میرساند خواه لسان الغیب فقرا قدس سره فرموده قطع این مرحله
 به هر چه خصو مکن ظلم است تیرس ز خطر کز راهی و هر کس بعنایت الهیه از این اول
 مقام و خطر گذشت از بنیادان عالم خواهد بود من بعد تجلی ثانی فعلی روی نما
 میگردد که آنرا تجلی نوری و فیض امنانی نامیده اند که بسا لک قابل عطا مابند
 و این دوم حاکم است که از مخاطبه غیب و لایب زلیه با او میرسد او را پیچود تو

مستغرق میگردد و اگر رقیقه از مستغرق را و باقی مانده ازین جام با الکلیه را
میگرد و سراسر عالم را با آثار مختلفه غیر مناسبه مترتب بر فضل واحد بیکسانی
و بی بدید و جمیع افعال را فضل واحد و منتهی بیک حقیقت فعلیه می بیند و هر
فعلی که از مرفاع علی در عالم وجود سر میزند از حق میدانند و فعل خود می بیند و
حالت در باطن باطن است به لا فاعله الوجود لا الله و در بی مقام نور فعل الهی
در باطن سالک جلوه کر میگردد و جمیع مملکت بدنش را مستغیر میکند و از تصرف
او میگیرد بگونه که با اختیار حرکتی در خود مشاهده میکند که سابقا نبوده آن
وجد میداند که مشابیهت با شکر بره دارد بخلاف جام اول که اثرش همین
بود که کرمی در باطن سالک ظاهر میشد که آن را تو اجد می نامند و این تو اجد
اول و وجد در ثانی از اثر شراب معرفت معنوی است که بسالک میرسد و
اثر از تشبیه بکرمی دل و حرکت و شکر بره کرده اند و این حس و حرکت عبارتست
جان نوی است که بسالک عطا شده است از برکت شراب ظهور ولایت که از
مخانه و مستقیم و بهم مثل با ظهور باور رسیده و این اثر را اهل معرفت حیات
ولایت مینامند که سابقا در سالک نبوده و بعمل حادث کرده مولوی
فخر اقدس ستره فرموده است در معنوی غیر آن جانی که در کا و و خراست
ادمرا حس و جانی دیگر است یعنی عوام کالانعام حس و جانی در خود خود
دارند اما انسان را نوع حقیقی یعنی سالک که بیاد میدهد و خدای خود سبک و

افزاده اند

افزاده اند جان دیگری با آنها عطا میشود که سابقا نداشته و از طریق عمل یافته
و لازمه این جان نواتارهای تازه نواست که از خاصیت جام اول و ناز و ناز
با طق سالک علی التدریج صورت مینماید گاهی بصورت بروف و لغات نوریه
بصورت انوار رصیده از قبیل ناره های فروخته و مشاعل و اسباب جریح
گاهی بصورت انوار ستوبه از قبیل کوکب و هلال و بدر ناقصه تمام نهار
بصورت خورشید و این آثار در بی مقام غالب در سینه و بین التوم و البظه
صورت مینماید بخلاف جام اول که آثارش در خواب خواهد بود و سبب آنکه
سالک برده بندارش که عبارت از هستی بشریت اوست در اول حال خواب
و سبب تجلی و جام اول رفتی پیدا میکند این است که غالب در خواب و گاهی
در سینه و بدنی آثار معنویه را مشاهده مینماید و در رسیدن جام ثانی نیز
مرفوع میگردد لا بالکلیه لهذا غالب در سینه و بین التوم و البظه و گاهی
در بظه که بیداریست آثار صورت می بندد و از بی مقام اهل معرفت خبر داده اند
با اصطلاحات خود از قبیل خط و خال و ابر و وزلف و گوشه چشم و گوشه
ابر و وزلف دراز و رخ و غیر آنها که تفصیلش لایق این مختصر نیست اگر میخوا
تفصیل این احوال را رجوع بر سالک عنقا نشیه فقیر نموده که بر حسب خواهش در
بزار در ایامی و دوست حقانی و رفیق صدیقی آقای میرزا محمد جعفر طبیب کاشانی
سلمه الله در بیان اصطلاحات اهل معرفت و دایره توحید نوشته ام و از

توانم این جام ثانی و تجلی نوری ظهور خضوع و خشوع و کمال رهبت و خشیت
 و حضور در سالک است بخلاف جام اول که بسبب شوق و حرکت بدو
 اختیار و بقا هستی نفسانی و عز و رفائی و هزلار عیب دیگر که مجمل عبارت
 از خای و نقصان سالک است و از بسطی می آید از ذریه یعنی تکلم بکلمات بلند
 که همه کوشی را تاب شنیدن نیست میکنند که پسندیده اهل شریعت و طریقت
 و حقیقت نیست بلکه ممنوع است از قبیل انا الحق منصوری و سبحانی ما اعظم
 شانی ابو زید بسطای که از روی سکر و بیخودی از ایشان سر میزند و با ^{مطلع}
 اهل معرفت بیفایا سکر ناقص و سکر ناقص مینامند و دلیل بر نقصان آنکه
 صاحب بر مرتبه بمقام کمال و سکر تمام که برسد خود منکر این مقام سابق
 خود میشود مثل جناب سلطان الفاروقین سلطان بایزید بسطای که پس از
 کمال خود و برخورد بقول سابق چنین میگوید محض معدرت در درگاه احدیت
ان قلت یوما سبحانی ما اعظم شانی فانا الیوم کافر محوسق و الا ان قول اشهد
لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و اشهد ان علیا ولی الله پس هر چه
 معرفت کامل تر شود برخورد بقصور امکانیه خود بیشتر و انقائ و شعور ^{لنت}
 معشوقانی زیاد تر میگردد و استغراق سالک در محراب جبروت و تقوی نهانند
 میشود و هوان از خدا طلب تخیر و سکر مینماید قال رسول الله صلی الله علیه
وآله و سلم رب زدنی تخیرا یعنی پروردگارا ز یاد کن تخیر مرا و درین مقام تجلی

تالیف روی نما بجهت سالک میگردد و این تجلی و جام سوم را تجلی روحانی بجا
 نامند که فوام و قوتش دخلی بخیلیات سابقه ندارد چرا که انوار صفات الهیه
 غیبیه در بنیقام جلوه گر میشود باین جهت او را تجلی صفاتی مینامند که سالک
 در بنیقام منصف بصفتان الله و مخلوق باخلاق روحانیین میگردد بدلیل
لا زال السید یتقرب الی بالتواقل حتی احبته فاذا احبته کنت له سمعا و
وبصرا و لسانا فیه یسمع و ینظر و ینطق و ینطق یعنی همیشه نزدیک است
 بنده بسوی من بخواه تا آنکه دوست میدارم او را و هرگاه دوست داشتم
 میباشم مرا و از اسمع و بصیر و دید و زبان پس بنده بی سماع میشود و بی بصورت
 نطق و بی قدرت یعنی سماع و سماع منست و بصیرا و بصیر منست و نطق و نطق
 منست و قدرت او قدرت منست اگر کسی گوید که لطیف با کتیف چگونه ^{شنا}
 میگردد تا چه رسد که یکی شود و آنکی صفات حق لطیف با خلق ضعیف که در
 اسفل سافلین طبیعت گرفتارند چه مناسبتی دارد که یکی شود و این فقره
 بعدن همان استوالیست که مفضل بن عمر الحنفی از حضرت صادق ^ص صادق الامین
بن محمد علیه السلام نمود بقوله کیف ظهور القیب المتخرج بخلق ضعیف
و کیف یطبق الخلق النظر الی الخالق یعنی چگونه میشود ظاهر شدن غیبی که ^{سج}
 شده باشد با خلق ضعیف و چگونه طاقت دارد مخلوق نظر نمودن بخالق
 آنحضرت ع فرمود لا مفضل علم ما صعیل است و سترها دشواری بعد از ^{لنت} لسان

اینکه توجیه بکنند از کسی مگر با اشاره و چیزی که میثنا سند شعبان ما بر حسب
علم و ادراک و معرفتشان که از برای ماست و دور باد کسی که روایت میکند
چیزها که نمیداند تا جائیکه میفرماید که شرا با زکریا از برای چیزی که وحی و وار
میشود بسوی تو پس تحقیق که متوال کردی از امر عظیم و حق یقین و زود باشد
که القاشود بر تو از این مطلب قول نقلی و آنچه نیست که گمراه شده است در
خلق کثیری مگر کسی که رحم کند خداوند از نا جانشیکه میفرماید بدان بدستی
که ذات تجلی فرمود از اسماء و صفات خود و او غیبی است ممنوع که امتناع از او
نمیشود باطن و پنهانی است که مستور نمیشود از چیزی لطیف است و مخفی
حال آنکه نیست چیزی اعظم از او وصف کرده شده است باوصاف خود
مشهور است آیات و علامات خود و معرفت است بظهورات خود یا مفضل
ظهور از دل درین و میانه خلقت امری عجیب و غریب است نمیداند او را مگر
عالمیکه خبیر باشد پس جواب از آنست که سابق همین است که آنحضرت علیه
السلام بمفضل فرموده ولیکن چون فهمش خالی از صعوبت نیست فی الجمله
اشاره در توضیح و بیانات غامضه آن میشود که آن دوست معنوی که
سألتهاست سر بر آستانه ولایت ایشان گذارده و زیاد از یک فرست
الادب مؤالیان را در دل پروریده و محبت ایشانرا بشراشده و زنده اند محرو
از بن ستر ولایت ایشان نگردد و بحول الله آنچه ادراک کند بمسئدین سلام

نمندی

برسانند و اغماض ندارند چه علم و ادراک معرفت مؤالیان را که عبارت از
عفا بد حسنه حقه و اخلاق مستحسنه حقیقیه است و چه عمل ذکر و فکر
مخصل معرفت ایشان را بهمان نحویکه شما را تربیت فرمودند و بهر دواد
شما هم دیگران را در صورتیکه طلب کنند محروم نفرمایند و اجر خود را از او
بخواهند بلی آنحضرت فرمود که تجلی کرد خفغالی بنور ذات خود از طریق اسماء
و صفات بدانکه معلوم است که هر جلوه و نمایشی لا محاله مرات نمایشی و محلا
جلوه میخواهد و الا ان جلوه محال خواهد بود پس نشان حقیقی که نور شعنا
حضرت خاتمه و حقیقون است صلی الله علیه و آله بهم آیین است سر با نما
حضرت احدیت گردید و مجرای اوصاف غیبیه با جمعها آمد که آنرا اسماء
و صفات اضافیه مینامند که هر یک حکایت از اصل خود میکنند که صفات
عین ذات غیب العیوب باشد پس آنحضرت بی نشان نشانی نیست الا همین نور
مقدس محمدی با بعضی که از جوه الهیه نشانی نیست مگر جوه این نور
مقدس که نشان و علامت است و هم چنین از قدرت او جل مجده و علامت
اراده او برین قیاس خواهد بود که تفصیلش در بیجا موضع ندارد پس چون انشا
صورت ظهور انسان حقیقت و نور محمدیست بلکه تمام اشیاء از ذره ناچیز
تا ذره بیضیه که همین نور مقدس است آیات و نمایشان خفغالی هستند بلکه
اشیاء بتمامها مراتب این نور مقدس است که در حدیث خلافت نور محمدی علی

التفصیل مذکور است پس لا محاله هر یک از اشیاء بقدر خود با هر ازین نور مقدس وصفات و خواهد بود این است که آن حضرت فرمود که حق تعالی ممنوع است یعنی بعباد حشر مخلوق اما خلق امتناع از او جل مجبه ندارد یعنی خدا با آنهاست بدلیل آنکه که الابصار و هویدرت الابصار و هو اللطیف الخیر و بدلیل و هو معک ایما کنتم یعنی درک نمیکند حق تعالی را بصورت دیده های مخلوق ضعیف ولیکن حق تعالی درک میکند دیده های خلق خود را و او با آنهاست در هر جا که باشید شما و فرمود آنحضرت که حق تعالی باطن و پنهانست از شما اما مستور نیست که خلق از او بجزیر مانده یعنی از شدت ظهور چنین بی نماید که پنهانست مثل آنکه ماهیهای دریای محیط جمع گشته که از بدان خود بنوا تر شنیدیم که آبی در عالم هست که محیط جماعت و حیات ما ازوست پس چرا ما از آن بجزیر مانیم بیاشید تا بر روی از و با جزیر کردیم بجزیر و آب از اطراف روان شده در عین آب حرکت داشتند و بجزیر بودند و القافی بجا به حیات خود داشتند در کمال جبریت جسیخ میگردند تا آنکه بیک ماهی بپیر کهن سالی رسیده طلب خود را اظهار نموده بایشان دلالت کرد که غیر از آب در محیطه دریا نیست او محیط جماعت و ما محتاط او بنیم علم جزئی ما بذات و صفات او محالست برسد مگر بوجهی میباشد دانست یادید که غیر آب دیگر چیزی نیست اگر نوا شنیدید غیر آب من بمانید من میتوانم از ایشان نشان بنما دم ازین مثل حکیمانۀ عارفان

بسیاری از مطالب مخفیۀ در معرفت الله بدست طالب می آید و فرمود آن حضرت که حق تعالی لطیف و مخفی است از خلق و حال آنکه اعظم از او جل مجبه در عوالم غیب و شهاده نیست چرا که متصف است باوصاف خود و مشهور است بایات خود و معرفت بظهورات خود یعنی سراسر عالم کون از ذره تا ذره مظاهر ذات و صفات الهیۀ اند در هر جا هر خبری ازوست و در هر کس هر اثری از اوست بدلیل الاحول و لا قوه الا بالله العلی العظیم یعنی نیست حول و قوه قبض و بسطی در عالم از برای اشیاء بطور عموم و از برای انسانا که اشرف مخلوقاتست بطور خصوص مگر آنکه از خدای بزرگست نهانست انکه بعضی از مخلوق مظهر صفت قهر او بند و برحق دیگر مظهر صفت لطف او جل مجبه بدلیل ماریت از صیت ولیکن الله روحی یعنی نینداختی تو ای محمد صلی علیه و آله در زمانیکه انداختی تو نهر را ولیکن حق تعالی انداخت نهر را پس این میانان مشخص و واضح شد که جمله اشیاء کونیه مظهریت دارند و تمام ایشان و صاف اضافیه خالق خود اند کل بحسبه چون انسان اشرف مخلوقات بروز و ظهور و صاف الهیۀ در او زیاده از سایر اشیاء است و هم چنین در میان طوائف بنی آدم سلسله انبیاء و اوصیاء و اولیاء مظهریت کامله و مراتب جامعۀ دارند و باوصاف الهیۀ اضافیه متصف اند من حیث الکمال چرا که کامل افراد انسان و انسان جامع کامل ایشانند و ما بنی افراد

انسان اند در واقع نه انسانند بدلیل لیس کل من قال بولا بنما مؤمننا بل جملو
انسا المؤمنین و حضرت امام محمد تقی در زیارت جوادیه خود که حضرت موسی
علی بن موسی الرضا از زیارت کرده اند علیهم السلام چند شعر عربی درج
فرمودند یکی از آنها که مناسب مطالب ماست اینست حق متی بظهور
الحق المنیر بکم و الحق فی غیرکم واج و مطموس یعنی تا زمانی که ظاهر شد
حق تعالی که منیر هر نور است بواسطه اشخاص شما که معصومین اند و حق
در غیر شما ظهور دارد اما بسبب ضعف مخلوق آن نمایش نهره و مندرست
پس جهت جامعه مخصص با انسان کامل است و این کمال انسانی بتدریج در
نشأ دنیا و به مبداء تحصیل شود زیرا که مزرعه آخرت است پس بدین
العمل عرفانی سابق ممکن است که انسان جاهل کامل شود و متصف بصفت
الهیة و متخلق باخلاق روحانیین گردد و با وصف ضعف بشریت خورد
خوردگی تکلیل نموده آینه نمایش نبوت و مظهر حق صمدیت آید و بعد الکمال
ناقصین را بمراتب معنویه تحصیلیه ذاتیه خود مبداء رسانند قال موسی الرضا
اهل المؤمنین علیه السلام خلق الانسان یا نفس ناطقه ان زکیها بالعلم
فقد شابهت جواهر اوابل علقها یعنی حضرت موسی میفرماید خلق شده است
انسان صاحب نفس ناطقه اگر پاک و کامل گرداند او را تحصیل علم و عمل پس
بصفت شباهت پیدا میکند با جوهرهای اوابل خلقت خود یعنی شبیه بعد

اولیه خود بهم میرساند که موجد است و آن حضرت در جای دیگر فرموده لیس
العلم فی السماء بهیط الیکم ولیس فی الارضین یصعد الیکم تخلفوا بالاخلاق
الروحانیین بظهور که یعنی نیست علم در آسمان که نازل بشود بسوی شما و
علم در زمین که صاعد و بلند شود و برسد بشما پس مخلق باخلاق روحانی
بشود ظاهر میشود از برای شما پس مبداء است جان داد و دریا ضیعت کسبنا
جانی رسید و الا همیشه در ناز و نعمت بودن و نفس پروردن مانع از حصول
کمال سالک است غایبی فرموده ناز پرورده تم نبرد زاه بدوست عاشق
رندان بلاکش باشد سیدی روحی فان تراب تربته المختص بزاز میفرماید
من نه از فضل و خرد خود بخود بر دم زاه عشق و دردم تا این درجه تو دادند
و در این مقام که سالک طریق نابض باخلاق روحانیین آمده متصف بصفا
اضافیه گردیده مستعد تجلی یابح که آنرا جام چهارم در طریق معرفت مبداء
میشود و جام چهارم را جام کافوری مبداء مند که محض رسیدن بسالک الیقین
بجهت اودست میدهد چرا که با کلیه عطش و التهاب از فروغی نشانند
از ارم و استراحت و آسایش و فرج بعد از شدت بجهت سالک روی میدهد
و تفصیل این اجمال آنستکه انسان مرآت است از خلاصه چهار عالم بدین دارد
که از لطایف آب و خاک و هوا و نار است که عناصر اربعه باشد مستی با آنهاست
سفلیه که متصرف است در آنها فلك و فلکیات که مستی به آباء علویه اند

و کلیه و مجموع آباء و اقیانوس در نزد اهل عرفان مستی بعالَم ملک است خلاصه
 از عالم ملک بدن انسان است و نفسی دارد که خلاصه از عالم ملکوت است
 عقل روحی دارد که خلاصه از ذروه اعلی و اسفل عالم جبروت است و ستر می آید
 انسان که از انوار عالم لاهوت است و این بدن و نفس و عقل و روح و ستر که
 از عوالم اربعه مذکوره است عبارت از مراتب اربعه انسانی است که بمنزله
 ارکان اربعه اصلیه این مرکب است که مستی با انسان است و ظهور این ارکان از
 ذات خفیه عالی جلت عظیمه میباشند بواسطه مثبت و ظهور مثبت از ذات
 بنفها یعنی بلا واسطه بنفس اوست قائم و اعظم و کن من الشاکرین پس عالم
 لاهوت ظهور عالم ذات است و عالم جبروت ظهور عالم لاهوت است و عالم ملکوت
 ظهور عالم جبروت است و عالم ملک ظهور عالم ملکوت است که هست ترین از کل
 عوالم و اسفل سافل است و در سترش آموزش و تخفیه از عوالم موجود است
 پس عوالم کلیه الهیه پنج است که آنها را بلسان اهل معرفت حضرات خمسه
 مبنی اند که چه افراد انسان همگی از این عوالم و مراتب خمسه با بهره اند و لیکن
 و نصیب انسان کامل بیش از سایرین بود عیبی جزا که خلیفه الله است و خلیفه
 از کالات مستخلف خود با بهره خواهد بود و ظهور کالات الهیه تفصیله عبارت
 از وجود عوالم کلیه و حضرات خمسه است که هر یک بعنوانی مخصوص حال
 ربّ موجودند از آن جمله عالم لاهوت که فوق کل عوالم است بمنزله مراتب

مراتب

مراتب نامی حضرت خامس است که عالم غیب لغیب ذات بحت و صفات ذات
 عینیه اوست جلّ مجده که تعبیر وجود الحق هو الله شده است و عالم جبروت
 که در تحت لاهوت واقع است مراتب نامیش حضرت لاهوت است و صفات
 اضافیه از آن علم اضافی و قدرت و حیات و سماع و کلام و غیر ذلک بالتمام
 حکایت میکند و عالم ملکوت که در تحت جبروت واقع است مراتب نامیش
 حضرت جبروت است و مظهر افعال الهیه و عالم ملک که در تحت حضرت ملکوت
 است مراتب نامیش اسرار ملکوت است و مظهر آثار الهیه پس حضرات خمسه
 مذکوره من حیث المجرع بمنزله انسان است ذی مراتب که آنها عالم کبیر و انسانی
 کبیر گفته اند و همگی انسان موجوده در عالم کبیر را انسان صغیر نامیده اند
 و این انسان صغیر بر حسب تکوین خلاصه و لطیفه ایست از کل عوالم کلیه
 الهیه که در قوس نزول از عالم آله بعالَم خالق آمده است و بر حسب تشریح
 و آداب عالم و صورت در قوس صعود عروج نموده بر از رخ لاحقه نشسته است
 بر طبق بر از رخ سابقه تکوینیه بی سپر نموده تا آنکه به نهایت مقام انسانی
 آمده چنین انسانی را که مجموعه کالات و مظهر اسم الجماع است انسان کامل
 میگویند چون کالات حضرات خمسه با جمعها من حیث الصفوة و الخلاصه
 در انسان کامل جمع است لهذا عالم کبیر در باطن اوست بدلیل قول امیرالمؤمنین
 و برهان العارفين عليه السلام والثناء والتحمية و ذات ذبک و طائفة

و ذات منک و ما نشعر وانت لکتاب لبین الذی با حربه بظهر المضمر
 از نعم آتک جرم صغیر وفیلت انطوی للعالم الاکبر آنحضرت مبین و ابدا
 تو در خودت موجود است ولی بصیرت دیدن آنرا نداری و دردتو از باطن است
 و شعور نداری و تو کتاب ظاهر آنچنانی هستی که معروف و عباداتش جمیع معتقد
 و بنیهای اشکار و بگردد ای امکان میکند تو که جرم صغیر کوچک هستی و حال آنکه
 در تو عالم بزرگتر از جمیع عوالم پنهان و پدید شده است پس انسانی که بصیر
 و عارف بجغایق باطنیه خود گردیده بتحقیق عارف برت خود آمده بدلیل من عرفت
 نفسه فقد عرف ربه و چنین انسانی بقوت نفسانیته خود متصرف در ملک و
عوالم غیبیه و شهودیه است لهذا عارفی فرموده که تو خواهی هم نشین با خدا
 روشنین در حضور اولیا و چنین شخص کاملی میتواند سایرین از افراد انسانها
 از جمله جهالت و بیخبری بسرفزل هدایت و برتری برساند نه مرنا شایسته از
 خدا بیخبری که از خودش و اسرار و منظومه در خودش خبر ندارد تا چه رسد که از
 خبری داشته و از نقایص بشری بیخبر است و بانوار الهیه غیبیه و شهودیه
 آراسته باشد لهذا مولوی صفی قندس ستر فرموده ای بسا ابلیس آدم رو که
 پس بپردستی نشاید داد دست که بظواهر آدمی انسان بدی احمد و بوجهل
خود بکسان بدی پس بدان برادر باهوش و تمیز بجای عمر بزرگه این مرزبان
 و کالات انسانیه از برای حضرت معصوم علیه السلام بالذات حاصل است

و از برای غیر معصوم بواسطه حضرت او و متابعت تامه کامله با و حاصل
 پس معصومین دارای ولایت و خلافت کلیه الهیه هستند و اولیاء در
 عصر دارای ولایت و خلافت جزئیه هستند و بسبب تقابل معصوم و ناسی
 با ایشان از ایشان شده اند بدلیل التماس متا اهل البیت و المقداد قدسی
 حضرت معصوم علیه السلام در باره غیر معصوم که قبول ایشان شده است فرموده
 سلمان از ما اهل بیت است و مقداد پاره از من است و در جای دیگر فرموده
 من نشیه بقوم فهو منهم اما اگر نشیه ظاهری بشود تنها بصورت ایشان محض
 تلبیس و کارش ندانین میشود که حقتعالی فرموده الذی یوسوس فی صدور
المرجئه و الناس یعنی آنچنان کسیکه وسوسه میکند در صدور و سینه مردم
 از طایفه جن و انس و کار ایشان کراهی مردم است و اگر نشیه ظاهری و باطنی
 مرد و از برای انسان با معصوم حاصل شد از انسان کامل معینا مندی پس تجلیا
 اربعه زاکه سابقا عرض کردم هر یک از آنها از مرتبه از مراتب ربه باطنیه
 انسان کامل در المقامات در سلسله ظاهر و هویدا میکرد و در واقع
 و نفس الامر تجلی در باطن سلسله حقیقت بواسطه والیان مسند ولایت
 و جزئیه که وسایط فیض حقتعالی از لا بوده و با دید میباشند پس تجلی آناری
 آثار ملک انسان کامل است که بسلسله با در و شوق بصورت جامعی تلخ و
 عطا میشود و تجلی فعلی ثانی از افعال ملکوتیه نفسانیته انسان کامل است که عطا

بسالت میشود و تجلی ثالث صفاتی از صفات جبره تبه عقلیه و روحیه انشا
 کامل است که بسالت میرسد و تجلی رابع ذاتی از انوار ذاتیه انسان کامل است
 که بسالت عنایت میشود ملخص کلام آنکه آنچه در سیر باطنی نفسانی بسالت ^{سد}
 از نشاءات عوالم کلبیه الهیه و حضرات حسمه سابقه کلا طرک از باطن فیض
 مواطن انسان کامل است که علی التدریج بسالت طالب میرسد در واقع باطن
 بزرگان بمنزله تجریت مواج لا ینبأ فی هربک از طلب بقدر بسکتی به بهر
 عشق خود و بهیوستگی مجمل المین و لانیس بر حسب ظرفیت خود از نور ولایت
 باطنیه الهیه او بهره ور میگردند و بصورت جامه های چهارگونه در سیر باطن
 جلوه گر میشود و این نبوضات وارده بهر میزان هزار صورت نمایش و ظهور دارد
 که ادراک و تعبیراتش کاملاً حقیقه در قوه سالک نیست مبیاید لای الحضور
 خدمت بهر عشق که مراد اوست عرض کرده تعبیر را علی ما ینبغی بشود و فریاد
 و خورده خورده کامل و باخبر کرد در جزا که تعبیرات نفسیه دیگر و تعبیرات افا
 دیگر است بحکامات و مقشاهات دارد بطون عدیده چهارگونه بلکه هفت بل
 هفتاد بطن دارد بقدر لطافت سالک و شایستگی بیان میشود الحمد لله
 که از پیش خود تجلیات نفسانی و افعالت تعبیر شود بهیچین صورت ضلالت و کما
 و اشتباه خواهد بود از آن جمله طلوع انوار باطنیه غالباً بر سالک مستند میشود
 زیرا که نوریت که بمقتضای تجلی آثار نیست و نوری است که در خود تجلی ^{و است} انشا

و قدر

و نوریت که نور صفاتست و نوریت که نور ذاتست هر یک به یکی منته
 میگردد و اسباب توقف سالک میگردد بلکه گمان نور ذات میکند و در اول
 احوال خود را کاملاً می پندارد و خراب میشود غار فی فرموده مکذرا ز پیغمبر
 ایام خویش تکبیر که کن بر رخ و بر کام خویش و شخص سالک راه روزاد در
 حال مثال به بیضه مرغ زده اند که کالات جو حلی و مرغی در باطن او بقصد
 حقیقتی مندرج و مندرج و حصولش موقوف باسباب و از اسباب لازمه
 مقدم بر کل که بمنزله جزه اخیر و علت ناهمه است وجود مرغ تمام کرات
 خورده است که بمنزله پیر عشق است و بیضه وجود سالک را در تحت اجنه
 خود که ظل ولایت باطنیه الهیه اوست کرم میدارد و تربیت میکند و از
 درجات تربیت و کمال گذرانیده خورده خورده آنرا صاحب ولایت نسا
 ندانسته یعنی در باطنش پنهان بوده و از تصرف و تربیت بهر عشق ظهور پیدا
 کرد که اگر سالکها بهمان حالت بیضه کی باقی ماند و شخص بزرگی زیست
 کالی بیجهت و حاصل نشود بلکه فاسد و ضایع گردد یعنی بخامی و نقصان
 باقی ماند بلا بد بین و در هر الامر بین و غالب مخلوق در بن مقام بیضه ک
 باقی و کالات لایقه مرتبه انسانیه در باطن آنها با القوه بحالها موجود و
 ضلیت کامله نرسد چرا که بصاحب حدی نرسیده که بازاده و همت نشا
 تصرف در او کند پس خام ازلی و ناقص ابدی و جاهل سرمدی خواهد بود

جناب مولوی فقرا قدس سره فرموده پس گروهی نابزرگوارش و خام ناقصا
 سرمدی تو الکلام فبناء علی ذلک المقدمات معلوم و محقق کرد بد که حقیر
 خمسة کلیه الهیة باطنیه انسان کامل من الانبیاء و الاوصیاء و الابرار
 سلام الله علیهم اجمعین اشرف و اوسع و اكمل و ابسط و اعظم از حضرت
 خمسة کلیه الهیة است که محیط با انسان است چرا که سابقا عرض کردم
 که انسان کامل مخبیه عالم کبریاست و لطیفه آن عالم در او موجود است و
 واضحست که لطیف از کثیف اشرف و اكمل خواهد بود ^{بود} بهمین جهت باطن انسان را
 عالم اکبر نامیده اند وجهه دیگر آنکه سزایمانت و لایت الهیة را حضرتعالی
 بر سهوات و ارضین و کوهها عرضه و اظهار فرمود قابل حمل کردن نشد
 عجز کردند پس از امتحان آنها و امتناع از حمل آن انسان قابل حمل گردیده
 داری امانت معنویه سربیه و لایت الهیة آمد حضرت سید مجتهد علیه
السلام فرموده که انسان حامل بار امانت مظلومی است مجهول القدر
 قدرش زیاده از آنست که معروف و معلوم شود پس قدر انسان کامل را
 حضرتعالی میداند و پس و کسیکه صاحب بنیرتیه و عقلمت بدیهی است که ^{است}
 و اکل از ما سوی الله خواهد بود و ما سوی الله عبارت از عوالم کلیه غیر
 مناهیه است که بر حسب کلیه محصور و معدود است بمحضرات خمسة
 کلیه سابقه مذکور پس این حضرات خمسة خارجیه عنوانات چند نیست

از عوالم کلیه باطنیه انسان کامل لهذا مستی بعالم کبریاست و وسعت
 باطن انسان را خدا بتعالی میداند و خاصا انش حضرت رسول خدا صلی
 علیه و آله فرموده مثل هذه السموات و الارض فی جنب قلب المؤمن
فی هذه السموات و الارض یعنی مثال این آسمانها و زمینها در پیش قلب
شخص مؤمن مثل بیت پرست در بین سموات و ارض عارفی فرموده در
کرتن عالی پنهان شده ای بابست که حضرت صادق علیه السلام میگفت
ظاهر حضرت مولی الموالی را علیه السلام صورت انزعیه در حدیث
فرموده و باطن این میگوید که قوام صورت باوست باطن معنویه فرموده
و در باره آن فرموده است لا یعلم ما هی الا هو یعنی نمیداند حقیقت این باطن
معنویه را مگر ذات پاک حضرتعالی پس واضح کرد بد که انسان کامل را
الهیة مجهول القدر است و هیچ کس قدر و منزلت او را نمیداند مگر تعینا
الله عارف بحق او گردد و کسی عارف نخواهد شد که ظاهرا باطنانش به باطن
کامل کند و از نشان ^{حاصل} شود و حصول این مقام موقوف بزرگیه و تصفیة نفس
باغمال تشبیه عرفانیه مذکور و زبر این آداب و اعمال کسی عبور و در حجت
سلوک را بخورد نمیکند مگر آنکسیکه از لا با بهره و تضییع زمین ^{مانت} آرا
الهیة باشد و علامت آنرا اهل معرفت در طلب نامیده اند که بدون
احتیاز از قلب سالک سر میزند و همواره خدای را میخواهد و چنین کسی را

از و منقطع میگردد و حالش مثل شخص غریب در بحر خواهد بود که هر چه بر او
کس متوسل میشود بلکه بوصول محبوبش برسد و ابتدا عطش محبتش ساکن
نمیشود مگر خدمت پروردگارش رسیده تسلیم او گردد و تربیت شود و مهمت ^{نور}
او طی مقامات معنویه باطنیه را نموده تا آنکه صاحب تعلیمات اربعه مد ^{کوزه}
گردد و چنین کسی که قابل تربیت پر عشق آمد و آثار الهیه در باطنش از با ^{طن}
فیض موطن مرادش خورده خورده ظاهر گردد بعد عطشش و فرویل
بسوکش زیاده میگردد و غرض همل من مزید با اختیار از قلبش بلند است
و هر چه از صفاتی ناز و نعمتی بی اندازه از توجه پر عشق در عالم باطنش ^{ده}
و خوان نعمت الهیه در بزج انجان و دلش مدام کسرتده و ساقی ظهور و لا ^{یت}
از سخنان و سعیم رحیم ^{نکرا} مثل با ظهوری در بی و از اسفایت میفرماید و سا
از هر جامی محمود و مستعد جامی دیگر کند و این استعداد انوی نسبت با استعداد
اولی و نادر و هم چنین استعداد و عطش او در نزا به خواهد بود تا رسیدن
بمقامی که مستعد جام چهارم ^{کوزه} و این مقام چون خون القامات و محل تجلی نور
ذات است عطشش بلا نهایت و استعدادش بغایت لهذا عنایت بی علت
او را کفالت و بیوز ذات بخت او را کفالت میفرماید که سابقا عرض کردم و صا ^{صیت}
این جام بر الویقین و رضع عطش ذاتی سالک است فافهم و اعظم و کن من
الشاکرین لهذا این جام چهارم را شراب کافوری نامیده اند که مسکن ^{عیش}

سالک خواهد بود بالمره من بعد خود جام بخش و ساقی سالک و طلب الهیه
خواهد بود و از سخنان باطنی سر می خورد که بمنزله بحر است منشعب از بحر ^{نور}
ولایت موالیان اهل عصمت علیهم السلام ایشانرا اسفایت و کفایت میکند
و فساد ندارد چرا که نهرش متصل ببحر عصمت است و هر چه از او بکشد ^{کوزه}
ترویزاد تر خواهد شد جناب سید و الامجد غای قاسمده ما شفا قدس
سرع در باره مراد و شیخ خود السید قطب الدین محمد قدس سر و العزیز ^{لایت}
نامه خود فرموده اند برین میخانه حال او ساقی است کوز خورشید علی
اشراقی است و لازمه این مقام ملاقات جمال شمعنا است در باطن سالک
چرا که بهره از اشراق نور ذات با اوست بجز تجلی که آنرا تجلی ذاتی از پنجه ^{میواند}
والذات غیب العیوب بخت مبرای از اطلاق و تقیید و نسبت است به تجلی
و غیره اهل معرفت نسبت تجلی را بیوز ذات داده که حضرت صادق علیه ^{السلام}
انرا نفس ذات در حدیث بیان مشیت فرموده و این مشرب خاص مختص ^{است}
حضرت و معصوم خاصه شامله نزرکان و اجداد و مشایخ ماست که در ^{سلسله}
الذهب شیخ عرفانی فرموده اند و عنقریب ذکر اسماء مبارکه آنها و اولیاء
این سلسله را محض تقیید تبرک خواهم نمود درین رساله انشاء الله ^{تعالی}
سایر اولیاء در هر سلسله که هستند ذاتی این مشرب عرفانی معصوم ^{است}
غیب خوات نبوده و نیستند بلکه صوفیه سابقه معطالی قائل اند که ^{لایت}

منتهی بمفاسد عظیمه در عقاب ایشان میگردانند قبیل نجریه در ذات تشبیه
 و تعطیل و تعدد قدماء و نسخ و غیرها که کل آنها را جمع بکنند خواهد بود چنانکه
 حضرت موی امیر المؤمنین علی علیه السلام فرموده ذهب مرد صبیحی غیر نایاب
 عیون کرده بفرغ بعضیها فی بعض و ذهب از ذهب البینا الی عیون صافیة نجری
 بامر الله لانفا دلها یعنی رفته است کسیکه رفته است بسوی غیرها رفته است
 بسوی عیون و چشمه های نابالت غیر صاف که خارج میشود بعضی آنها در بعضی
 دیگر رفته است کسیکه رفته است بسوی ما رفته بسوی چشمه های صافی
 که جاری میشود بامر خدا تعالی و نفاذ و نسیق از برای آن نیست بدانکه عالم
 خدا تعالی را مقام نورانیت و الیایان و اودانی نامیده اند که فوق مقام فانی سین
 است که مقام روحانیت و عقلا نیت ایشان باشد که ناشی از امر است قال
تعالی یستلونک عن الروح قل الروح من امر ربی یعنی سؤال میکند تو از محمد
 صلی الله علیه و آله از حقیقت روح بگو روح از عالم مرتب ناشی است این
 عالم مرتب را عالم الهوت الهیه نامیده اند و عالم روح و عقلا عالم جبروت کنه
 اند و عالم نفسانیت و الیایان را عالم ملکوت نامند و عالم حیدانیت ایشان را
 عالم ولایت گویند که محل صورت انزعیه مبارکه و میکملهای توحید الهیه است
 و خدا تعالی محیط بکل قیوم جل آنهاست قال الله تعالی ان الله بکل شیء محیط
 بود بیان حضرات حسیه اهل معرفت که علی التعمیل عرض کردم تا آنکه معلوم

آن برادر عزیز و سا بر سلاک الهیه شود که تجلیات چهار گونه سابقه مذکور
 مبداء اش از کجا بوده و منت این بقرة علم معرفت اهل عصمت و شیعیان ص
 الولا ی متاسی با ایشان است ولیکن شهود این معرفت و رسیدن بان داخل
 بقول و معرفت علی خبالی ندارد بینهما بون بعد کبیر الارض و السماء مبنا
 پس از حصول در در طلب بجهت سالت مشغول بدستور العمل عرفانیه پیشتر
 کرد بلا طاعت کامل نموده تا از ادتش مورت ریاضت و ریاضت با عت شد
 محبت و منجز بمقام ولایت گردد و جمیع کالات بالقوه بهمانی او بالفعل شده
 مردی تمام داخل در عباد صالحین گردد و لایق خطاب مستطاب بالتبها
النفس المطمئنة ارجو الی ربک را ضیة مرضیه و داخل فی عبادی و داخل
حقیق اید یعنی نفسهای مطمئن شده رجوع کنید بسوی رب خود در حال لنیکه
 را حق هستید از حق تعالی و او هم جل جلاله از شما را ضیعت و شما مطلق
 و محبوب و مرضوق حق تعالی هستید قال عز من قائل قل انکم تم تجبور الله فاق
یحببکم الله بکوا ی محمد صلی الله علیه و آله اگر بوده باشید شما مخلوق
 که دوست دارد بد خالق خود را پس عنا بعت کنید مرا که محبوب خدا خوا صید
 شد پس اکبر و ولایت و محبت و الیایان دین جنان خاصیتی دارد که بجای ص
 وجود هر کس بر خورد او را از ذایقه از ادت و محبتت خارج کرده داخل در ص
 محبوبیت خدا تعالی میکند و هر کس را این عنایت شامل حال آمد از جنین تا

عصر خود و مطلوب خلق و مرتبی ایشان میگردد فا محمد لله على الولاية محمد
الله على الهلاليه مرجوم سیدی المخلص بزاز قدس سره العزیز فرموده چندی
بنیسان عشق حال دل خلق بر ایشان ماست یوسف مصری و هزاران ^{او} چند
فند این یوسف فتان ماست قصه کبیر و وحشید وکی سفره این
رستم دستان ماست تا که نظلمات جهان امدیر ما خضران چشمه جوی
ماست شور و علا لا بهمان افکنیم زان تمکین خدا که تمکدان ماست
بنکر این شعبده بس عجب ما همه زواونه چارزان ماست زاروی از جو
اوا جوی زار و بیست اینکه در انبان ماست مقدمه بدانکه سلسله
فرو ولایت که در نزد اهل معنی معتبر است نیست مگر عبارت از اهلین نزد
محمدی صلی الله علیه و آله در هر عصر و زمان که حبل پوزیه و ورشته معنویه
ایشان بدا بید متصل بحضرت معصوم باشد و این بستگی را اهل عقلا میپوند
معقول نامیده و اهل عشق سلسله نام نهاده که پیوستگی آن واستحکام خوبی
از بستگی با پیوند محسوس زیاده است بقدر شرافت معنی بر ظاهر و صورت بینه
انقطاعش مشکل تر از بریدگی پیوند ظاهر است بلکه محال خواهد بود بدلیل
من یکفر بالطاغوت و یؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی لا انفصام لها
والله سمیع عليم یعنی کسیکه کافر بطاغوت و مؤمن بخدا شد پس بتقصی متصل
برشته حکم و عروه الوثقی الهی شده است که ابدا انفصال و باره کی پیدا نخوا

کرد و انقطاع بجهت او نیست و خداوند شنوا و داناست وجه ناولی آنکه سکه
بلسله ولایت الهیه مؤمن و صاحب یقین آمد و از شرف نفس خود جهن گردد
و از شیطان مخفی دور شد بسبب قرب و بستگی بحضرت رحمن بواسطه اولیا
او حبل عبود پس بتجسس که بسلسله وثیق و ورشته دقیق و سببی بسته شده است
که منقطع نخواهد کرد بدا و این رشته عبارت از سلسله فخر محمدی است
صلی الله علیه و آله و سکه و نور نازل شده بآحضرت است که کشیده شده است
الاعلیٰ منه و انقطاع ندارد قال الله تعالی و اتبعوا النور الذی انزل معنیه
متابعت کردند نور انجمنانی که نازل شده بآحضرت است و این نور مقدس در نفسیر
اهل عصمت بولايت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام تعبیر شده است باین
بقای این نور مقدس محمدی علوی علیهما السلام بوجود حاملین این نور مقدس
است در هر عصر و زمان الی قیامت کبری هم چنانکه بقای اخبار رجال و حرا
محمدی الی یوم القیام موقوف بجمله اخبار است در هر زمان و مضبوط دا
سلسله زاد است تا آنکه یقین حاصل شود این حدیث از معصوم است و با
یقین کامل اخذ و نقل شود و علمه رجال که از فقهای اسلامیه درین عالمه علی
ظاهر می برود کار باقی مانده عبان ت از تعداد رجال است که صاحبان نقل
اخبارند کذلک در عالمه عزرائی باطنی هم که عبارت از عالمه معرفت الهیه است
تعداد رجال الهیین مضبوط و منظم و در کتاب و در آثار خلود معنویه ثبت است

واضعه از خود فقیر مناسب مقام بنظر رسید بعضی خوان میرساند که عبرت کبر
 و مورث بصیرت شونده از باب خود ستانی است بلکه من باب فاعل است ^{ربا}
 عقدت عیب باشد و فیکه با مرستی قدس ستره العزیز مشغول بار بعد از چهار
 گونه بودم شقی میدیدم در طبلان هستم وارد مکانی با صفا و بها کردیده ^{فصل}
 رفیع و عمارتی بغایت منبع بنظر رسید متوجه آن شده شخص بزرگی بر باب ^{بستاد}
 بود فرمود نواز رهبانان و از رهبانان دکان هستی و لیکن داخل درین بیت ^{نیش}
 کسی مگر باذن پس از حصول اذن فقیر را با دادند داخل شدم عالمی دیدم ^{نار}
 و اوضاعی بدیع و زیاده از ادراک و اندازه بیوفات متعدد مرا یکی از آن عمال ^{را}
 دلالت کردند نامه بر باب در مقابل آن شخص بزرگ روحانی ساکن در آن مجلس
 ایستادم که با همراهمان بقیه عطا فرمودند از مناظره آنجمالی و ملا حظه آن
 جلال و جبروت و احوال خالق دست داد که هنوز نشانه آن در کلام فقیر ^{بود}
 است و هر وقت بنظر می آید احوال منقلب میکرد در خلاصه پس زنده فی القفا
 بقیه و فرمودند که ما دفترى داریم که اسماء اولیاء در آن ثبت است اگر تو
 هم از ایشان هستی از ما خواهی بود و داخل در پی معنی ولایت ما خواهی شد الا
 فلا دفتر خود را خواسته ملا حظه میفرمود ورق ورق بدقت نظر فرمود ^{فهم}
 در کمال توجه مراقب بود میدیدم جمیع اسماء اولیاء طوایف بنو آدم است نقد
 ورق زدند که فقیر فریب بیاس و متر لزل کردیدم که شاید نام فقیر در اینجا ^{باشد}

۱۴۰
 و در میان حاضرین منفتح کردم ناگاه بعنايت الهیه دولت انبیا روی نما
 کردید و رفتی را ناز بر کردانیدند بگذر از روی شوق آنکشت سینه مبارک را
 بر روی اسم فقیر گذارده فرمودند بر این اسم تو که مدتها در پی آن بودیم ^{صیح}
 و تو از ما هستی برو و داخل در باب دیر معنی ما باش و بیان دخول در آن باب را
 دیگر قوه تقریر ندارم عیباید و اگر بصریت خود سلاک کردی خلاص میگردی ^{نکس}
 که گفته است بدان ای برادر عزیز با تمیز و تمیز که این کتاب معنوی که در ^{دست}
 آن پیر و حقایق بود عبارات از دفتر تکیه است که تفصیل کل شی در آن ثبت ^{است}
 مخصوص افراد انسانی که اشرف مخلوقات اند سیمای افراد رجال اهل معنی ^{حال}
 که سر دفتر جمیع خصوصیات شخصی ایشان علی التفصیل در آن ثبت و ضبط ^{است}
 و محالست که تبدیل شود صوفی نتوان بکس آموختن از ازل این حرفه باید ^{دست}
 دوختن یعنی هر کس از لا در آن دفتر معنوی نامش ثبت باشد درین دار ^{که}
 مزرعه آخرت با بهره از اولیاء خواهد بود و ثمرات اعمال در باضانت ^{شان}
 دنیا بطور جزئیست و در آخرت بیوکلیت عاید و راجع باو میگردد و از خرفه ^{بود}
 و کمر بستگان صاحب ولایت و همه جاد رخصت و االیان حاضر است این ^{بود}
 همان سلسله تکیه بینه با طاقیه که مشتمل بر اسماء اولیای هر عصر و زمانست
 چون بزرگان فرموده اند که چرخ با این اختران نغز و خوش و زیباست ^{صورت}
 در زبرد در هر چه در بالا استی صورت زیرین اگر با زبان معرفت ^{بروز}

بالا همان با اصل خود بگناستی این سخن را در باب هر چه قسم ظاهری که او نصیر
 ستی و در بوعلی سیناستی لهذا همان طور که سلسله اولیاء در باطن از کلا ابد
 محفوظ و اسامی ایشان در دفتر تگویی با طیف ضبط است همچنین اسامی اولیاء
 در هر عصر و زمان در دفترند و بنی که مطابق یاد دفتر تگویی است که عرض کرد
 همواره ثبت و ضبط شده و همیشه تا حضرت محسوم بلا فاصله و این دفترند
 اهل معرفت طومار سلسله نامیده اند که اولیاء صاحبان نور ولایت را
 که در هر عصر و زمان در خدمت پیر عشق تربیت شده حامل بار امامت الهیه
 و نور ولایت و جبل عجده گردیده و صاحب مسند تمکین آمده در آنجا بالام و
 الزم ثبت و در نزد وی تجزیه که از شعاع و کلی کل و حجه العصر و الزمان است
 و بیا بی هر بیت از اولیاء بجایگزینند مجاز از خودی بسیار که سند طریقت و
 ولایت است که هر نا شایسته از مدعیان مغتری نتواند بر خلق مشتمله نمود
 بتدلیس مردم را فریفته بهلاکت اندازد و این طومار سلسله مشتمل بر دو طایفه
 از اولیاء الهیه میباشد که در هر عصر بوده اند یکی از آن در طایفه از ارکان
 سلسله و خلفای ولایت مینامند و طایفه دیگر از شعبه های آن سلسله
 مینامند و تفاوت در میان ایشان نسبتا است میباشد آنکه ارکان هر طایفه
 و سابق خود که پیر عشق او بوده و مرتبای تربیت حضوری و شده بر لایق و
 و سند خلافتی ظاهرا باطناً در دست دارد و بر همقطاران و همگنان خود

و این
 سلسله
 است

پیش قدمی و پیری و در و پیر از پیر سابق محترم عندالکل است و باز مانند گان
 و از ادت کبشان پیر سابق رفقاء صحبت و اخوان از ادت او بند و کل و جل از ادت
 مندان پس از ضلع تعیین پیر سابق بحسب نظام مرحوم امیده و خرفه تجرید نشان
 از او است و ما حاضر وجود نشان مملکت نصرتی او است و جمیع آنها مخاطب نور
 او بند العباد بالله اگر از ایشان یکی سرچی و مختلف زاو کند و ذاعبه خود سر
 پیدا کند بر همگنان مستقیم و لازمست که از زمین او بواعظ و نصایح برون
 و اگر فایده بنفشید مرد و پیر لاحق خواهد شد و مرد و او مرد و پیر سابق
 و کل ارکان سلسله و شعبه ها خواهد بود نغوز بالله من الشیطان دنیا بعینه
 که و الخالصون فی خطر عظیم از دست و تفاوت دیگر آنکه نور ولایت ارکان
 قوتش بیشتر از دیگر است که شعبه و تابع او بند لهذا ارکان نورشان در
 هیچ زمان خاموش نخواهد شد بجهت آنکه هر بیت از ایشان در عصر خود
 تربیت میکنند و از میان آنها یکی که ظاهرا باطناً کامل و قابل آید حاملند
 ولایت و بیکرود کلیه و سایرین هم حاملان آن نورند و بی مراتب بقدر فیت
 و قابلیت خود لهذا آن یکی بود دیگران مقدم میکردند و این تقدم نه محض حکم
 خواست پیر سابق است بلکه باراده ازلی حتمالاً است که علی التدریج سبب
 تربیتش فراهم میشود و آن پیر عشق بر حسب امر با طوفی الهی و از خلیفه خود
 مقدم بر کل از ادت کبشان قرار میدهد و صورت این مأموریت با انواع مختلفه

در باطن سلاک در خواب و بیداری جلوه کر میشود که در حضور پیر عشق قبل
از وفات بر کل آنها محقق میگردد که خلیفه پیر عشق در میان آنها کیست چرا که
حرکات و سکانات و اشارات پیر عشق در هر محفل و مجلس مؤیدان اخبار معنوی
میباشد که مرزی شعوری خواهد فهمید که توجه پیرش بشراشته با کس است
و چه منظور دارد تا وقتیکه نخواهد و بر بیخ ولایت و پیری و پیش قدمی باورد
ظاهرًا با آنکه من باب مصلحتی امر با زادت کیشان فرماید که تعیین پیش قدم
از برای شما و سایر طلاب پس از من با حضرت مرشد الکلی فی الحال بحمد الله
اعظم روح الفاروقین داده است که هکلی طلاب باطنًا میباید متوجه امر باطنی
معنوی ایشان گردیده تا وقتیکه هادی طرفیت مجاز از آن حضرت را بالمعنی در باطن
خود بشناسند خلاصه کلام با سبق حضرت معصوم در ستر با سبق پیر عشق
در علامتیه میباید خلافت بکنفر از معجزگان تربیت یافته حوزه آن پیر معنای
در همان عصر یا پس از رحلت بر سایرین واضح و لایح کرد که آبی نغظیل
فیض ولایت نسبت بمستعدین نشود و سایرین از افراد معجزگان هر یک بقدر
بسکلی و قوت نور ولایتش نور بخش و پیش قدمی است بر طلاب باذن خلیفه
رکن حق که پیر عشق نقد و یادگار پیر عشق سابق بل یادگار کل سالکین است
و از هر یک از ایشان یک رشته مخصوصی از برکت نور ولایت در آن عصر اولی
جاری میگردد تا قوتش بجهت اندازه باشد گاهی میشود که سه چهار پشت جاری

مبدا

۱۴۴ منبسط و منشعب میگردد گاهی کمتر و گاهی بیشتر و اینها چون ضعیف است در نهایت
خاموش میشود چنانچه در شعبه های همین سلسله الذهاب مکرر شنیده
دیده که نور ولایت آن شعبه شخصی تعلق گرفته و پس از رحلت او منطقی و معنوی
آمده و اما نور از کان سلسله بسبب کمال قوت انقطاع و خاموشی پیدا میشود
کرد بسبب آنکه حاملین رکنی او هر یک در عصر خود کسیرا مثل خود که بتوانند
آن نور ولایت ایشان را در او حامل شود تربیت خواهند فرمود و بجای خود در
خلق نصب نموده امانت ولایت خود را ظاهرًا باطنًا معوض بوی فرمایند که
فیض الهی مدام با باشد و طغره در آن واقع نشود بخلاف شعبه ها که بسبب
نور خود بیشتر از دو سه پشت را نمیتواند تربیت کند و در آخر منطقی میگردد
از کان سلسله الذهاب بمثال نفرها نیست که متصل بپیر اعظم است و حکمت
حکمه بحیاست بلا تفاوت چرا که جزر و قذف فیض و بسطش از بحیاست و تقاضای
و اما شعبه بمنزله جدا نیست که متصل بپیر است اما توسط نفرها همین قدر
که ماء از حد و بی محدودی دیگر آمد منغش بیشتر تا بجائی میرسد که آب خشک
گردد بد آنکه بپیر اعظم عبارت از وجود شخصی حضرت حجه منتظر علیه و علی
الاف التناء و الحقیه میباشد و بحر اعظم متصل بپیر وجود اولیاء رکنی سلسله
در هر عصر و زمان است و جدا و متصل بهم عبارت از وجود اولیاء زمان است
که رشته های منشعب از سلسله میباشد حکایت معرفت که شخصی

در عصر خود آب نیاری ساخته بود و مخلوق را سبب کرد شخصی دیگر هم بجای
 این عمل خیر نهاد بنای ساختن آب انبار کرد پس از تمام مشغول سبب کردن
 خلق شد و بجای خود خیلی وسعت دزدان داده بود و چند مسالوی آن آب انبار او
 بود معدلت ششماه که بخلاف آب داد تمام شد و خشکید گفت برو به حالت آب
 انبار سنا بفرما به بنیم چگونه است آمد دید آن آب انبار از آب مملو و خلق مشغول
 آب بردن اند متعجب کرد بد که این با وصف کوچکی چگونه پس از مدتی باز آب آمد
 بجهتوی صاحب و بانی آن خیرات جاریه افتاد شخصی با او نشان دادند پس
 ملاقات صورت عمل خود و خشکیدن آب انبار و باقی بودن آب انبار و باقی بود
 آب انبار او را سؤال نموده آن شخص فرمود که تحقیق ندارد مگر آن آب است که من
 با تدبیر و اصرار در عمل خیر خود بودم و میدانستم که فانی بود و باقی ندارد الا
 آنکه منصل با مرئی شود لهذا این آب انبار را نقد حفر کردم که منصل بجای
 شده ابراست که هر چه از او آب بکشند نفع ندارد و تو در ایندی ساختن
 آب انبار غفلت از آخر عمل داشتی و بهمان صورت ظاهر آنگنا نموده بجای
 بقای خیرات خود نبود ای ابراست که چهار صباحی بحسب حساب صورت بنما
 و جن بقی و واسی در میان خلق آنگنا کردی و ندانستی که این صورت فانیست
 و آنگنا بصورت صرف کردن و فانی با سم و رسم ظاهری کردی تا با دیدار
 باین جهت محروم از خیرات جاریه ای آمدی و از این مثال که با سنده بزکار

جاری کرده است خبلی از مطالب مشکله ظاهر به و معنویه بجهت اهلس
 مخل میگرد فافهم و اغتم و کن مرا ایشا کرین نظیر این مثال آب انبار ظاهری
 در ایام ریاضت ظاهره از برای فقیر در بین اقوام و البقظه صورت بست بر من
 اخوان مهربانم که نذکره بجهت آنها باشد و عبرت گیرند و مستعد کردند و
 بزکار ترا غنیمت شمرند که اکبر جان و دل با ایشان و تبدیل عنایه صواب و کل
 از ایشان و اسرار الهیه در ایشان است والسلام واضعه شبی در خواب دیدم
 که در خدمت تمام سعادت حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق ^{علیهما}
 السلام حرکت میشود تا وقتیکه دیدم دست فقیر در دست مبارک آنحضرت
 بود و میرفتم و اظهار مرحمتهای کونا کون میفرمودند که بجزیر نمیکند فرمودند
 میخواهم خانقاه ضری بجهت تو بنا کنم محض فرمایش هنوز کلام آنحضرت ختم
 نشده دیدم جای وسیعی است جمیع عمله و بیتا مشغول بکار شده غارتی
 نهایت نتیجه ساخته و در تمام آن حضرت تا کیدی میفرمایند آنها تمجید
 در کارند آنحضرت فرمودند که آب نیاری بجهت این غارت ساخته شده بود
 تمامش اکبیم بهمان نحو که دست فقیر بنده خود را در دست داشتند و
 روان شد بر آثار آب نیاری بمقرب بنظر آمد که از غارتش بحسب طاق و رواق
 و منبع فارغ ولی بله های او را هنوز نساخته بودند سزا بر در خدمت آن
 حضرت روان شده تکیه فقیر بدست مبارک بود و میرفتم مدتها گذشت

تاکه بنها بیش رسیده فرمودند با پنجاه ختمست دهم دهن شیر بسیار بزدی در
 اینجا نصب کرده اند بجهت کار سازی مردم آنحضرت فرمودند که عقب ^{دهن} بن
 شیر ریای محیط است دیگر از ارض جزئی باقی نیست که مانع از جریان آب
 گردد حال بگوهر کس بخواند بیاید آب بر باره تمام شود خواهد داشت فقیر دست
 دراز کرده خواستم تجربه کنم که آبش چگونه است ^{حاصل} بعضی باز کردن دهن شیر چنان
 آب جستن نمود نزدیک شد ز سر بگذرد آنحضرت فرمودند دیدی حال ببند
 او را و تا کبک در بستن فرمودند فقیر من شیر را بستم دهم آنحضرت مشغول ^{مخلع}
 و لبس میباشند درست متوجه شدم دهم آنحضرت بصورت حضرت امام
 علی نقی علیهما السلام جلوه کردند و بهمان خود دست فقیر بنده در دست
 ایشانست که حضور دست داد اگر خواهم تعبیرات انفسیه و افاقیه و ^{صفتها} خصوص
 مندرجه در این فاضله را عرض کنم مطلب بدان اولی این محقق نیست بهتر
 است که تعبیرها و آثار سابقه مستقیم سلاک نموده شروع در بیان سلسله و اسما
 مبارکه مشتاق شود که از اسباب طلب حاجات خواهد بود اقل سادات ^{دو} معانی
 الفقراء جلال الدین محمد الحسینی الشریفی گوید انشاء الله تعالی کریم توبه و ^{باعتق}
 و پوشیدم خرقه تمکین از احوال الله و عشنا بالله از خدمت سیدتی و سندی و بمنزله
 الروح فی جسدی بل و سبیله بومی هذا و عدی از الجفانی نور الروحانی فی علو
 الشریعه و فواعدا الطریق و معارج الحقیقه و مراتب المعرفة عدی و مستند

المیرزا ابوالقاسم الشهیر باقا میرزا بااقدس سره العزیز متولی باشی السده السنیة
 الاحمدیه علیه وعلى ابائه العظام الالف القناء والنحن والحقیه المعروف فی
 الافاق بشاه چراغ علیه السلام و آنجناب من جناب والده الجلیل و سینه
 النبیل العارف الکامل الاوحدی و العارف العاقل الملی و الزاهد الورع المتقی
 معدن الحله و الخول حیدی و آغای المیرزا عبدالحق صاحب ستر محمد و علی علیهما
 السلام قدس سره العزیز و آنجناب من جناب سینه المعتمد المستمد و امیر محمد
 کنز الفقراء و غز الاغنیاء و نایب الاولیاء و رئیس الرفقاء مخزن الاسرار الزبانی ^{تیه}
 و معدن الکالات الانسانیة و جمیع الاوصاف الروحانیة و مظهر الغیبه ^{تیه} القله
 صاحب العزم فی الامور الافاقیه و الفوائج القرآنیة و ذاهب الحجر فی الدهور
 الانفسیه و المناهج القرآنیة مشهور الافاق بالولاية العلویة و منظور السلاک
 بالاستخفاف فی سلسله الفقراء المحرجه صلوات الله وسلامه علیهما ^{عناظم} فی الا
 و محمد الاکارم آغای آقا محمد هاشم قدس سره العزیز و آنجناب من جناب السید
 السنند و الخیر المعتمد اسنادا الافاضل فی العلم و العرفان و برهان الافاضل فی
 الکشف و العیان و ملاذ الاکارم بالبصیره و الايقان و مخز الاکارم بسلمته
 الفقراء و النجاة فدوة الاولیاء الشاهین و عمده العلماء الراستخین و سلاله
 ذریه سید المرسلین مستودع علوم البیین فزید عصره و و حید دهره قطب
 الملة و الظرفیه و الدین السید قطب الدین محمد المدی فی اصلا لقر التبریزی نور

الشيخ الواصل الكامل العارف صاحب العلوم والمعارف الشيخ رشيد الدين
البيدوازي قدس سره العزيز وأنجناب من جناب سيد السادات منبع الفضائل
والسعاذات جامع المعارف والحقائق قدوة العارفين سندنا الكبير السيد
المجذوب بزرش آبادي قدس سره العزيز وأنجناب من جناب قدوة الاولياء الو
وتجربة العرفاء الكاملين الشيخ الواصل الكامل الفاني خواجده اسحق حناني قد
سره العزيز وأنجناب من جناب قطب عارفين الكاملين الواصلين كرامة الله
على خلقه في ارضين نفاق اولاد سيد المرسلين الامير الجليل القليل الكبير على
الثاني الامير سيد علي الهادي قدس سره العزيز وأنجناب من جناب زبدة
الكاملين قدوة الواصلين شيخ المشايخ الشيخ محمود الله قاني قدس سره العزيز
وأنجناب من جناب شيخ المحققين في الافاق قدوة الاولياء بالاتفاق الشيخ لها
العارف الرباني الشيخ علاء الدولة التتفاني قدس سره العزيز وأنجناب من جناب
شيخ الكاملين نور فلوب العارفين الشيخ نور الدين عبد الرحمن اسفرايني قدس سره
العزيز وأنجناب من جناب الشيخ الكامل الفاضل منبع المعارف والفضائل الشيخ
احمد جوزفاني قدس سره العزيز وأنجناب من جناب العالم الكامل العارف الوفي
صاحب السيرة الحلي والحق الشيخ رضي الدين علي الاقداس سره العزيز وأنجناب
من جناب شيخ العاشقين قدوة المجذوبين وحيد الدين الشيخ الارض الاحمد
عبدالدين بغدادري قدس سره العزيز وأنجناب من جناب سلطان العلماء الربا

ر

الشيخ الواصل الكامل العارف صاحب العلوم والمعارف الشيخ رشيد الدين
البيدوازي قدس سره العزيز وأنجناب من جناب سيد السادات منبع الفضائل
والسعاذات جامع المعارف والحقائق قدوة العارفين سندنا الكبير السيد
المجذوب بزرش آبادي قدس سره العزيز وأنجناب من جناب قدوة الاولياء الو
وتجربة العرفاء الكاملين الشيخ الواصل الكامل الفاني خواجده اسحق حناني قد
سره العزيز وأنجناب من جناب قطب عارفين الكاملين الواصلين كرامة الله
على خلقه في ارضين نفاق اولاد سيد المرسلين الامير الجليل القليل الكبير على
الثاني الامير سيد علي الهادي قدس سره العزيز وأنجناب من جناب زبدة
الكاملين قدوة الواصلين شيخ المشايخ الشيخ محمود الله قاني قدس سره العزيز
وأنجناب من جناب شيخ المحققين في الافاق قدوة الاولياء بالاتفاق الشيخ لها
العارف الرباني الشيخ علاء الدولة التتفاني قدس سره العزيز وأنجناب من جناب
شيخ الكاملين نور فلوب العارفين الشيخ نور الدين عبد الرحمن اسفرايني قدس سره
العزيز وأنجناب من جناب الشيخ الكامل الفاضل منبع المعارف والفضائل الشيخ
احمد جوزفاني قدس سره العزيز وأنجناب من جناب العالم الكامل العارف الوفي
صاحب السيرة الحلي والحق الشيخ رضي الدين علي الاقداس سره العزيز وأنجناب
من جناب شيخ العاشقين قدوة المجذوبين وحيد الدين الشيخ الارض الاحمد
عبدالدين بغدادري قدس سره العزيز وأنجناب من جناب سلطان العلماء الربا

والعرفاء الاثمين برهان الاولياء الواصلين قطب الموحدين الشيخ العظيم الجليل
 الكبير الشيخ محمد بن كبري الملقب بولي تراش قدس سره العزيز وآنجناب من جناب
 زبده الاولياء فدوة الانقياء سند العارفين عامر قلوب السالكين الشيخ عمار
 ياسر قدس سره العزيز وآنجناب من جناب قطب الافطاب في العالمين سيد
 العارفين برهان العاشقين صاحب الحفايق والمعارف واليقين الشيخ الازدي
 العجيب حسب الشيخ ابي الخبيب التهرودي قدس سره العزيز وآنجناب من جناب
 شيخ مشايخ العالمين ورئيس المجددين عزال العاشقين اكل الموحدين الشيخ احمد
 الغزالي قدس سره العزيز وآنجناب من جناب الشيخ العارف الكامل الواصل الحامد
 الهادي الهامج الشيخ ابي بكر الشماخ قدس سره العزيز وآنجناب من جناب شيخ
 مشايخ الطريقة صاحب اسرار المحصية فدوة الاولياء الكاملين الشيخ العارف
 الواصل الفاني الشيخ ابو القاسم الكوركاني قدس سره العزيز وآنجناب من جناب
 كاتب الاسرار فائدا لاخبار رئيس الاولياء في افطار الشيخ العارف الكامل
 الحاسب الشيخ ابو علي الكاتب قدس سره العزيز وآنجناب من جناب الشيخ الموقر
 والعارف والكامل المتقرب زبده الاولياء الشيخ ابي علي الزهد باري قدس سره
 العزيز وآنجناب من جناب شيخ العارفين فدوة الواصلين زبده العاشقين الو
 المرشد العربي الشيخ ابي عثمان المغربي قدس سره العزيز وآنجناب من جناب قطب
 العارفين في العالم شيخ مشايخ العرب والجمع قطب الواصلين سند الكاملين سيد

القائمة

القائمة الشيخ جنيد البغدادي قدس سره العزيز وآنجناب من جناب شيخ المشايخ
 في الافطار سرى الاسرار اوحدي الادوار العجز الزخار الشيخ الاعظم الشيخ
 سرى السعفي قدس سره العزيز وآنجناب من جناب الشيخ العارف الواصل
 الكامل فدوة الاواخر والاوائل سند العارفين عزالواصلين سيد الحجاب
 منبع الكرامات قطب الاولياء نور قلوب العرفاء الشيخ الجليل البطل الكبير
 الشيخ معروف الكرخي قدس سره العزيز وآنجناب من حضرت سلطان القادريين
 برهان الموحدين امرا لله الظاهر فدوة الله الظاهر عبد الله الناظر وجه الله
 الاكرم صراط الله الاخم العوث الاعظم والنعيم العظيم مولانا العريبي
 العجم رئيس سلاسل الاولياء السلطان ابي الحسن علي بن موسى الرضا عليه
 السلام والصلوة الي يوم القيام وانساب حضرت آباء عظام خود ناخان
 انبياء حضرت مصطفى عليه الصلوة والشمس في رابعه القهار ظاهر وهو
 واحتياج تفصيل نادر ويزكو اني كه ذكر آمدند جملكي اصول واركان
 سلسلة عليه مبياشند كه در عصر وجود بكي از نشان بجهت راهماني
 راه هدي فاكرو بود وعصر بعد عصر الى ظهور القائم عليه السلام بوجود
 ايشان اين سلسلة عليه متصل خواهد بود منقطع نميگردد تا آنكه بكي زاركان
 اين سلسلة عليه در كتاب حضرت باسرا واولياء الله ديگر جهادي سبيل
 خواهد نمود وليكن شعب بن سلسلة عليه بيشاراست كه محصون هي آيد

وآنشعبه ها بقدر قوت نور ولایت عصر را بعد عصر متصل میباشند و منتهی
 میشوند تا عصری که نور ولایت شعبه در شخصی بنهایت ضعف رسد آن
 نور در آن عصر منقطع شده در آن شخص غایب شود آنشعبه منقطع میگردد
 بخلاف ارکان و اصول این سلسله علیه که قوت نور ولایت ایشان بمقام
 اکبریت رسیده و انهار ولایات ایشان در هر عصر با مجر ولایت امام العصر
 علیه السلام متصل میباشد و باذن الله و اذن آنحضرت در هر عصر مس
 وجود مستعدی مثل خود را بمقام اکبریت میرسانند و او را در مجر ولایت
 کلیه شناور و با آنحضرت در مساوی میفرمایند و در سلسله علیه خود ^{خلفه}
 و هادی میفایند لی نعمان ظهور القائه علیه السلام لهذا این سلسله
 علیه مرجع الارکان انقطاع پذیر نیست کما نطق به الاولیاء الکبار و
 مشاهیر اولیاء که صاحبان کتب و تصانیف و کرامات مشهوره میباشند
از قبیل شیخ شبلی و شیخ فریدالدین عطار و شیخ شهاب الدین سمرقندی
و شیخ ابواسحق کازرونی و حکیم سنائی و شاه نصیر الدین تبریزی و مولو
روی و عین القضاة همدانی و شیخ احمد جامی الملقب بزینبیل و شیخ ابو
کبکانی و شیخ زاهد کبکانی و شیخ صفی الدین اردبیلی و شیخ روزبهان بقلی
الملقب بشطاح و شاه نعمت الله ولی و شاه داعی الله و سید محمد نور بخش و
شاه قاسم انوار و شیخ فخر الدین عراقی و شیخ اوجده الدین کرمانی و شیخ محمد

مغربی و شیخ مصطفی الدین سعدی و خواجه شمس حافظ شیرازی الملقب بلسا
الغیب یا نا عین ایشان جمیعاً سلام الله علیهم از شعب جلیله این سلسله علیه
میباشند و اسامی ایشان غالباً در طومار این سلسله علیه بطریق اشعار
از مرتب از اصول و ارکان که از و منشعب میباشند ثبت و ضبط است و
حضرت سیدی روحی فراه در حین حرکت بر یارت مشید مقدس فقیرینند
خود سپرده و فرمودند در جانی ضبط کن که دست نا عیوان از آن گوناگاه باشد
و درین سفر هم همراه نباشد چرا که حادثات عالم را فرار و استقراری نیست
و این اعانت مورد وثیقه از هوایان در نزد تو میباشد باقی بماند حسب الامر
جائی بهمان نموده در خدمت و رکاب سیدی حرکت کرده شهر شهر میکنیم
اوضاع مختلفه و طوائف کثیره از مسلمات و مشرب را در علم و حکمت فقر و
معرفت معاشرت بودم شب و روزی بیاد خدا و خا صان نش میگذشت تا آنکه
از عراق و اصفهان گذشته و ادا ستانده حضرت شاه عبدالعظیم و احب الیهم
و التکریم علیه و علی ابانه الالف التحیه و الثناء و التسلیم حضرت سیدی ^{کردی}
آمنکان را امن و خوش و متمکنش با با جام شراب محبت بیشتر دیده فرمود که
چار صباحی در بنجا معتکف و از مجر معنی حضرت اما فرزاده مغترف پس از حصول
اذن و مرتخصی حرکت بسمت ارض قدس میشود چند روزی نگذشته بود که
بسبب قرب دار الحلاله طهران صانها الله عن الجنان اکابر و اصناف انجما

خبر کرده در آمد و شد را مفتوح نموده بشدت و کثرت نزد بخت بان کردید که
 مانع بارت و فیض شوند حضرت سیدی امر بحیل فرموده تا گاه سرکار
 سبه سالار اعظم میرزا محمدخان دامت شوکت با جلالت و طمطراق آنرا زیاده
 آنحضرت و ملاقات سیدی وارد کرده چون از سر بره و عزم حرکت آگاه
 آگاه گردیدند بان لسان چرب و شیرین دلشین و بیانات محبت آمیز شروع
 که حضرت عالی بایشان عطا فرموده منطوق حدیث عرفنا الله بفضح العزائم و نقص
 الهیتم را بکوش محبت جان و دل فرور کرده قرار فرمودند که ما مانع هستیم که
 از عمری چهار صباح بطور مهمانی در خدمت باشیم و بزودی حرکت بجای
 منظور نمائید آخر اهل طهران هم بهره از شما مستعدی اند مخصوص حضرت
 قبله عالم که مکرر در غیاب اظهار شوق میفرمودند حال که تا اینجا تشریف
 ملاقات لازمست و الامورث نکند نخواهد بود خلاصه قرار برین مستقر
 گردید که چهل روز بیشتر توقف دارا بخلاف نشود تا کمال اعزاز داخل رفته
 رفته بکمال و نیم ملاقات درستان طول کشید با مقدمات لایقه و اسباب
 شایسته و حکایات سابقه خدمت شاه عالمیان پناه اید الله دولته و شوق
 الی انقضاء الزمان رسیده التفات فرموده نوازشها دیدید و صحبتها شنیدید
 که هیچ پیری زبیر و هیچ کس از دوست مهربان خود نشنیده که اگر شرفیده
 و قلیل آنرا بخوام بنویسم طوماری دیگر غیر این اوزان لازم میشود بجهله فرود

شما

شما مراد بدید سیدی روحی فدا فرمود فقیر هفتاد سال است که در فارس
 گرفتار بخود و جان کندن بوده و با خلق فارس هم معاشرت بصورت داشته
 حتی آنکه در اوقات تشریف فرمائی خانان مغفور فخرعلی شاه بجماه بخارین
 خدمتش برسیده مائده بعضی صحبتها از مخالف و موافق کردید ولی آفتاب
 قدر دان سپهر استحضار از حالت تجرید و فقر بدتغیر که خلوتیان با صدق
 و صفا از جمله آقای میرزا فتح علی باری و اخوی با مهر و وفای فقیر المتخاص
 بخاوری میرزا فضل الله که موقوفه نکار خاصه حضور مبارک مورخ تاریخ
 ذوالقرنین فی احوال القاجار حالات فقیر را علی التفصیل بحضور مبارک
 فرموده فرموده بودند که با چنین حالات فی الواقع دیدنی است ولیکن ما از ملاقات
 کد شقیم القاسم دعا از ایشان بکنید ما را کفایت است بجز از حرکت بداد
 هم با خلوتیان از ادب منش خود را امر فرموده که خلافتی را بجزم زیارت مشهد
 مقدس نشویم نموده مخارج حرکت را بدهید بلکه ملاقات ما هم درین بین بشود
 بعضی هم درین صدد و فرستادن تقاضا برآمده عاقبت نشد که نشد و درین دولت
 نمیدانم چه متر است که مرزا از فارس دو انده و بمشهد خوانده و با بختارسان
 شاه فرمودد بپدر الملک در ترفیع آقای ذبحی همین قدر ما را بس است که در
 اوقات شاه مرحوم و حاجی مرحوم بسبب از ادب با قضا امر مستحق بقیری بود
 مخلقه با دست آبرهای عدیده خود را بطهران رسانیده الاف والوف

تحصیل نموده و آقای ذبیحی بجهت توحیدی باین ستمها تنورده معلوم میشود
 که حکایت دنیا طلبی بوده فرمودند این شهرتی که در همه جا آقای ذبیحی دارد
 نیست مگر من باب خلاصه ای بنظم غنی آید که جانی باشد در ایران و توراتی
 اسم شما در آنجا نباشد باری حال که نصیب ما شده آید میباید مکرر در خلوت
 شما را بدید که تلاقی ما فایده بشود کتانی مستی بطبایر الحکمة از تالیفات
 آقای مرتضی هم از خطوط فقیر همراه بود نیاز حضور مبارک شد اول کتاب را بر داشته
 قدری درق زدند فرمودند ما کتاب جوان مخصوصی داریم قرار میکند بر من البد
 الی الختم از برای ما بخواند حال خودتان قدری از مضمون کتاب را بگوئید که رفته
 مطلب بدست آید سیدی فرمودند که این کتاب طبایر الحکمة که مستی
 بقیه ناصرتی کرده شده مشتمل است بر حدیث خلقت نور محمدیه صلی الله علیه
 وآله وسلم که اصل حدیث متناهیست بروت میشود نصف آن از حضرت ^{علی}
 امیرالمؤمنین و نصف دیگر از حضرت صادق علیه السلام است که بیان
 خلقت ابن نور مقدس را من بدو القهور الی القتمی در آن حدیث فرموده اند
 خلاصه این است که بوده است خضعالی و هبست و خواهد بود در مقام
 ذات غیب در غیب است که در بن مقام نه نامی دارند نه نشانی پس از آن خلقت
 فرمود نور بتی ما را صلی الله علیه وآله و از آن نور شعاعانی مقدس خلقت
 فرمود از راح کل انبیاء را از هر یک از راح انبیا خلق فرمود از راح امت ^{با انما}

که از راح امت بمنزله قطرات بحر روح نوری خود اند و از راح جمیع انبیا بمنزله قطره
 از بن نور مقدس نوری ما است که بمنزله بحر الجور است و بی نهایت جزا که ظهور
 ذات بی نهایت خفغالی است و هم چنین خلقت فرمود آسمانها و زمین ها و
 هر چه در آنهاست از اسبیا از بن نور مقدس که در واقع مافی الکلون کلا طرا
 من الذرة الی الذرة ظهورات و طفیلی حقیقت نوریه محمدیه علویه علیه
 السلام است و از بن مرتبه نوریه انما آید است که حضرت رسول خدا ^{خبر}
 انا و علی من نور واحد سخن که با بجا رسید شاه فرمودند در بیبر المملکت این مطالب
 علیه از عالم دیگر است فهم دیگری غیر این فهمهای ما میخواهد که درک تمام
 خداوند نوبت کرامت کند که من البد و الی الختم بر خورید عجب تحفه شایسته است
 پس از آن توجه بمرقع خطوط فقیر فرموده باز کردند در اول دو قطعه نخستین
 بود بدقت ملاحظه و توصیف فرمودند پس از آن دو قطعه نسخ بنظر رسید
 فرمود خط قرانی را هم که خلاقی میدنویسند چه خوب نوشته پس از آن دو
 شکسته بنظر رسید فرمودند سبحان الله این خطوط مختلفه را با هم نوشتند
 خوب نوشتند خیلی مشکل است در بیبر المملکت تو چیز نویسی مستی بیایه بین خیلی
 حکمه نوشته است سر کار دهر بیکو خمیر پیش آمده که گفتند مرتضی عرض کردند
 که باوصفا این کلام خطی و علی که تحصیل کرده اند هیچ میل باظهار کمال ندارند
 و گرفتار نبود و تکلیف نفسانی اند غالباً بصوم و ریاضت مشغول و بسیار که

معاشرت اند فرمودند فی الواقع از ایشان شایسته همین است این طور پدید آمد
 پسری را لازم دارد ملتزم و عاوتوجه مبدیاشیم مجلس منقضی و حرکت کردیم
 جناب سید سالار اعظم که میزان نظر بودند کمال مراقبت را از هر چه می
 فرمودند که غربت بهیچ وجه نمی نمود لوازیم مهمان داری را بشتر بشهر جعل
 آورد بومعا فومعا بر مرسومات و نوازش می فرمودند منجمله هفته یک شب را
 ترک لوازیم و ذارت فرموده با مباحث عالم را برابر باب رجوع بسته خواص را
 بار میدادند و مقصودشان ظاهر را چیدن بساط انس و الفت عیش و محبت
 بود ولی باطناً منظورشان این بود که فضلاء و علماء و حکماء و فقهاء انفسه
 اعم از داخل و خارج که از اطراف ممالک محروسه بدانجا جلب فرماید بود
 ملاقات و صحبت شود شناسائی از حال یکدیگر و برخورد بمشایب یکدیگر
 و صفتماً بر خلاق واضح کرد که فاضل المعنی و حکیم لوزی و عالم متقی و عارف
 اوحدی در عقا به حقه و معارف الهیه و علوم مبدئیه و معادیه متفق
 و در اعمال شرعیّه متحدند و بحول الله العلی و عنا یناله یکسال و نیم روزگار
 برین وضع خوش گذشت و کمال تمکین را بر درگان دنیا و دین از مرحوم سید
 روحی فله فرموده جمعی از طلاب الهیه ما بیل بقر محمد به علوئیه علیهما السلام
 گردیده از اکابر و اصاغر فریب بیکصد نفر صاحب بصیرت قلبیه شدند
 که توصیف ایشان درین مختصر نمی کشد پس از آن حرکت بسمت ارض اقدس

مشهد مقدس علی محلیها السلام نمودیم منزل بمنزل و قایم بدیده و آثار عزیمت
 دست میدادنا آنکه ببلده سبزوار وارد خدمت جناب مستطاب و احدی
 الزمان فریدالدوران صاحب العلوم الحکیمه و المعارف الهیه فلاطون
 عصره و سفر طاهره ذوالنصایف العالمیه و الکتب المتعالیه المتداوله بین
 الناس فی عصره و زمانه المطبوع بالعلم و العمل بین البنادی مولانا الحاج ملا
 هادی رحمه الله علیه و غفر له قدس سره العزیز سیده شریفان لایقه
 تعارفات لایقه لدی الوردان مجموعۀ فتن و نبات و غیره فرموده پس از ملاقات
 و کرم شدن صحبت علمیه و عرفانیه در حقیقت وجود که ابا اشرف جناب صدق
 المشاهیر برهان الحکیمین مولانا صدیق الدین شیلزی چه بوده است از سنخ
 و ظل و حقیقت و مجاز که تفصیلاتش طومار دیگر لازم دارد خلاصه کلام
 جناب که خود فی الواقع صدیقی ثانی بودند این بود که حقیقت وجود امریست
 حدائی و مشترک بین الوجود المعنی بخیو ظل و ذی ظل عکس و عاکس و ناویل می
 فرمود جمیع عبارات آخوند معزی البه را که مشعر و کاشف از سنخ بود پس از
 طی مقالات علمیه رو بستیدی فرمودند که مدتها بود باطناً من مستفاد شما
 بودم و حال که بخدمت رسیدم واضح کردید که ما اهل تعاقیم و شما اهل تحقیق
 یعنی هر چه ما بالبرهان میگوئیم شما بالعبان می بینید و در زمان حرکت از
 هفت نفر از ملا میزد معتبر خود را امر فرموده آمدند خدمت سید روحی فله

بجهت اخذ دستور العمل سلوک و می گفتند پس از آن ممکن نام جناب حاجی
 بجناب شما گفتگو در میان جمیع طلاب علمیه حکمید واقع شده که ماها امرزد
 در شنیدن علم و عرفان کشف و ایقان جناب حاجی را مسلمه میدانیم معدلت این نحو
 رفتار و سلوک که نسبت با آقای ذی هی زایشان مشاهده کرده اید تکلیف ما
 بعد مشکست خورده خورد صحبتها بجناب حاجی رسید و بهمگی ما فرموده که
 مدارک علمیه بقیدیه همبراست که در ذات عدیده در نزد من دیده و مشغول
 بوده اید اگر میخواهید از مدارک عقیدیه بقیدیه که باطن مدارک علمیه است یا
 خیرت شوید بروید خدمت آقای ذی هی و غنیمت بشمرید خدمت ایشان از الهذا
 همگی حاضرین باذن ایشان خدمت شما آمده اید فرمودند حال که چنین است
 خداوند بر تقوی و زهد و جلالت معنویه و حق برستی جناب حاجی بفرماید که
 معنی انصاف و کمال آدمیت و تکمیل سلوک همبراست که در هر مرتبه آنها را
 بمقتضیات لازمه و اسباب واجبه ترغیب و تخریب فرماید که از جمله ^{تقرین} و
 در بیک مقام نباشند کمال و مقامات انسانی که خلاصه آن وصول معرفت ^{الله}
 است از هر جا و هر کس که دارا باشد اخذ کرده دارا شوند اعجاز آنکه کمال الکمال
 بکنند باشد با اشخاص متعدده چرا که هر هزارانند بیک تن بیش نیست و اینکه
 جناب حاجی شما را بمن حواله فرموده اند منظورشان بیان اتحاد و یکپوشی خود
 با اولیاء الهیه است که بدانند هادی حق است و پس مرشد حضرت بجهت صنا ^{حسب}

الامر علیه السلام است پس از این دیگر بپرست و پیش قدمی در طریق الهیه
 تا هر کس چند کلام از بن طریق علما و عملا برداشته و بکجا رسیده باشد چون
 اول منزل این وادی کشتن نفس است لهذا دو نیت و خود بینی بحول الله ^{تفیع}
 است مولوی روحی قدس سره العزیز فرموده جان کرکان و سکان از هم جدا
 مقرر جانهای شیران خداست کنگره و بران کنیزان صیغیق تا همانند فرق
 بین این فریق چون همانند این بنا را تا عده مؤمنان مانند نفس واحده
 در واقع نفس الامر جناب حاجی شما را از خود بخودی که هم اوست ^{الله} و
 بالله و ^{الله} و ^{الله} حواله فرموده اند که طلاب الهیه از راه بیزاه و هلاک
 نکردند دارای معرفت علمیه کامله و عرفانیه حقه خوف الکمال کردند بنیاء
 علمیه بر حسب خواهش فرموده جناب حاجی عرض میشود که بیک غسل
 غما کرده ^{الله} و لغیر صیه رضاه همگی نموده و پس از آن بکره و اصیلا بعد از فریضه
 مغرب و عشاء منصلا و پس از فریضه صبح مشغول باین دو ذکر مبارک
 با حضور قلب کردند ذکر اول استغفار راست که آنرا ذکر تخلیه مینامند از
 جهت خالی کردن و تنقیه ظاهر و باطنست از اغماص طبیعیه و ارجاس شیطانیته
 اگر چه کمالات صوریه انسانیته باشد و ذکر ثانی صلوات است که آنرا ذکر تخلیه
 مینامند بجهت مزین نمودن باطنست با نوار الهیه پس از تخلیه تامه و این
 دو ذکر مقدمه سلوک میباشد همگی پس از ملاحظه وصیحه جناب حاجی

مشغول کردند و آنچه از انوار الهیه در خواب و بیداری بجهت سالک صورت می بند
 ملبای بد بفقیر برسانند و تعبیرات آنها را بشنوند چون آنها کاشف اسرار طریق
 مستقیم و ولایت حقّه الهیه است لازم و مقتم است که برخوردارند واکه و خیر
 کردند و از عوالم باطنیه خود باخبر شوند و بدانند که در درون عالمی پنهان شده
 و آنکی عالم کبریه عالم کبریا که تفصیل آن در موضع خود مقرر است پس
 آن از سبب و حرکت نموده منزل بمنزل تا وارد مشهد مقدس حضرت ثامن الائمه
وسراج الامّه و کاشف لقمه شمس الثموس و انیس القوس و ولانا و مقداننا
علی بن موسی الرضا علیه و علی بانه الکرام القویه و الثقاة کرده از آب و هوا
 وضع و محاذات آن بقعه و رواق و صحن ها و نهج جاری در وسط منظومه و
الله روضه من ریاض الجنّة را مشاهده محسوس دیده در جنب فلک که مقبره
 و سببی متصل بسببی از حرم و در حریم آنحضرت واقع است در خانه یکی از مرتبه
 موقوفین حضور مبارک منزل نمودید و بسبب کسالت حرکت سیدی فرمودند که
 امر روز پنجام رفته عصری محرم مشرف کردم چون قرار برین فقره استقر
 گرفت هر کس از بستگان و همراهان بکاری مشغول فقیر بخود فرود رفته که ناگاه
 صورت سیدی پیداشد فرمود تا برویم بجم بلا فاصله یکی از خنده داخل آمد
 که آقا ترا میخواهند باندرون رفته دیدم سیدی با کمال تعجب لباسی پوشیدند
 فرمودند اکنون صورت مبارک رضوی علیه السلام جلوه کرد فرمودی الحرم الی

زود مهبای غلی و شرف بحضور مبارک ملبا بد شد فقیر بستگان که متفرق
 شده بودند جمع نموده در خدمت ذر خدمت بجای که متعلق آنحضرت بود و نیم
 غلی علی التخیل کرده بیرون شدیم داخل در صحن مبارک دیدم سیدی کفش
 ها را در فرموده حافیا حرکت فرمود فقیر و جمیع بستگان مناسیبا موزها را
 کنده آمدیم بر نا باستانه مقدسه رسیدیم سجدهات شکر الهیه را در تقبیل شد
 سنیّه عالیله بجای آورده پس زادن دخول داخل وینارت با مرتور دست
 خود آقای فاسد حسن رضوی مشغول حال حق بحول الله العلی و عنا بانه بجز
 که در عمر و مدت سلوک خود ندیده و عنائینها و نوازشها از باطن فیض موی
 آنحضرت نصیب آمده که کربگویم من جهان بریم زخم بخانه آمده فرار برین شد
 که هر روز صبح را مشرف کردم الی ظهر پس از فراغ و سنن بمنزل آمده بانه
 صرف شود گاهی مقبره عصر هم میشد که پس از مراجعت از حرم بی الاغانه خا
 که داشتیم جلوس میفرمودند رضای طریق و اصدقا شفیق و بزرگان آن سزین
 از ملائی و سادات علما و حکما و قضای ساکنین و مجاورین و غایبین و زائرین
 بجهت ولایت ضعیف که مجال اسم هر یک را درین مختصر ندارم هر روزه تشریف
 می آوردند و غالب بجز صحبت سیر و سلوک الی الله و ذکر فضایل آنحضرت و سنا
 اهل بیت الطهارت دیگر خیالی و محالی نبود بازده ماه تمام روزگار فرخنده اقبال بر
 منوال گذشت وجه خوش گذشت ای والله اوقات خوش آن بود که بار سید

سیر شد باقی همه بجای اصل و بوالهوسی بود لذی الورد حکومت ظاهر شد
 انولا باسر کار نواب مستطاب قمر کاب و لایت و جلالت مآب ارفع اقدس
 اعباسعد و الامویة لدوله العالیة العالمیه ذات شوکت و جناب جلالتا
 صدر فروبی مهرا محمد حسین عضد الملک بتولیت و وزارت مشرف بودند
 بک بلوازم بزرگی کل بحسبه کال نوازش و مهمان داری را فرموده خارج توغز
 کا هو قده کار سازی و در ارتک سلطانی که قدری دور از حرم محرم است
 مهمانینها و مجالس انس عدیده فراهم آوردند و پیر از چندی جناب جلالتا
 مؤمن السلطان مهرا محمد خان سرکشکی نایب پسر از انزال از صدارت کبر
 خواهش تولیت آستانه عرش درجه را نموده ببلایه حکومت هم مرحمت
 شد پیر از تشریف آوردن در مصلای خارج دروازه نزول اجلا فرموده
 سابقه کاتبه فقیر باذن سیدی خدمت ایشان بهنیت ورود رفته لیدی
 بحضور فرمودند آقا آمد پیر و خوب مدیم هشت بار انبزال مسکوک همراه
 آورده ام که در خدمت کذاری حضورت مولای شما صرف کنم جناب آقا بگو
 که عاقبت ها منظور شد که شما فرمودید والباقی عندا لیلاتی و چون این فقره
 سه سال از تیه حکایت عجیب بزرگ و امر غریب ستون تازه ایست بجهت ند
 اهل رفا و اخوان الصغای اهل صقه صفا عرض میکند که آثار بزرگان کار
 در روزگار باقی ماند که هرگز شایست آدم صورت ابلیس سر بهرت نتواند

عزیز

همسری با ایشان نماید بلو در او فانیست که دار الحلافه هستم سرکار سپه
 سالار اعظم در کمال استقلال صدر اعظمند بسبب نهایت بکیمتی که در میان
 بودند سیدی فرمودند که کولک سرکار معظم البیه زاد رخا می بینم و حیرانم بایشا
 بگویم میرنجند نکو بفرخلاف محبت و دوستی است بلکه بصدقات نذاری باید
 واقع شود عاقبت مرحوم آقا محمد جعفر کناره که از اخوان صدقا بودند بر ستا
 خدمت ایشان فرستاده مطلب را بچشمه حالی نمودند ایشان هم چون مطلب
 وارد تبه فخر از کال الوحی المنزلی تجریده فرموده بودند در صد چهاره جوی بودند
 روزی از آن ایام مرحوم آقا محمد معروف بدائی خدمت آن سرکار چون کال غیر
 و با مرحوم سیدی نهایت را داشتند تشریف آورده فرمودند که سرکار صد
 کال وحشت را از فرمایش شما دارند ولی جناب استاد غلامرضای زنجانی
 که از فخر آه معروف دار الحلافه هستند بجهت مرزانه فراری فرموده که من این
 علم صدارت را حافظ و درین ایام بسلامت خواهد بود آقای ذهیبین چه
 فرمایا ایشانست فرموده جمعی را اضربه کرده اند سیدی فرمودند آقا محمد جا
 عزیز من بهمان خدا نیکه جان ما و شما بقبضه قدرت اوست که خود فقیه
 کال د مخور بزا ازین واقعه دارم چرا که من لدیگر الخلق لدیگر الخلق کار
 صدارت زد و سستی موسی که گذشته بالفعل ولی نعمت اند و بخارج ما را ما
 مختل اند ولی حکمت که من و ایشان و شما همه عالم درید قدرت الهیه مفضل

و ناچیز بل لا شقی فی الحقیقه مستقیم و از لسان مبارک وارد بود غیر شد که صد
 خواب شد حال کمال چهرت که مثل جناب استناد شخصی جز این دعوی ^{نمانند}
 هیچ نیست مگر آنکه این نذاکوش هوش ایشان نرسیده باشند و بخیر ^{شدند}
 و الا المقدّر کاش بجای خود است تا به بهتم همت ایشان چه میکند ما که مبر ^{بود}
 بارض اندس بر شما و ایشان معلوم خواهد شد که بلسان ولایت آنچه را
 میکرد خلا فی ندارد سرکار صدارت مایل بحکمت سیدی روح فدا ^{بودند}
 و خواهی خواهی بخیر با طوق حرکت شد این بود که لدی الورد آن سرکار فرمود
 ما هم آمد بر حق با شما بود و آنچه فرمود بد صورت گرفت اما الخیر فیما وقع خدا
 خواسته که چهار صباحی درین مکان فیض با شما باشیم و خدمتی نسبت ^{کار}
 حضرت فیض نارسود و شما در دنیا و آخرت در حضور ایشان شاهد و گواه
 ما با شما از آنجمله فرمودند که باهل مشهد بگوئید که خداوند حکم عقی ^{بی}
 طبعی بشما عطا فرموده است از هر جهت آسوده باشید که بجواز عانت مخلوق خدا
 و رعایت عامه با آنها دیگر هیچ کاری و خیالی ندارد بر روزی از روزها از در خدمت
 ایشان در باغی بودیر که سابقا از سالار بوده و ایشان تعمیرات کلیه در ^{انجا}
 فرموده بودند عمارت های سنگین و کل کارهای رنگین در آن روز کلا ^{شده}
 طلبیده بگهزار تومان نقد تحویل و کرده بجهت مخارج خبا بان بالای سر
 مبارک که جمیع سنک کاری شود و دکا کین دو طرف خبا بان طاق نما ^{از}

نفری که در وسط خبا بان جار بست سنک کاری و درخت غرس شود که بنا ^{بقا}
 داشته و منقرض گردیده بود و کمال تاکید را در خوبی و نفع آن میفرمودند که
 وجه از کیسه من است اگر خست و کوتاهی کردی مواخذه را آماده باش ^{مورد}
 شما ما هم شاهد باشیم که این بخار جزا من از خود میکنم دخلی بمداخل ^{فد}
 آنحضرت ندارد و هر چه دقت شود و بهتر شود و زیاد تر شود من را ضعیف ^{مست}
 بطور ارضان خدمات کلبه را از عهد بر آمدند منجمله فدغن فرمودند که تا
 بقعه مبارکه را که مربع است بیست و یک غالی مخصوص فرس کنند از فائز و بر چند
 فرستاده آوردند و هم چنین روپوش از مخمل و زردوزی تمام بجهت ^{مظهر}
 پرده های نومه و ماهوت متعدد بجهت جمیع درهای حرم محرم شریفه و عنبر
 سوزهای نقره متعدد و هم چنین قفلی از نیک با رجه طلا بجهت در ضلع ^{مقدس}
 امر فرمود دست کرده نزد قصر آوردند بیک رباعی و نادر نجی بر روی آن با قلم
 جلی نوشتیم و هم چنین نر پین توحید خانه مبارکه را که در عقب سر مبارک ^{واقع}
 با آئینه کاری و چراغهای مخصوص امر فرمود که دری تازه از آنجا محرم ^{باز}
 کردند که نالت درهای حرم محرم حقاظ مخصوص بعلاوه حفاظ سابقه از ^{بر}
 تلاوت در آنجا مقرر فرمود علاوه بر دو مجلس سابقه بکره و اصیلا مشغول ^{بقرآن}
 و خطبه بوده قریب هم در همان توحید خانه بجهت خود با اسباب لازم ^{آماده}
 نموده که کنون در آنجا مدفون است اللهم احشره مع من ینوؤاه من الائمة ^{المستویین}

نام نیکی که بماند زادی به کز و مانند سزای زرنگار و ازین شخص بزرگ
 اول بران مرد و ضربه صورت گرفت تا در شهید مقدس بودیم بمعنی مهمان حضرت
امام هشتم و قبله هفتم علیه السلام بودیم ولی بظاهر جمیع لوازم را آن سگار
 نقیراً ضمیراً متحمل بودند از عطا بد حسنه و حسن ظن مستحسنة ایشان ضربه
 عرض شود چون جناب عضد الملک متوکل سابق فرمان خدمتی بجهت سید
روحی فزانه بمیل و رغبت خود تمام فرموده سپردند و فرمودند که من بقیه دارم
 که شما خادم معنوی و مقبول آنحضرت فیض آثار خواستم که باین فرمان
 لغتان تطبیق ظاهر باطن شود که علی الظاهر هم در حرکت خدام آنحضرت
 مشغول بخدمت باشند که مصدوقه الظاهر عنوان الباطن صورت کردیم ضمناً
 هم از خدمت جناب شما مستدعی هستیم که مراد در سلسله خدام معنوی آن
 حضرت منسلک فرموده و از بستگان خود محسوب بشمرند سید روحی فرمودند
 هزار رحمت خداوند بر والدین شما باد که سابقه وجود شما را محفوظ داشتند
 از وساوس شیطانیه بدین جهت است بزرگان فرموده نطفه پاک بیبا
 که شود قابل فیض و رنده هر سنگ و کل و تو و مرجان نشود شکرها دارد که
 سگراه و تقرب سلاطین و گرفتاری مناصب سرکار عالی را مانع از یاد خدا
 و ضامن نشدند حال که بمیل بدخول در سلسله فقر و ولایت و باین روشها
 فرمایند فرمودید ما هم نقد وقت خود را بر ایضات شاکه فوق الطافه نیاز حصر

عالی کرده عرض میشود که بات غسلی به نیت توبه فرموده پس از آن هر صبح و شام
 پس از فریضه مشغول بذکر شویباز باطن فیض مواظب حضرت لامحالہ آثار
 عنایت و قبول زاد در خواب یا بیداری مشاهده خواهید فرمود که بقیه کلی
 در صحت طریق بیجهت ملازمان عالی حاصل و من بعد بخلاف سابق با
 بقیه حرکت فرمایند و بعد از آنحضرت چنین شد که نهایت کرمی و صدق
 از ایشان مشاهده شد و قتی را نشریف بمنزله آورده با کمال بشاشت دیدند
 دیگر غمی نداشتند چرا که دبش خود را در خدمت هفتاد و دو تن از شهداء علیهم
 السلام حاضر و ایشانرا بخود ناظر میدیدم دیگر آرزوی در بر دنیا نداشتند
 غفلت و تحالی بر است حق تعالی هم از ایشان راضی مسئول ایشانرا با اجابت
 مقرر فرموده در خدمت آنحضرت سر از ادت سپرده لبیک حضرت اجابت
 گفته بدار باقی در خدمت شهداء مذبل مؤالیان در ظل شجره طوبی قرار گرفت
رحمة الله علیه و سلام الله ولی فرمان خدمتی که از ایشان رسیده بودند
 یک دور و بیشتر بسبب پیری و سستگی نتوانستند با لوازم این خدمت عظمت
 عمل کنند چرا که بات شبانه روز که عبارت از بیست و چهار ساعت است
 ظهری از ظهر دیگر میباید حاضر در کشتی که آنهاره بود که اوقات جاریه
 حرم و چندین جزا غما در حرم حاضر شد و خدمت نمود و سایر اوقات با هم
 که بجز حرم نور فدا آئینه اند محشور و در پرواز و از خوان خدمت ظاهر

و با طنبه آنحضرت منعم بوده در همان کشتیکانه شام و نهارى که از نظارت
 خانه مبارکه مدام موجود است صرف نمود و پس از ختم عمل در بیست و چهار
 ساعت و حاضر شدن اهل کشتیک دیگر و نقل و تحویل اسباب موجوده
 حرم بقدها و قضیضها بنای مرتخصی خدام سابق میشود پس از صفا کشتیک
 جمیع آنها و خواندن خطبه متفرق میکردند و هر کس از بی کار و کاسبی خود
 روند تا روز پنجم دیگر نوبه خدمت ایشان نمیشود همین قدر که ظهر ^{بفرست}
 میباشد باز بر سر خدمت رفته مشغولند برین منوال ^{است} در ذات خدمت متفرق
 لهذا سببى نیابت این خدمت را بفقیرا گذار فرموده از سر کار رسیده ^{است}
 اعظم خواست تعاقب امضای فرمان مبارک را نموده مرحمت فرمودند با ضم
 با مواجب مقرر که سالی چهار تومان نقد و سیصد من کدوم و شام و نهار ^{بود}
 باشد ضمیر چند روزی در دخول کشتیک و خدمت فعلی داشته سر کار رسیده ^{است}
 متولی باشی مستخضر گردیدند یعنی کشتیک نویسنده حرم محترم که در بی کشتیک مقرر
 که مرد سینه کشتیک یکصد نفرند چاهراست و حاضر و غایب را ^{نظر} تشخیص و ^{صوت}
 بنظر فرستاشی و خادم باشی و ایشان بنظر سر کشتیک رسانیده جناب ^{است}
 البه بنظر سر کار نایب التولیه و ایشان بنظر سر کار متولی الشانی و در حضور ^{است}
 میخوانند هر کس از اهل کشتیک حاضر نباشد معلوم میکردند چون از ضمیر چند
 مرتبه تراز شد نوبه کشتیک سوّم که ضمیر در آن منسلک بود سر کار متولی ^{است}

ملفنت شده فرمودند شما با کمال از ادت و بندگی بجنورت سر کار رضی آثار جزا
 داخل در کشتیک نمیشوید مگر سینه نیابت خود را نگرفته عرض کردم چرا عذر
 داشتم فرمودند بگوئید ضمیر سکوتی داشتم ایشان اصرارشان زیاد شد مجلس
 مقتضی اظهار نبود ملفنت شدند صبر فرمود پس از صرف نهار و تفرق از آن
 رجوع باز اعاده فرمود که ترجمان شما از یاد از دیگرانست که خدمت از شما
 فوت شود عرض کردم حق با سر کار راست ولی تکند مخفیّه دارد فوت فرموده چشم
 ببوشید از ابراز آن خلاصه اصرار از یاد فرمود تا آنکه ضمیر با آنحضرت خورد
 که تا وجه را نکوتی دست بردار بنیم باذن سببى لا علاج عرض کردم که در
 صورت ظاهر عنوان باطنست چون علی الظاهر سر کار امضای نیابت را بر ^{است}
 سببى مرحمت فرموده اند ولی هنوز باطن آنحضرت که حق حاضرند و باعمال
 ناظر امضای بفقیر بنده خود عنایت نشده است منتظر فرمودند مگر ^{است}
 امضای برسد عرض کردم اگر ممکن بنود عرض میشد الا ماشاء الله سکوت فرمود
 ولی از بر صحبت کمال تعجب را داشتند چند نفر دیگر اظهار با این نحو میفرمودند
 که حال ما هم منتظریم به پنجم این معامله و مقصود شما بجای میرسد تا آنکه
 بحول الله العلی و عنایاته نیم رحمت و رحیمه از هفت غیب رحمانیه الهیه
 وزیدن گرفته جان مرده مشتاق قرار روحی تازه و جانی بی اندازه عنایت فرمود
 باذن و اجازة معنویه داخل کشتیک ظاهر به کردیم همگنان نهایت ^{است}

خادمباشی و سرکشیب کمال توجه و ملافت و رعایت زافرمودند و در بیست
چهار ساعت نوبه کشیک مقرره کمال سعی جمیل را در خدمت معینه نمودند
کردید و فرمای آن روز بلافاصله سرکار سه سالار متولی الشانی علی التجدید
جعف سیدی با اختیار ستاد وقتیکه داخل در منزل حکومت شد و بر خلویتها
میکنند که امر فرموده که غیر از شما دیگر برادر خاوت راه ندیم باری وارد ^{نش} نشو
کرده پس از سلام فرمودند در دین و روزا شنیدم مشرف خدمت و مشغول
بعل بودی عرض کردم بل فرمودند با امضا یا بی امضا عرض کردم بگذرد ازین نظر
فرمود عیبت نمی شود تو را همچو همان حضرت قسم میدهم که سرگذشت خود را بگو
باذن سیدی عرض کردم که روزی پس از نماز ظهر و عصر در حضور مبارک آن
حضرت نشسته بودم که سیدی مشغول بودم در حالت سینه و پینکی دیدم که
از پیش رو من مظهر شکافی بقدر رکامی پیدا کرد سر و گردنی نمایان شد با
صورتی که هزار مرتبه آفتاب در نزد او تجلیست بعضی ملاقات بفقیر فرمودند که
میفرمایند جزا داخل عیشوی در کشیک در بین فرمایش وارد فقیر شد که
حضرت امام محمد تقی هستند چنان جنتی از جای عبادت نگاه خود کردم بجهت نشر
مخصوص مبارکت که بقدر مبالغه جایجا شده بودم سیدی که در پهلوای فقیر نشسته
بودند فرمودند آنچه میشود واقعه را عرض کرده فرمودند نوش یاد ترا که نشان زد
فوق بشارات فال محمد الله علی الولاية و الحمد لله علی الهدایه حال وقت بندگی و دخول

در خدمت این بود که بلا تا قبل این نوبه کشیک را داخل و بین الاما^{قران} تا والا
منفقو کردیم کمال مرحمت و لطف زاهم از سر کشیک و خاد و میباشی و فراموش
خود بسبب عنایت آنحضرت و سرکار عالی دهم سخن که با بنیارسید دیدم اشکها
در چشم ایشان دور میزند بسجده رفتن فرمودند که الحمد لله که عمر دهر و خدام^{موسو}
و ظاهری این بزرگوار را دیدیم پس زین توجه و ملافت زان یاده فرمود در رجا
نولیتی و حکومت فقیر را مقدم بر بزرگان آن و لا از ماری و سادات و اکا بر
خدا م با احتشام آنحضرت میداشت و مکرر اهل انجا را دعوت بطریق غیر ^{بسیله}
الذهب میفرمود که غنیمت بشمارید این چهار صباحی را که آقای ذهبی در اینجا ^{هستند}
که آنچه در ایشان در دیگران نیست ما خود دیده و تجربه کرده ایم قبل از صد ^{رت}
کبری از فارس مبارک بشارت داده و پس از آن در طهران و اینجا حکایتها ازینسان
دیده ایم اگر شماها هم بخوانید با از ادت رو با ایشان بروید معنی انسان کامل را
مشاهده خواهید کرد در خراسان از جناب حاج ملاهادی سلمه الله بزرگ ^{بزرگ}
شخصی ندیدم وقتیکه مادر سبزواری ملاقات کردم و خدمتش رسید تمام ^{عالم}
ما باوصاف آقای ذهبی ختم شد بل آن شخص بزرگ قدر این شخص بزرگرا میداند ^{زی}
از روزها در مجلس خواص فرمودند ما ابوالحی صوف تریب خانه مبارکه کرده ایم
و ندانسته که وجه تشبیه این موضع مخصوص از پشت سر مبارک چیست ^{شماها}
و آقای ذهبی که ما را عارف گنبدان و زو سادات و ملائی مشهد همگی حضور ^{شنیدند}

بالاخره سخن با پنجاه صفر کردید و مکتوب تصدیق کردید که پس پشت ضریح مبارک
از سابق ایام از خوارگی که از اجلا در شنیده اید جمعی از بزرگان بوده اند که هرگز
خاصه شده که جناب شیخ بهائی معروف سر حلقه آنها بوده اند مشغول ^{کرد}
مبارک کلمه توحید که لا اله الا الله است همیشه اند فرمودند پس آقای ^{دهی}
همه با سالی ایشانرا که در پنجاه مقرر بوده در بن ایام رواج میدهند که هر روز
در عقب سر مبارک پس از فریضه مشغول بذكر میباشند و مردم پند ایشانرا
خواب میشنوند و حال آنکه بیدارند و خوب بیدارند بد و معنی و و گردند بشد
که پس ما اهل لا اله الا الله را خوب شناخته ایم و بتسبی فرمودند و چون خلق
قدری حتی الوجودند و صورت سازی آنها در غایت درجه کمالست چنان از د
ازا کار بر و اصاغرا نوال در منزل میشد که جای همزاهان نبود و بعسرت حرقی
میکردند در میان آنها الخطر القتلاد و نلامید جناب حاجی ملا هادی قدس
الغریب هم در اوقات تعطیل مباحث علمیه می آمدند بمشهد و بزبانت آنحضرت
مشرف و غالباً بمنزل حضرت صاحب اوقات ایام توقف سبزوار را میکنند و
تعبیرات نوا می شنیدند که ذکرش مؤثر و فطوری است مگر واقعه یکی از ایشان که
الواقع شنیدن دارد بتذکره اخوان عرض میشود که جناب شیخ الاقباب میرزا
محمد حسین ولد صدق جناب علامه العلاء و فقهامه الحکماء آقای حاجی ^{منطاب}
جوادی شیرازی امام جمعه و جماعت کرمان که مدتها در خدمت حاجی سبزواری

بازن پدر خود مشغول بنمذ و در خدمت سیدی مشغول به تذکر بودند معجز ^{رت}
مشرف و بمنزل آمده فرمودند در سبزواری مشغول بذكر آلی بهمان دستور ^{العمل}
بودم سخن گاهی میدیدم که عالمی بار نهایت در نظر باطن جاوه کرضائی و هوا و روح
پرور داشت در آن حبث و بهیچ چیزی برضیحه میبخت مثل ذرات لطیفه در هوا
که از کمال مجرد تشبیه بهیچ چیزی نمیتوان کرد گاهی برفش میدادم گاهی برفش ^{نشد}
گاهی روح مجرد میخشدش میگویم لعله لعله زیاد و در جنبش بود آنقدر با طرف
تغیر وارد شده که تمام فضا را بر کرد در کمال تعجب و بیاشانت بودم شاعر آمد
روز آنشب تعضیل واقعه را خدمت جناب حاجی عرض کرده فرمودند نوز چشم ^{فرد}
خود ترا بدان که این شبیه تجلی طوریه موسویه است که از باطن آقای ذمینی ^{کری}
المریجه آن نوز چشم صورت بسته مرحوم سیدی فرمودند که بلی همانست که
آنجناب فرموده اند و آن نوز مقدس موسوی باطناً از شجره نوزیه حضرت ^{عجله}
و علویه بود که ظاهر در شجره طوریه موسویه جاوه کر و گفت با موسی اقی نا ^{الله}
رب العالمین و در جناب شما چون بدایت سلوکت نطقی ندارد همین قدر که
بعنایت موالیان و توجه فقرا و همت خودتان توجه و حضور و مراقبت و ^{تخلیه}
زباده شود همین نوز ساکت ناطق میگردد و میگوید آنچه را لازمه ذات او ^{ست}
منجماً که حال فی الجمله دانستید که معنی تجلی نوز چشمست و غریباً ^{علیه}
و بر اهلین جمله حکیمه است که لا یسمن ولا یعق من جوعست چرا که ^{نفا}

انها بپل زحمت و جهد علم الیقین و نهایت این طریق سلسله الذمب بردن الیقین
 و بلایت و اواسطش علم الیقین و عبر الیقین و حق الیقین است که ضمیر و ربما
 تجلیات اربعه اشاره با این مقامات اربعه نموده ام در کتاب خود مستقی بقول لا
ان شئت تفصیله فارح الیده امر عجاب و ستر مستطاب عرض میشود که بزرگ
 مشهد مقدس را از علماء و حکماء و ادباء و شعراء علی التفصیل ملاقات و
 معاشرت نموده و اصناف غریبه و حکایات عجیبه با هر یک از ایشان در میان
 داشتیم که تفصیلش درین اوراق نمیکند لا اینگونه که از جانب روزگار و عنا
 لیل و نهار است و چون از آثار طریق ولایت القیه و اسباب یقین سزاگند
 لهذا تذکره کم و نصیحه کم هم عرض میشود که در اوقات توقف در آنجا جناب
رجوعی معرف به نبلی که از معارف اولیای آنجا بودند بدیدن و ملاقات
 سیدی شریف ورده خواسته اند باز دید کردند روزی در خدمت سیدی
 و جمعی از اعیان منزل ایشان رفته کمال صحبت و الفت از هر چه در میان بود
 در آن حیث و بیرون جناب حاجی آهسته بکوش ضمیر فرمودند که نور چشم من
 من از یکصد مخا و ز است و خیلی سگسند شده ام ولیکن فقیر میباید باشم ما ظهور
 حضرت حجه الله علیه السلام و ایشان را ملاقات کنم فقیر اگر چه کمال جزیرا
 ازین صحبت کردم اما چون فرمایش اولیای امم باید نا اقل کرد سبب تعمق و بطور
 که با کلمات ایشانست قدری فکر درین حرف کردم بجائی نرسید ساکت بودم

تا وقتیکه در خدمت سیدی بمنزل آمدیم خدمتش عرضه داشتیم که از حاجی امر فر
 چنین نوانه بلندی شنیده ام که مرا بکار ان لا اخت شطحیات فقرا بسیار است ولی
 هر یک را اصلی متین و ما آخدی امیر است و این فقیر حاجی و بودن تا وقت ظهور
 بهیچوجه معنی نمیتوان کرد سیدی بلا تا اقل فرمودند که حاجی مرد صدا قبند
 دروغ نگفته اما میباید این فقیر از وار ذات غیبیه ایشان باشد و معنی بزرگ
 دارد در تعبیرش قدری تدبیر کن معلومت میکرد که مقصود چیست چند
 درین خیال بودم تا آنکه از باطن ولایت سیدی مطلب مکتوف گردید ولی
 پنهان میداشتم تا آنکه روز و جناب حاجی سید ز بر العابدین طبيب که
 بمجلسه ارادت منشان حاجی و محبت فقرا بودند بمنزل تشریف آورده فرمودند
 بهیچای از حاجی بجهت شما دارم فرمودند که بشما عرض کنم و ما علی الرسول
الا البلاغ عرض کردم بی زیاد و کم بفرمایند که مطلب حالی شود فرمودند
 که قول حاجی ابراست که عرض میکنم که شما در سفر سابق که بمشهد مقدم
 بودید میرید ما بودید و درین سفر مرا دما هستید ن دانستم چه شده است بسی
 ما از خبر هید که جهت را بلا نیم فقیر بعض استماع بخیال آن صحبت نسا
 ایشان را فخادم و معلوم شد که این گفتگوها از تجرب قواعد سلوک و مخا
 در طریقت اگر چه صد ساله باشد در حضور سیدی و جمیع اهل مجلس
 عرض کردم که شما از بابت ارادت بلاغ بیغام فرمودید حال جواب بر الله

برسانید که برایشان و فخرای ابویلا واضح کرد که پیران کسی است که عفتش
 فربه و بنور باطن اولیاء مستنیر و مرتبای تربیت ایشان شده میخواهند ^{هزار}
 جلاق باشد با پیر سال خورده باشد از بر بیخام و آن صحبتی که در گوش فقیر ^{موند}
 معلوم میکرد که حاجی بالکلبه از قواعد سلوکیه بچینند و الا از این مقوله
 کلمات به مغز ایشان سر نمیبرد اولاً فرموده بودند که فلا فی مریدین بود ^ص
 کنید که در و عکودشمن خداست من کجا بستگی شما داشتم و حال آنکه اگر
 بالفرض مرید شما هم بودم و حال بسته باشم به بگری ضرری در طریقت ندارد
 بلکه از توان هست که اگر مرادی مرید خود را در تکلیل کفایت نکند بر آن مرید ^{بست}
 مرادی دیگر واجبست که او را کفالت کرده از غرقاب خودی و جهالت برهانند
 و الا مرادی دیگر تا برسد بشخصیکه او را تکلیل و کفایت کند که هزاران ^{بک}
 تن بیشتر نیست مثل آنکه جناب سلطان با بزید بسطامی قدس سره صد
 سیزده نفر از اولیای از خدمت کرد تا قابل خدمت حضرت صادق علیه السلام
 آمد و کاش در خدمت بوده آنحضرت بفعلیت پیوست و ما امور بد عورت خلق
 کرد پس اگر بالفرض از ادب فقیر باشم بود و بعد تکلیل در جای دیگر شد ^{بسته}
 این صحبت از شما بود که بجزئی و خاصی از آن ظاهر کرد و اما چون بر حقیقت عالی
 لازمست که خلقت را هدایت کند لهذا میباید این صحبت را حاجی بدارند
 این عرض شود که اولیای من بعد تکلیف خود را بدانند و اما ^{جواب} جواب مطرب ^{دست}

که بنود فقیر فرمودند که من میباید باشم تا ظهور حضرت محمد الله اعظم علیه السلام
 عرض کنید که بقیه شما صادق در این قول مسند چرا که باو ادوی با خواب است
 که بشما فرموده اند اما چون جناب شما از قواعد و معنی فقر محمدی ^{واله} صلی الله علیه
 بجز همانند آید و یکصد سال عمر خود را صرف رسومات فضل علی الظاهر فرمود
 لهذا خدمت و تقوی از اولیاء راهان را در طریق ولایت نفرموده آید که از ^{منازل}
 باطنیه و مهالک آفاقیه و انفسیه شما را با خبر کند لا اقل از تعبیرات ^{ضات}
 که از توانم سلوکست شما را مستخصر سازند که واقعات خود و دیگران را
 بخورند و در تعبیراتش بگو و نقابند معصوم علیه السلام فرموده رو با
 صادق در آخر الزمان بک خیز از هفتاد جزء نبوتست یعنی چون نبی بخیز از
 غیب است این واقعات منامیه هم اخبار از غیب است و کاشف اسرار
 لاریب ابراست که اهل معرفت و افعال را در قسم قرار فرموده آفاقیه ^{منازل}
 انفسیه و بواقعات انفسیه سالک احکام نفس و احوالات او را من ^{منازل}
 و اللوامه و الملمحه و المظنه حالی سالک فرمود و بواقعات آفاقیه
 احکام و اخبار دنیویه آفاقیه سالک احوالی او میفرماید و خورده خورده او را
 تکلیل باخبار واقعات غیبیه دنیویه اخرویه میباید که پس از چند ^{بقت}
 پیر عشق سالک بجز با خبرت و کامل التعمیر میگرد و این تربیت ^{صحت}
 دارد یکی آنکه سالک راه رو با این دستوار از مهالک دنیویه ظاهر و اخرویه

باطنیه بدلا مت کند نخواهد کرد و بکمال معرفت و انسانیت فایز خواهد شد
 و خاصیت دیگر آنکه پس از تکبیل و برخورد بمقامات مرکز از سلاک و طلاق
 الهیقه که بوی بسته شوند از مهالک بالکلیه نجات خواهند یافت که آنگاه
 جمیع کشتن نفس است که آسان میباشد و بسیار مشکست و بجز آنکه نتیجه
 پیوسته که زاننده و کار دانست چینه نفسانیه مضحک کرد و فنا پذیرد دیگر
 محال خواهد بود مولوی معنوی قدس سره فرموده هیچ نکتند نفس را حیرت طلب
 دامن آن نفس کش را سخت کبر و ازین قبیل انسان در عالم کسک کاکبریت الا
 یعنی انسان کامل با خبر زاده رفته زاده دان نامعنی در عالم کیا است بدینجهت جناس
 عطار العارفین فرموده زاه رو بسیار دهم درجهان لیک بات ره روندند
 زاهدان پس اگر ازین قبیل انسان برخورد شود رخا کف نفس از انوتبای
 چشم میباید کرد پس از جانب فقیر خدمت حاجی عرض کنیند که باوصف صد سالگی
 و خود را سرچوئه سلاک دانستن انقدر برخورد بلوارنم طریق نکرده اند که آنگاه
 تعبیرات واضعه خود را بدانند تا چه رسد که خود دیگرانرا از مهالک برهانند
 و بمقامی برسند جناب شیخ سعدی فخر قدس سره العزیز فرموده مردی نوی
 خدمت مردی نکرده و انگاه صف صقه مرمانت از دست حال که از تعبیر
 واضعه خود بیخیز مانده و بخمال دور درازی افتاده آید که بغیر دیگران مکرر فرود
 که من میباشد باشم تا ملاقات حضرت ستر الله اکرم و حجه الله اعظم روی و بیق
 من

بروح الهی بر کوجات بدل فقر لازم و محتتم کردید که تعبیر واضعه شما را عرض
 کنم که رضع این شبهه از آنجناب و جمیع دوستان شما و فخرای این سامان بشود
 و بدانند آنچه میباشد دانست و عبرت گیرند بجای صریحاً عرض کنیند که باوصف
 آن عقیده امسال سال وفات آنجناب است هر فکری دارید بکنید و مستعدا بشید
 بحکم واضعه خودتان چنانکه ظهور آنحضرت علیه السلام را اهل معرفت مناسبت
 بالمعصوم سده فسخ کرده اند مثل پیامت که سده قسمت بکبری دیگری در سطح
 و دیگری صغری اما ظهور کبری حضرت حجه الله علیه السلام در خانه مکه
 که تخفیفاً هیچ کس نمیدانند مثل قیامت کبری که وقت آنرا خدا میداند و بس اتمام
 تخمین بزرگان استنباطی از احادیث اهل عصمت علیهم السلام فرموده اند که از
 آدم ابوالبشر ابینا علیه السلام تا ظهور الحجه علیه السلام بیست هزار سال است
 تخمیناً و حضرت رسول امین صلا الله علیه و آله وسلم فرمود مردان هفت
 آدم هستم تا حال هم که هزار رود و بیست و نود و بیست از هجرت گذشتند است پس
 یازده هزار و چیزی تخمیناً بوقت ظهور مانده است و این وقت تخمیناً بزرگان
 رضع جهالت از جهال هر عصر معین فرموده که صحبتهای را با غرض و هر نا آشنا
 بکوش ایشان فرود و بگراه نشوند که مدتهای مدید بظهور مانده و مؤمن همواره میباشد
 منظر فرج و ظهور باشد و خلاف این از عقاید باطله و دعای بیجهت است
 و در این ظهور حجه کبر بیست حضرت صادق علیه السلام فرموده با مفضل

سیدنا الغلام پسند ظهور الحکم و بعد ده فرس صبحاه من غیر سو و نقول هذه
بلا الله ثم بنا هذه الایمان الذین بیابونک انما بیابون الله بلا الله فوق ایدنا
فیكون اول من یقبل یدہ جبرائیل ثم یابا یدہ الملائکة و نجباء الجن ثم یقبأ المؤمنین
الحديث بطوله یعنی حضرت صادق امین معصوم علیه السلام فرمود با مفضل
بزرگ ما قائم پشت میزند بحرم کعبه و دراز میکند دست خود را پس یدہ میبندد
در کمال بوزانیت و میفرماید این دست خداست بعد از آن تلاوت میفرماید یا این
قرآن که بدرستی و تحقیق آنچنانکسانیکه بیعت کردند با تو این است و جز این نیست
که بیعت کردند با خدا دست خدا فوق همه دستهاست پس میباشند اول کسبکه
میروسد دست آنحضرت را اجر نیست پس از آن بیعت میکنند با او جمیع ملائکه
نجباء جن بعد از آن نقباء انس که مؤمنین اند این بود ظهور بزرگ آنحضرت اما ظهور
الحجّه که مستقی بوسی است در نزد موت هر کس خواهد بود یعنی نیست کسی از او
و مخالف که از بن نشاء برود و حجه خلا حاضر بر او نباشد مثل وقت انعقاد نطفه
و هم چنین وقت تحول در بن نشاء و خروج از بن نشاء بلکه در همه وقت چرا که
خلا ولی کارخانه اوست در همه وقت با مخلوق حاضر است و رفع حاجت آنها
میفاید ستم اوقات مخصوصه که ضرورت و احتیاج مخلوق بیشتر است از بقیه
که حضرت مولی امیر المؤمنین علیه السلام فرمود یا حارهمذان من بیت بری
من مؤمن و منافق قبلا یعنی جاریت همذاتی هر کس میبرد میبندد مرا میخواهد

قرنی

مؤمن باشد با منافق در حال تنبکه رو آورنده برین است این هم ظهور حجه مستقی
آنست که ملاقات شود یکی از شیعیان حضرت حمزه الله علیه السلام که خدا
الاولا و پسند یدہ و بریزد ایشان باشد که جبرائیل زادتش به او میبندد متصل معصوم
باشد بلا طغر و تداخل نه آنکه خود سر و من عندی حرکت کرده باشد که علی الظاهر
از ایشان شمرده شود و تحقیق از ایشان نباشد العباد بالله منفا بل اگر چنین
که مربوط با صحیح الهیة باشد و مجاز و مختار از جانب ایشان باشد بسبب نور
که از ایشان حاصلست و ذات است شخصی بر خورد مثل آنست که آنحضرت را بر
خورده چرا که از ملاقات او بر خورد بسوره آنحضرت میکند چون با واسطه نمود
حضرت را بر خورد و ذاتا میبرد لهذا نامیده بصغری شده چرا که آن نور و فیه
که بواسطه شود ضعیف تر خواهد بود از آن نور که از منبع نور بلا واسطه شخص
میرسد پس ز تمهید این مقدمه معلوم کردید که ظهور اصغر آنحضرت علیه
ملاقات حارم این نور ولایت آنحضرت است در هر سر زمین و هر زمان که عجمه
شخص مبدی کرد و ظهور او وسط آنحضرت ملاقات خود آنحضرت است عند الموت
و ظهور اکبر آنحضرت ایضا ملاقات آنحضرت است در خانه ملکه حال آمدن بر
تعبیر واقعہ جناب حاجی ایشان عرض کند که ملاقات آنحضرت علیه السلام
بجهت شفا بر حسب صدق واقعہ که بر شما واضح فقیر دیگران فرموده اینست
که از قبیل ملاقات ثالث در خانه ملکه باشد زیرا که موقوف به بقای شفا است

با همین مشکل عصری تا وقت ظهور که نخبیاً عرض کردم باز ده هزار و چهل و شش
 و مقر است که موقوف بحال بحال خواهد بود و هیچ عاقل با عارفی قائل با برحق
 نشد و هم چنین از قسم دوم ظهور هم نخواهد جزا که ملاقات و سغلی در آخر مقام
 و اول مقام آخر خواهد بود که قریب شخص است و شاعر فرمودید من باید درین دنیا
 باشم تا ملاقات آنحضرت علیه السلام پس لابد و ناچار است که ملاقات
 شما با آنحضرت از قبیل ملاقات قسم اول باشد بفرموده اند با طناً بشما که
 میباید باشی تا وقتیکه یکی از حاملین بوز حضرت حجه را ملاقات کنی در میان
 و این فقره بالغل درین سنه واقع گردیده است بجهت شما چرا که آنای زنجی
 ملاقات فرمودید و بجهت فقیر و اخص است که ایشان حامل نور معصومی بسبب
 کمال زادت و بندگی هفتاد ساله شده و خود بلسان باطن مکرر شنیده ام
 فرموده اند که این مرد با سنان نواز است و اما این فقره محض ادعای فقیر بر شما
 و دیگران محقق نمیکرد مگر آنکه قریباً موضعه فیما بین قرار شود که زال بر قصد
 گردد و بجناب حاجی عرض کنید که قریباً بهتر ازین نیست که با این دعوی شما که
 من میباید باشم اگر این سنه باز در حقیقتی سنه آخر عمر شما شد بقیه در دنیا
 موت بر شما و همگی زادت کبشان و اهل اینسا مان محقق میگرد که کل دعای
 فقیر کوجلت ابدال ضرار درست و راست بوده و بجزول الله العلی و عنا یا نه لا
 کزاف بوده و از تربیت بزرگان بوده است آنچه گفته و میگویم خلاف نخواهد

و اگر خلاف عزرا بن ظهور رسید آنوقت میباید دست از ادت خدمت حاجی ^{نیل}
 زاد و تربیت شد این قریب و عهد در میان ما و شما و ایشان و جمیع اهل خرا ^{سان}
 باشد تا چه پیش آید جناب حاجی سیدز بر البیابین ازین صحبتها مبهوت گردید
 لا بد بلاغ نمودند ولی هنگامه و گفتگوها در میان اهل انسا مان در گرفت بعضی
 خوشامد و برخی را ناخوش آمده و چون مطالب مذکور نه بنوی بود که بتوانند
 زبرد الا لای کرد حیران و سائلت و منتظر فرصت بودند تا وقتیکه حرکت از ارض شد
 نموده هنوز وارد دار الحلاله نشده بود بیکه خبر فوت حاجی رسید و کمال عبرت
 حاصل گردید رحمة الله علیه و غفرانه جمیع اهل محبت و تحقیق و باره نوشتان
 رجوع تدقیق و سر مستان بولایت حقیق بدانند و آگاه باشند که ذکر این فقره
 عجبیه غریبه نه از باب خود سنائی و انا و لا خیری گفتن بوده بلکه اشهد بالله
 العلی محض نبیره و تذکره انوار الصفا بوده که بدانند که حقیقت فقر محمد ^ص به ^ص
 از ولایت علویه و اهل بیت علیهم السلام است نه رسومات فقر متداوله در
 این زمانست که عبادت از ملائکه گفتن و ملائکه رفتن و ملائکه خوردن و خوش
 نشستن و تدقیقات فلسفیه با کمال نادانی در تشخیص جای و فن و نبات و سنا
 ماکولات و نباتات سرحد و کوسیری نمودن و سلا کرامت خدمت کردن یعنی
 غلبان خوب جان کردن و بدقت کشیدن و بدقت جای طنج کردن و عملش
 و غفلت آراستن و مدام لا طائل گفتن که فلان ولی چه کرد و فلان ولی چه ^{گفتند}

و فلان عارف بهتر از بهمان عارف و مقالات این بهتر از آنست و رفتار
 آن خوشتر از این دیگر نمیدانند که بزکان فوت وقت را است از فوت روح ^{فوت}
 که درین اوقات زمانیه میباشد بجان کردن و باضت کشیدن و نفس کشیدن چنان
 ابدی و راحت سرمدی تحصیل کرد و از معارف الهیه باخبرت شده آنکه او
 شریفه را صرف این امور خسیسه و سالها بر سوم ظاهریه فقر آگفتا نموده
 که از معرفت خود و خدا بازماند بلی اگر مدارسالت بزخواهی و خدا جوئی و خدا
 کوئی و خدا شناسی باشد این رسومات هم طفیلی او خواهد بود و ضروری بخا
 او ندارد اما در آخر و احوال که فی الجمله تشخیص هوای نفسانها از عقلا
 و روحانی داده نیت و بد صلاح و فلاح خود را بر خورد آنوقت دخول درین
 تعیشات شدن اگر چه منفعه بخائش ندارد ضروری هم نخواهد داشت و اما قبل
 از تکلیل و تربیت دخول درین نشاء ظاهریه تفصیلیه سابقه باقطع البقیه
 مقدر بحال سالکت نعم ما قال ناز برورده تنعم نبرد راه بدوست غاشقی
 شبهه زندان بلاکش باشد و قصه دیگر فقیر این بود که سلاک هر عصر ^{شد}
 و آگاه شوند که شجره انسانیه و ولایت معنویه میباشد در ارض باطن بر و بد چنان
 که از لا بدرش را حضرتعالی در مرغ تنگ شده در پنجا میباشد بولی کاملی بسند ^{کرد}
 که بماء الحیوه رحمت الهیه خورده خورد او را سبزاب و تربیت نموده ثمرات
 در دنیا بعین البقیه با و بنما بد که ذخیره و زاد را حله آخرت خود قرار دهد

و اگر انسان قبول تربیت و ترقی از انسان کامل نکند صد سال که سهلست صد
 هزار سال هم درین دار بماند و بر سومات ظاهریه آگفتا کند بی بهره خواهد بود
 از کمال انسانی چرا که بهره از فی تکمیل ابدی سرمدی میخواهد از پنجه حضرت
 مولی علیه السلام فرموده العارف علان علم مطبوع و علم مسموع ^ع مالم یکن المطبوع
 که بعد از مسموع بعضی علم در علمست علی است از فی که ذاتی و حسی ^ع منقسم
 علی دیگر است که با کتاب حاصل میشود از خدمت کردن بر رجال الهیه و اگر
 علم اول در شخص نباشد یعنی قابلیت اصلی نداشته باشد علم ثانی که اخذ از
 صاحبان و لا یست ثابره در شخص ندارد و تربیت نخواهد شد هر که ^ع در
 بهبود نبود دیدن روی نی سود نبود پس این اشخاص که بر سومات فقر آگفتا
 نموده و طالب و لیاکام ملین نمیشوند دلیلست که بهره از فی ایشان کسند
 که تکمیل ابدی با ما بل نمیشوند و بقواعد ظاهریه فقر محرمه دل خوش کرد بد
 سالها با سعی و جت و قانع گردیده الی لا بد بجای و نقصان باقی مانده اند
 و قصه دیگر فقیر از ذکر آن اوصاف عجیبه این بود که بمظروف آیه کریمه و اما ^ع بنعمه
 ربک تحدث خبر بد هم جمیع طلاب الهیه را که درین راه آخرت و خدمت ^{رکان} بزرگ
 دین اجرو ضرر احدی ضایع و فاسد نخواهد شد مگر آنکه بد بختی مانع ^{کمال} از
 خدمت شود و بخود سری در طریق حرکت کند با این واسطه عروم از لوازم ^{بزرگ}
 و کالات انسانیه کرد که بلی از آنها حکم تعبیرات و افعالات سلاک ^{خورد} و غیر

بطون آنهاست که هرچه تکلیف انسان بیشتر بر خورد با سزا باطنیه و افضات
 بیشتر خواهد نمود و هرچه بگوید معتبر تربیت شده همان طور خواهد شد ^{نی} با
 ذکر چنانکه من عندی نمیکوید بل بفواهم در بیان افضات تکلم میکند ابراست
 که مؤثر و بیان واقع است و مختلف نمیکند غالباً سلوک افضات خود را
 سیدی عرض میگردند هر کدام که اشکالی و عقیدتی داشت که محتاج ^{سعی}
 زیاده از سایر بود محض نبویه و نشونق فقیر در مجلس بلند میفرمودند که هر
 غیر از فلانی زحما خبر بن تعبیر این واقعه را از عهد برآمد بقیعین او معتبر ^{مد}
 بود و تا سهم الغیب در طالع شخص نیاشد و بهره از الهام ^{و حی} القلب ^{نشده}
 باشد تحقیق معتبر نخواهد شد خلاصه کلام بدان ای بزرگوار هوش ^و ^{مستقیم}
 که فقیر قل السادات و خادم الفقراء بیست سال تمام مشغول بسلاوت
 و خدمت تمام سعادت سیدی روحی فدا بوده بکره و اصیلا از برکات ^{الغیا}
 قدسبه عیسوی اساس ایشان تربیت ما دیده بعنا بنهار رسیده نعمتهای ^{ظاهره}
 و باطنیه کلیه و جزئیّه از خوان نعمت ولایت سر به ایشان چشیدم که شرف ^{منه}
 از آنرا نمیتوان گفت همین قدر عرض میشود که قواعد مراتب علییه بقیدیه که
 ظواهر شریعت مقدسه و مراتب غیبیه بقیدیه که نواطن شریعت ^{حیث}
 الاخوال و الاضال و الاحوال و المعارف الالهیه که از مرتب بزرگان ^{فقیه}
 و احقین شنیده و در کتاب ایشان دیده بحول الله العلی و عنا یانه نظیرش ^{را}

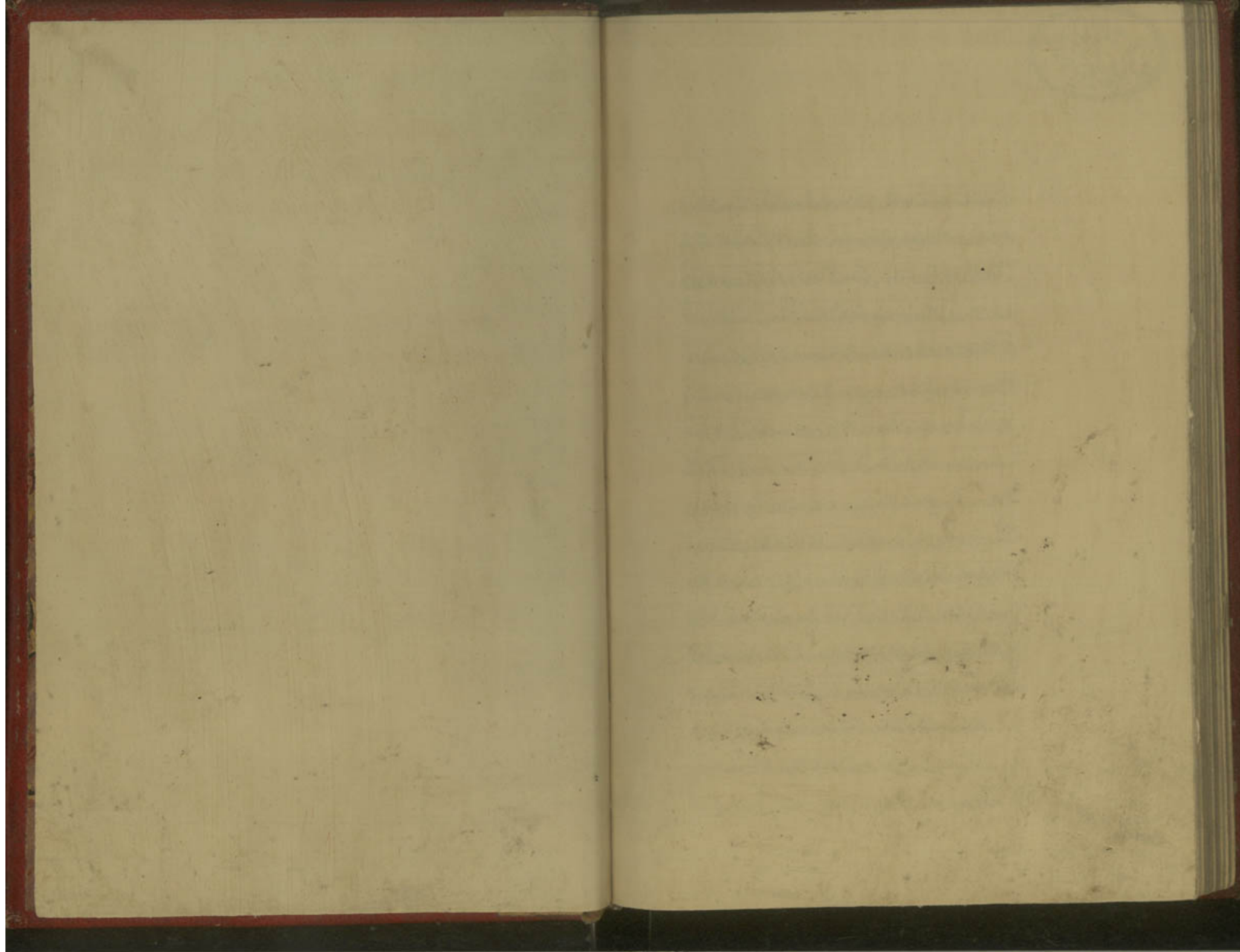
حقی و خلق آن بزرگوار مرالبعاملات و الحالات و المقامات بقدها و قضیضها
 مشاهده نموده و رسیدیم بچونیکه بهیچ وجه شکی و شبهه از برای فقیر در بزرگوار
 ایشان و اینکه شخص مقدسش با ذکر او لیاة سابقین و معصومین افاضت ^{الله}
 باقی نماند در او ایل سلوک قبل از برخورد بمقامات حالات و کرامات ^{اللیا}
 او لیاة کلین که در مجلس تذکیر عصرها ذکر میفرمودند بیجهت فقیر غیبی از آنها
 حاصل بود که کاش در آن از مننه واقع و باین کالات رسیده بودم و بحول ^{الله}
 العلی و عنا یانه در اواخر احوال که نهایت بیست سال خدمت بود عین و غیر
 مرتفع و اوقات بکمال فرخنده کی میکذشت و غالب لسان حال باین مقام ^{مستقیم}
 بود گر کجهم بکنندم بقیامت که چو خواهی دوست ما از او همه نعمت فردوس
 شما را تا وقتیکه در راه اصفهان کوب بخت و اقبال رو بوال و بالآخره
 در عمار افتاد سیدی فرمود که وقت رحیل بسفر باقی و خلاصه از بزرگان
 دینی فانی است و شان ز سر و شریعت میشنودم که وقتی بلبل هزار دست ^{ستان}
 ما خواوش میبود اطفال بصدای آیند و کذلت فرمود آنچه فرمود پس از
 آنکه لیلیات حضرت عالی را اجابت فرمود و باز ماندگان را سپرد مجنون و در
 فقیر بعد از فراغ از غسل رکعت و نماز و بپیدن بمعاونت محبت جانی و رفیق
 اجمالی و شفیق و وجهانی و حقیق صمدانی صبر زاهدانیت الله فراهانی آن بزرگوار
 نقل باصفهان و با مانت سپرده با اهتمام ما الا کلام سرکار رحلت ^{کان}

مقرّباً تخافان صاحب دیوان میرزا فضلخان که از بزرگان و وزیرزادهگان
 فارسی است سلمه الله تعالی و اذام عزه و اجلاله مشغول بتغزیه داری بوده
 در حالیکه مسلمان نشود کافرنه ببند باوصف آنکه اجتهاد جانی مکمل
 و دوستان روحانی تمامی متوجه مشغولداشتن ضمیر بوده و لیکن چنان برپیشا
 و استغراقی دست داده بود که سرانجام بمیکردم کوبار روح در کالبد منزول
 و غزازی علمای مبنی نداشت روزی پس از نماز ظهر و عصر که فراغت خلوق
 حاصل در داخل خلوق داشتم در میان نوم و بیفطه سر و ش غیبی نهفته در
 گفت که جزا بنهاده بریشانی عرض کردم فراق سیدی فرمود اگر آفرنده علی
 حاضر است آسوده باش پس از حضور و بیداری شعوری و سکونی و حالتی در
 خود دیدم که سابقاً بهیچ وجه نبود سکرات الهیه را بجای آورده مشب
 هنگامی خیالی و حالتی بجهت فقیر آمد و با حضورت و بی نیاز زد عرض حاجت و نیاز
 بوده بسبب برخورد بفتنه دنیوی خواهشمندم که دیدم که اگر چهار صباحی عمر
 باقی باشد در خلوت بسر برده ترک معاشرت و تردد نمایم همین قدر که برای
 فقره عازم و جازم آمدم منتظر امضای باطنی بوده که بگوش هوش شنیدم
بصدای مولای و سیدی که فرمود میخواهی امر و منی کنی می شود عیش و دمی
 شود بعد از آن حضور از واقعه دست داد معلوم گردید که بر حسب تقدیر
 الهیه بدی و چاره نیست از فرار درین مخلوق و استغفار با حالات مختلفه

اوصاف متضاده آنها و میباید این متن را بر یکد عامه و خاصه انداخت
 بگویند که از هستیش اثری نماند و به نیستی مطلق راجع و از هستی با بهره اید
 بزرگی فرموده توانشوی لبت اگر جهد کنی جانی برسی که تو توئی بر خیز
 من بعد از واقعه ای زمانها متوکللا علا الله و متوجهما الی بوره الازلیه
 الابدیه درین فارس از همه جهت خراب بی مونس و یار موافق و مدد کار ناز
 با نصد نفر از بستگان و جمعی از باب رجوع بسر میبرد تا چه شود من بعد
جمعیتی بالان شدم جنت خوش حالان و بد حالان شدم هر کسی از ظن خود
 شد یار من از درون من مخبت است ارمن سرم از ناله من دور نیست
 لیک چشم و کوش زان بوز نیست در نیاید حال مخنه هیچ خام بس مخن کوا
 با بد و السلام ختم نمودم با بخار ساله زاکه در اول شروع اسمی معین نداشت
 در بین نوشتن فرمودند اسم رساله حاجی ظهیرالدوله درة المصطفی است
 پس از آن که شاعر آمدم بعد از تعمق در آن جهلی از مطالب را یافتم که تعبیر
آنرا لزمی ندیدم و بر اب معارف و تحقیق مخفی نخواهد بود فتنه علیه نا
 این رساله را درة المصطفی فی بیان شتر الرفعی فا فهم و اغتم و کن من الشاکر

مخبر برافق بیت و هشتم شهر سوال المکرر سنه

بیدالعباد جمالی



کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
۱۱۷۸
فصلنامه بینک تا سپتامبر ۱۳۲۰

